

از چشمہ ار زیارت جامعہ کبیرہ

(جرعہ دہم)

«الْبَابُ الْمُبْتَلَىٰ بِهِ النَّاسُ مِنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ
يَأْتِكُمْ هَلَكَ إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ وَ عَلَيْهِ تَذُؤُونَ وَ بِهِ
تُؤْمِنُونَ وَ لَهُ تُسَلِّمُونَ وَ بِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ»

سید محمد مهدی میرباقری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گفتارهای موضوعی - شرح زیارت جامعه کبیره (۱۰)

عنوان: از چشمه سار زیارت جامعه کبیره (جرعه دهم)

شرح فرازهای: «الْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ مِنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ
لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ وَ عَلَيْهِ تَدُلُّونَ وَ بِهِ تُؤْمِنُونَ وَ لَهُ
تُسَلِّمُونَ وَ بِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ»

آیت الله سید محمد مهدی میرباقری

جلسات: چهار گفتار

ویراست و تنظیم: کارگروه تدوین حکمت



فهرست مطالب

- گفتارا: ابتلای مردم به باب ولایت «الْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ» ۸
- ۱- امام، باب الله ۱۰
- ائمه علیهم السلام حجاب میان خدا و بندگان ۱۳
- ائمه علیهم السلام، ابواب همه عوالم به سوی خدا ۲۰
- بقیه ابواب، از فروع ائمه علیهم السلام ۲۲
- ۲- ابتلای مردم به این باب ۲۲
- مقام باب بودن ائمه علیهم السلام ناشی از فضائل حقیقی ایشان، نه اعتبار و قرارداد. ۲۳
- تحقق تواضع در برابر کبریای اهلی، با تواضع در برابر امام ۲۶
- هدف از ابتلاء، برداشتن استکبار و تکبر انسان ها ۳۳
- سیر در درجات توحید پس از ورود به این باب ۳۵
- تحمل ولایت امام، سخت ترین ابتلاء و تکلیف ۳۸
- ابتلای امت های پیشین به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام ۴۱
- تواضع و سجده در برابر این باب، مایه محو ذنوب و سیئات ۴۶

تواضع و سجده، تنها راه ورود به این باب..... ۵۶

گفتار ۲: توجه به وجه‌الله یا رویگردانی از آن، سبب نجات انسان
یا هلاکت او «مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ» ۷۳

۱- رو آوردن به امام (ع)، راه نجات انسان ۸۱

- شکستن میثاق با امام (ع)، مایه هلاکت و لعنت الهی ۸۶

- هلاکت همه چیز در عالم، به جز وجه‌الله ۸۷

- توجه به وجه‌الله، سبب عدم هلاکت اعمال انسان (معنای دوم وجه‌الله) ۹۵

- تسلیم قوا به وجه‌الله، سبب عدم هلاکت انسان (معنای سوم وجه‌الله) ۹۷

- تابع امام (ع) شدن، سبب الحاق به معصومین (ع) ۱۰۴

- ائمه (ع) تنها راه و تنها وجه‌الله در عالم ۱۰۶

- برداشتن وجه‌الله از میان مردم، سبب هلاکت و نابودی همه ۱۱۲

۲- ابتلای مردم فقط به امر ولایت (و بی‌فایده بودن سایر اعمال بدون عمل

به این وظیفه) ۱۱۵

گفتار ۳: امام، داعی الی الله «مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ
إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ» ۱۲۴

۱- رو آوردن به امام (ع)، راه نجات انسان ۱۳۲

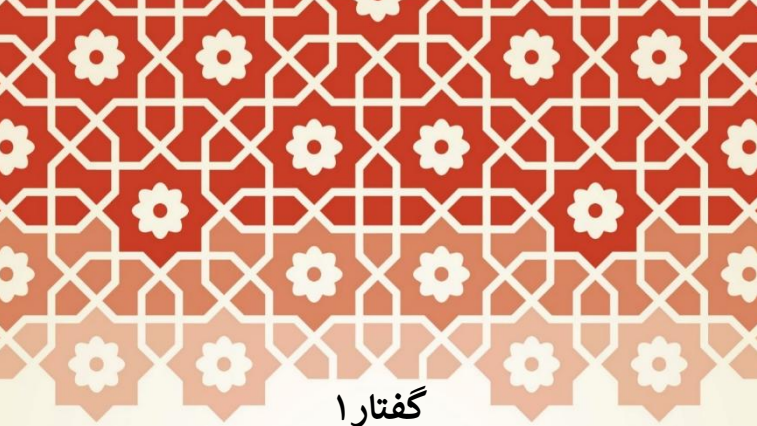
- شکستن میثاق با امام (ع)، مایه هلاکت و لعنت الهی ۱۳۷

- هلاکت همه چیز در عالم، به جز وجه‌الله ۱۳۸

- ۱۴۶ - توجه به وجه الله، سبب عدم هلاکت اعمال انسان (معنای دوم وجه الله)..... ۱۴۶
- ۱۴۸ - تسلیم قوا به وجه الله، سبب عدم هلاکت انسان (معنای سوم وجه الله)..... ۱۴۸
- ۱۵۵ - تابع امام علیه السلام شدن، سبب الحاق به معصومین علیهم السلام..... ۱۵۵
- ۱۵۷ - ائمه علیهم السلام تنها راه و تنها وجه الله در عالم..... ۱۵۷
- ۱۶۳ - برداشتن وجه الله از میان مردم، سبب هلاکت و نابودی همه..... ۱۶۳
- ۲- ابتلای مردم فقط به امر ولایت (و بی فایده بودن سایر اعمال بدون عمل به این وظیفه)..... ۱۶۶

- گفتار ۴: اقدامات امام برای قرب امت به خداوند متعال «إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ وَ عَلَيْهِ تَدْلُونَ وَ بِهِ تُؤْمِنُونَ وَ لَهُ تُسَلِّمُونَ وَ بِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ»..... ۱۷۵**
- ۱- تحقق دعوت امام با حکمت و موعظه حسنه و جدال احسن..... ۱۷۹
- ۱۸۱ - معنای جدال احسن: برهان و استدلال..... ۱۸۱
- ۱۸۶ - استدلال بر امکان معاد، نمونه ای از جدال احسن..... ۱۸۶
- ۱۹۰ - معنای حکمت: امر تثبیت شده در قلب (معرفت)..... ۱۹۰
- ۱۹۲ - معنای موعظه حسنه: تذکر به اموری که موجب تحوّل در انسان می شوند .. ۱۹۲
- ۲- دلالت و راهنمایی مردم به سوی خدای متعال..... ۱۹۵
- ۱۹۷ - عدم تعلّق به غیر خدا، سرّ دلالت انحصاری امام به سوی خدا..... ۱۹۷
- ۳- ایمان انحصاری امام به خدای متعال..... ۱۹۹
- ۱۹۹ - مروری بر معانی مختلف ایمان..... ۱۹۹

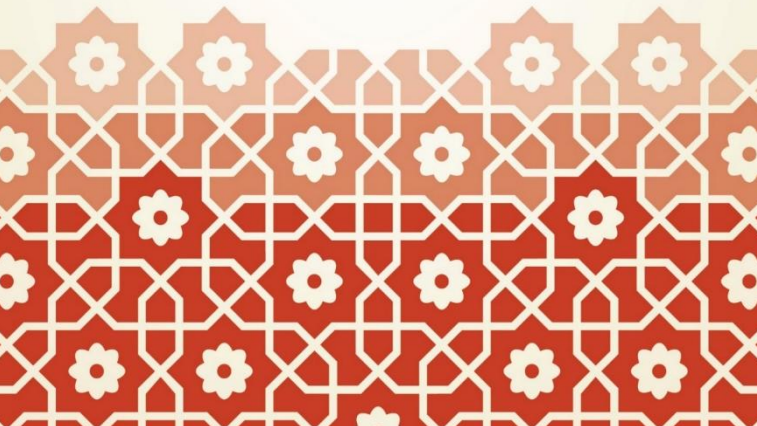
- معنای کمال ایمان، تسلیم محض توأم با آرامش قلب و امنیت خاطر..... ۲۰۵
- رسیدن به نقطه امن با تسلیم محض در برابر خدا و اولیای او..... ۲۰۹
- تسلیم محض امام در برابر خدا متعال..... ۲۱۴
- ۴- عمل انحصاری امام به امر خدای متعال..... ۲۱۶
- عزت تامّ معصوم و به حرکت در نیامدن با هیچ چیز جز اراده خدا..... ۲۱۹
- معصوم، مستقرّ در امر الهی و حرکت تنها با آن امر..... ۲۲۷
- جاری شدن امر الهی در قلوب مؤمنین و رسیدن به سعادت، نتیجه حرکت
بر اساس امر معصوم..... ۲۳۳



گفتار ۱

ابتلاى مردم به باب ولايت

«الْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ»



«أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ وَ شُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ وَ شُفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ
وَ الرَّحْمَةُ الْمَوْصُولَةُ وَ الْآيَةُ الْمَخْزُونَةُ وَ الْأَمَانَةُ الْمَحْفُوظَةُ وَ
الْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ».

آخرین جمله این فراز نورانی، از معصومین علیهم السلام تعبیر به
«باب» می کند و می فرماید ائمه هده علیهم السلام بابتی هستند که
مردم به آنها مبتلا شده اند و مورد امتحان قرار گرفته اند.

۱. این گفتار در تاریخ ۱۳۸۶/۱۰/۲۵ مصادف با ششم
محرم الحرام ارائه شده است.

حال باید بررسی کنیم که باب و ابتلا به چه معنا هستند؟
یعنی آنان نسبت به چه چیزی باب هستند؟!

۱- امام، باب الله

ما در روایات فراوانی مشاهده می‌کنیم که ائمه هداة علیهم‌السلام و وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه‌السلام «باب‌الله» معرفی شده‌اند. در زیارات امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌خوانیم: «أَشْهَدُ أَنَّكَ جَنْبُ اللَّهِ وَ بَابُهُ»^۱ و ائمه (عهم) را نیز ابواب‌الله خطاب می‌کنیم. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در یک حدیث نورانی می‌فرمایند: «وَلَكِنْ

۱. فرازی از زیارتنامه امیرالمؤمنین علیه‌السلام؛ المزار الکبیر لابن المشهدی، ص ۲۱۴، ح ۵.

جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَ صِرَاطَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ؛
 ائمه هداة ﷺ غیر از اینکه سبیل و صراط و وجه هستند،

۱. عَنْ مُقَرَّنٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «جَاءَ ابْنُ الْكَوَّاءِ
 إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿وَ عَلَى الْأَعْرَافِ
 رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ﴾ فَقَالَ نَحْنُ عَلَى الْأَعْرَافِ نَعْرِفُ
 أَنْصَارَنَا بِسِيمَاهُمْ وَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّذِي لَا يُعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ
 إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنَا وَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ يُعْرِفُنَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ
 الْقِيَامَةِ عَلَى الصِّرَاطِ فَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَنَا وَ عَرَفْنَاهُ وَ لَا
 يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَنَا وَ أَنْكَرْنَاهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَوْ
 شَاءَ لَعَرَّفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَ صِرَاطَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ
 الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ فَمَنْ عَدَلَ عَنْ وَكَايَتِنَا أَوْ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا
 فَإِنَّهُمْ ﴿عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّاكِبُونَ﴾ فَلَا سَوَاءَ مَنْ اعْتَصَمَ النَّاسُ بِهِ وَ لَا
 سَوَاءَ حَيْثُ ذَهَبَ النَّاسُ إِلَى عُيُونِ كَدْرِهِ يُفْرَغُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ

باب الله هم هستند و لذا آنچه که در دیگر روایات هم آمده است، معنا می شود. یعنی آنان ابواب الایمان و ابواب القرآن و ابواب الیقین و ابواب العلم هم هستند و در واقع آن بابی که باید از طریق آن به ایمان و یقین و علم و قرآن و حکمت رسید، وجود مقدس امام است. در آن حدیث نورانی آمده است: « کَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ قَالَهَا دَخَلَ حِصْنِي وَ مَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي »؛^۱ مقام توحید و کلمه توحید، حصنی است که هر که در آن وارد شود، از همه رنج ها و عقوبت ها در امان خواهد بود و امام

←

وَذَهَبَ مَنْ ذَهَبَ إِلَيْنَا إِلَى عِيُونٍ صَافِيَةٍ تَجْرِي بِأَمْرِ رَبِّهَا لَا نَفَادَ لَهَا وَ لَا انْقِطَاعَ؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۸۴، ح ۹.

۱. کشف الغمّه فی معرفه الأئمّه، ج ۲، ص ۳۰۷.

باب این حصن است و ورود به مقام توحید هم جز از ورود به این باب ممکن نیست. اما این باب‌الله بودن و ابواب توحید بودن به چه معناست؟

— ائمه علیهم‌السلام حجاب میان خدا و بندگان

در توضیح اینکه ائمه علیهم‌السلام باب‌الله هستند، روایتی از وجود مقدس امام باقر (ع) نقل شده است که می‌فرمایند:

«أَنَّ اللَّهَ احْتَجَبَ عَنْ خَلْقِهِ بِنَبِيِّهِ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ»^۲؛

۲. رَوَى الْكَفَعَمِيُّ عَنْ الْبَاقِرِ عليه السلام فِي تَفْسِيرِ بَابِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ: «مَعْنَاهُ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَقْرَبَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ رَسُولِهِ وَ لَا أَقْرَبَ إِلَى رَسُولِهِ مِنْ وَصِيِّهِ فَهُوَ فِي الْقُرْبِ كَالْجَنْبِ وَ قَدْ بَيَّنَّ اللَّهُ تَعَالَى ذَلِكَ فِي قَوْلِهِ ﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ﴾ يَعْنِي فِي وَلَايَةِ أَوْلِيَائِهِ وَ قَالَ عليه السلام فِي قَوْلِهِمْ بَابُ اللَّهِ مَعْنَاهُ أَنَّ اللَّهَ احْتَجَبَ عَنْ خَلْقِهِ بِنَبِيِّهِ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ وَ

خدای متعال به واسطه انبیاء و اوصیاء، در حجاب از خلق قرار گرفته است. این همان مطلبی است که مکرر در آن حدیث نورانی عرض کردیم «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَوْ شَاءَ

←

فَوَضَّ إِلَيْهِمْ مِنَ الْعِلْمِ مَا عِلِمَ احتیاج الخلقِ إِلَيْهِ وَ لَمَّا اسْتَوْفَى
النَّبِيُّ ﷺ عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْعُلُومَ وَ الْحِكْمَةَ قَالَ: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ
عَلَى بَابِهَا وَ قَدْ أُوجِبَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ الْاسْتِكَانَةَ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَوْلِهِ
﴿ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُولُوا حِطَّةً نَغْفِرَ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَنَزِيدُ
الْمُحْسِنِينَ﴾ أَيِ الَّذِينَ لَا يَرْتَابُونَ فِي فَضْلِ الْبَابِ وَ عُلُوِّ قَدَرِهِ وَ
قَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ ﴿وَ أَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾ يَعْنِي الْأَائِمَّةَ
عَلَيْهِمُ السَّلَامُ الَّذِينَ هُمْ بُيُوتُ الْعِلْمِ وَ مَعَادِنُهُ وَ هُمْ أَبْوَابُ اللَّهِ وَ
وَسِيلَتُهُ وَ الدُّعَاءُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْأَدِلَّةُ عَلَيْهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ بحار
الأنوار، ج ۲۴، ص ۲۰۲، ح ۳۶.

لَعَرَّفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ^۱؛ اگر خدای متعال می‌خواست، خودش را مستقیماً به تک‌تک عباد معرفی می‌کرد، اما مشیت خدای متعال این‌طور نبود. «اِحْتَجَبَ عَنْ خَلْقِهِ بِنَبِيِّهِ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ»؛ انبیاء و اوصیاء حجاب‌الله هستند. اما این حجاب‌الله به معنای این نیست که آنان مانع رسیدن به خدای متعال هستند. به دلیل آنکه ما یک حجاب داریم که سد راه به‌شمار می‌آید و یک حجاب داریم که واسطه راه محسوب می‌شود. آری واسطه هم حجاب است. اما فرق حجابی که واسطه است با حجابی که واسطه نیست، در این است که آن حجابی که واسطه نیست، توجه به آن مانع رسیدن به خدای متعال می‌شود، درحالی که حجابی که واسطه حساب می‌شود، رسیدن به خدای متعال فقط به‌وسیله آن ممکن

۱. متن کامل روایت پیشتر آمد.

است و وسیله دیگری برای رسیدن خدای متعال نیست. بنابراین ائمه (ع) اگر حجاب هستند، معنایش این است که آنان واسطه بین ما و خدای متعال هستند و خدای متعال از طریق آنان با بندگانش ارتباط برقرار کرده است و طریق ارتباط ما هم با خدای متعال، همان ائمه هداة عليه السلام هستند.

«أَنَّ اللَّهَ احْتَجَبَ عَنْ خَلْقِهِ بِنَبِيِّهِ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ وَ فَوَّضَ إِلَيْهِمْ مِنَ الْعِلْمِ مَا عَلِمَ احتیاج الخلق إليه؛ خدای متعال هر علمی را که می دانسته مردم برای حرکت به سوی او محتاج به آن هستند، به ائمه هداة عليه السلام داده است. از این رو ائمه هداة عليه السلام خزان العلم هستند و خدای متعال آن علوم و انوار و هدایتی را که مردم برای حرکت به سمت او، در همه شئون زندگی و مراحل حیات نیاز دارند، در اختیار معصومین (عهم) قرار داده است. بنابراین این علم، طریق حرکت به سوی خدای متعال است و هر کسی که بخواهد

گفتار اول: البابُ الْمُبتَلَى بِهِ النَّاسُ ❀ ۱۷

به سمت خدای متعال حرکت کند، باید در این مسیر نورانی و این علمی که خدای متعال به معصوم عنایت کرده است، حرکت کند.

بعد حضرت ﷺ فرمودند: «وَلَمَّا اسْتَوْفَى النَّبِيُّ ﷺ عَلَى عَلِيٍّ ﷺ الْعُلُومَ وَ الْحِكْمَةَ؛ هنگامی که وجود مقدس نبی اکرم ﷺ آن علوم و حکمت را به نحو کامل به امیرالمؤمنین ﷺ رساندند، «قَالَ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بِأَبْهَا؛ فرمودند آن شهر علمی که هر کس بخواهد، باید با آن به طرف خدای متعال حرکت کند، من هستم «وَعَلِيٌّ بِأَبْهَا؛ و امیرالمؤمنین ﷺ هم باب این مدینه علم است و طریق ورود به آستان نبی اکرم ﷺ و بهره‌مندی از آن مدینه علم، امیرالمؤمنین ﷺ هستند.

بعد حضرت ﷺ فرمودند: «وَقَدْ أُوجِبَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ الْإِسْتِكَانَةَ لِعَلِيٍّ ﷺ؛ خدای متعال بر همهٔ بندگان، استکانت

و تواضع را در مقابل امیرالمؤمنین (علیه السلام) - که باب علم هستند - واجب کرد. «بِقَوْلِهِ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ»؛ با تواضع و سجده از این باب وارد شوید و سختتان این باشد ﴿قُولُوا حِطَّةً﴾؛ بگویید ورود از این باب است که موجب حطّ و ریزش گناهان و پاک شدن خطایای انسان است ﴿نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ﴾؛ اگر چنین کنید، ما هم خطاهای شما را جبران می‌کنیم ﴿وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾؛ و علاوه بر مغفرت، آن‌هایی که در مسیر ولایت اهل احسان بودند، امور دیگری هم در مورد آن‌ها محقق خواهد شد.

بعد حضرت (علیه السلام) توضیح می‌دهند که محسنین «أَيِّ الَّذِينَ لَا يَرْتَابُونَ فِي فَضْلِ الْبَابِ وَ عُلُوِّ قَدْرِهِ»؛ آن‌هایی هستند که در عظمت و علو و فضیلت این باب، مبتلا به ریب و بدگمانی نمی‌شوند و یقین دارند. پس کسی محسن در وادی ولایت

محسوب می‌شود که در علو مقامات اولیاء الهی و اولیاء معصوم علیهم‌السلام و فضیلت آن‌ها که به واسطه آن فضیلت‌ها هم شأنیت پیدا کرده‌اند که باب الله شوند، تردیدی در آن مقام نداشته باشد.

بنابراین اجمالاً معنای باب بودن این است که اگر مردم بخواهند به سمت خدای متعال حرکت کنند، آن مدخل ورودی‌ای که باید از آن وارد شوند - که اگر وارد آن محیط نشوند، دیگر به هیچ وجه در سبیل و صراط و وجه خدای متعال قرار نمی‌گیرند - وجود مقدس معصوم و مقام ولایت آن‌هاست. آن بابی که از طرف خدای متعال به روی مردم گشوده شده است و ایشان محجوب به آن باب شده‌اند، ائمه هداة علیهم‌السلام هستند و این‌طور نیست که کسی بتواند مستقیماً به سوی خدای متعال راه پیدا کند، بلکه خدای متعال بابی به سوی خودش گشوده است که یک نعمت از طرف ایشان

محسوب می‌شود. لذا آن نعیمی که در آیات به آن اشاره شده است، همین ائمه هداة علیهم‌السلام هستند. چون تنها راه و بابی که به سوی آن مقام غیبِ مطلق گشوده شده و خدای متعال این باب را راه ورود به سوی خدای متعال قرار داده است، وجود ائمه هداة علیهم‌السلام هستند.

— ائمه علیهم‌السلام، ابواب همه عوالم به سوی خدا

بنابراین در هر عالمی که این وجودهای مقدس، متناسب با ظرف آن عالم حضور پیدا کرده‌اند و نزولِ اجلال کرده‌اند، معنایش این است که بابی در آن عالم به سوی خدای متعال گشوده شده است و راهی از متن این عالم به سوی خدای متعال کشیده شده است. پس معنای این باب روشن است و اصولاً باب در هر جایی، متناسب با خودش وجود دارد و معنای باب این نیست که خدای

متعال - العیاذ بالله - یک خانه است و دری هم به سوی این خانه باز شده است. ائمه هداة علیهم السلام مدخل حرکت به سوی خدای متعال هستند و این مدخل بدین معناست که انسان باب ولایت را بپذیرد و در مقابل اولیاء معصوم علیهم السلام خضوع و تواضع داشته باشد تا اینکه درنهایت وارد وادی توحید بشود. بعد اگر وارد وادی توحید شد، وارد مدینه علمی شده است که همه معارف و علوم و معرفت الله از طریق آن به مردم می‌رسد. لذا امام هم باب است، هم صراط است و هم وجه. پس انسان باید با توجه به این حقیقت به سمت خدای متعال حرکت کند تا خدا را بشناسد.

— بقیه ابواب، از فروع ائمه علیهم السلام

این معنای اجمالی باب است و اگر ابواب دیگری هم گشوده شده، از فروع این باب اصلی است. پس حقیقت باب، باب ولایت است و ابواب دیگر یعنی عبادات و معارف و اخلاق حمیده، منتهی به امام می‌شوند و اصولاً آن بابی که به سوی مقام غیب گشوده شده، وجود مقدس امام و خلیفه خدای متعال است. همان کسی که حامل علم الهی و حامل نور است.

۲— ابتلای مردم به این باب

معنای «وَالْبَابُ الْمُبْتَلَىٰ بِهِ النَّاسُ»^۱ روشن است. از این رو که دلالت دارد ائمه علیهم السلام ابواب الله و راه رسیدن به سوی

۱. فرازی از زیارت جامعه کبیره.

خدای متعال هستند و همه کمالات ایمان و یقین و قرآن و علم وجود مقدس رسول الله ﷺ از این راه به دست می آید.

— مقام باب بودن ائمه علیهم السلام ناشی از فضائل حقیقی ایشان، نه اعتبار و قرارداد

باب بودن، به معنای قرار و اعتبار نیست که خدای متعال قراری گذاشته باشد که بندگان از این راه بیایند. نه، حقیقتاً معصومین علیهم السلام شایستگی مقام باب را دارند و حقیقتاً باب الله هستند و دری هستند که به سوی عالم غیب گشوده شده است. آنها اگر در هر جای عوالم هم باشند، پنجره‌ای هستند که به سوی عالم غیب گشوده شده‌اند و بیوتی هستند که انوار الهی در آنها تنزل و تجلی پیدا کرده است. لذا چون بیت‌النور هستند، باب

ورود به عالم انوار و عوالم بعدی به شمار می آیند و باب ورود به عالم توحید به حساب می آیند.

پس معصومین علیهم السلام دارای مقام و فضائلی حقیقی هستند که خدای متعال به آنها عنایت کرده است و اینکه چرا چنین فضیلت هایی به آنان عنایت شده، سخن دیگری است. اینکه چه حکمتی بوده که این مقامات به آنان عنایت شده است نمی دانیم، اما هر حکمتی که وجود داشته، این خدای متعال بوده که این مقامات را به آنان عنایت کرده است، آن هم به دلیل آنکه معصومین علیهم السلام شایستگی مقام باب الهی و جنب الهی و سیل الله بودن و صراط بودن و وجه بودن را داشته اند.

به دلیل آنکه آنان واجد این مقام بوده اند، هر کس که بخواهد وارد وادی ایمان و توحید و یقین شود، باید از این باب وارد بشود و از این رو همه مردم مأمور به ورود به این

باب هستند و اساس تکلیف همهٔ امم و همهٔ اقوام هم همین باب است. یعنی مردم مبتلا هستند و مکلفند از این راه بیایند. این سخت‌ترین امتحانی است که خدای متعال از مردم گرفته است. بلکه اساس امتحان‌ها به همین برمی‌گردد و در واقع همهٔ عهدهایی که ما با خدای متعال بسته‌ایم، همین عهد است و خدای متعال هم مردم را به این باب امتحان کرده است و این‌طور نیست که خدای متعال دری را گشوده باشد که همه بتوانند وارد آن بشوند. نه، بلکه امتحان‌های سنگینی برای ورود به این باب وجود دارد که بیان این امتحانات هم در خطبهٔ نورانی قاصعه تبیین شده است.

— تحقق تواضع در برابر کبرای اهلّی، با تواضع در برابر امام

مکرر عرض کرده‌ایم که خدای متعال، کبریا و عزت را مختص به خودش قرار داده است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَبَسَ الْعِزَّ وَالْكَبرِيَاءَ وَ اخْتَارَهُمَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ وَ جَعَلَهُمَا حِمًى وَ حَرَمًا عَلَى غَيْرِهِ وَ اصْطَفَاهُمَا لِجَلَالِهِ وَ جَعَلَ اللَّعْنَةَ عَلَى مَنْ نَازَعَهُ فِيهِمَا»؛

۱. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَبَسَ الْعِزَّ وَالْكَبرِيَاءَ وَ اخْتَارَهُمَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ وَ جَعَلَهُمَا حِمًى وَ حَرَمًا عَلَى غَيْرِهِ وَ اصْطَفَاهُمَا لِجَلَالِهِ وَ جَعَلَ اللَّعْنَةَ عَلَى مَنْ نَازَعَهُ فِيهِمَا مِنْ عِبَادِهِ ثُمَّ اخْتَبَرَ بِذَلِكَ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ لِيَمِيزَ الْمُتَوَاضِعِينَ مِنْهُمْ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ فَقَالَ سُبْحَانَهُ وَ هُوَ الْعَالِمُ بِمُضْمَرَاتِ الْقُلُوبِ وَ مَحْجُوبَاتِ الْغُيُوبِ ﴿إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ

←

إِلَّا إِبْلِيسَ ﴿۱﴾ اعْتَرَضَتْهُ الْحَمِيَّةُ فَافْتَخَرَ عَلَى آدَمَ بِخَلْقِهِ وَ تَعَصَّبَ عَلَيْهِ لِأَصْلِهِ فَعَدُوُّ اللَّهِ إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ وَ سَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ الَّذِي وَضَعَ أَسَاسَ الْعَصْبِيَّةِ وَ نَازَعَ اللَّهَ رِذَاءَ الْجَبَرِيَّةِ وَ ادَّرَعَ لِبَاسَ التَّعَزُّزِ وَ خَلَعَ قِنَاعَ التَّذَلُّلِ أَلَا يَرُونَ تَرَوْنَ كَيْفَ صَغَّرَهُ اللَّهُ بِتَكْبَرِهِ وَ وَضَعَهُ بِتَرْفُعِهِ فَجَعَلَهُ فِي الدُّنْيَا مَدْحُورًا وَ أَعَدَّ لَهُ فِي الْآخِرَةِ سَعِيرًا وَ لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ مِنْ نُورٍ يَخْطِفُ الْبَصَارَ ضِيَاؤُهُ وَ يَبْهَرُ الْعُقُولَ رَوَاؤُهُ وَ طِيبَ يَأْخُذُ الْإِنْفَاسَ عَرْفُهُ لَفَعَلَ وَ لَوْ فَعَلَ لَظَلَّتْ لَهُ الْأَعْنَاقُ خَاضِعَةً وَ لَخَفَّتِ الْبُلُوعَى فِيهِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَبْتَلَى خَلْقَهُ بِبَعْضِ مَا يَجْهَلُونَ أَصْلَهُ تَمَيزًا بِالِاخْتِبَارِ لَهُمْ وَ نَفِيًّا لِلِاسْتِكْبَارِ عَنْهُمْ وَ إِبْعَادًا لِلْخِيَلَاءِ مِنْهُمْ فَاعْتَبَرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فَعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهِيدَ وَ كَانَ قَدْ عَبْدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يُدْرَى أَمْ مِنْ سِنَى الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنَى الْآخِرَةِ عَنْ كِبَرِ سَاعَةِ وَاحِدَةٍ فَمَنْ ذَا بَعْدَ

خدای متعال کبریا و عزت را از آن خودش قرار داده است و احدی در عالم حق ندارد برای خودش کبریا و عزتی قائل باشد، بلکه همگی باید اهل تواضع و خضوع و سجده باشند؛ جز حضرت حق که حقیقتاً صاحب مقام کبریا و عزت است و چون بقیه موجودات کبریا و عزتی ندارند، باید در مقابل کبریای خدای متعال تواضع و



إِبْلِيسَ يَسْلَمُ عَلَى اللَّهِ بِمَثَلِ مَعْصِيَتِهِ كُلَّ مَا كَانَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِيُدْخِلَ الْجَنَّةَ بَشَرًا بِأَمْرِ أَخْرَجَ بِهِ مِنْهَا مَلَكًا إِنَّ حُكْمَهُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِ لَوَاحِدٌ وَ مَا بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ هَوَادَّةٌ فِي إِبَاحِهِ حِمَى حَرَمَهُ عَلَى الْعَالَمِينَ...؛ نهج البلاغه، ص ۲۸۵، خطبه ۱۹۲، خطبه قاصعه.

سجده کنند و همین سجده و تواضع است که راه رسیدن به عزت الهی و همه مقامات است.

حقیقتاً هم آن کسانی که در مقابل مقام کبریایی خداوند، خضوع و سجده تام کردند و تذلل متناسب با شأن الهی را به جا آوردند و عبودیتی را که حق خدای متعال است، انجام دادند، مظاهر کبریای الهی شدند. آن‌ها در نهایت، طریق جریان عزت خدای متعال در همه عوالم خلقت شدند و به عزت خدای متعال عزیز شدند. چنین کسانی جز اولیاء معصوم علیهم السلام نمی‌توانند باشند که فرمود «جَاهِدَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ»؛ آنان حق مجاهده در راه خدای متعال را به جا آوردند و با تمام وجود، ساجد درگاه الهی بودند.

۱. عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَمَّارٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْضِ غَزَوَاتِهِ وَقَتْلَ عَلِيٍّ ؓ

بعد حضرت ﷺ فرمودند: خدای متعال عالم ملائکه را به امر تواضع در مقابل کبریای خودش اختبار کرد. منتها وقتی می خواست آنها را امتحان کند، فرمود: ﴿إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ

←
أَصْحَابَ اللَّوْنِ وَ فَرَّقَ جَمْعَهُمْ وَ قَتَلَ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْجُمَحِيَّ وَ قَتَلَ شَيْبَةَ بْنَ نَافِعٍ أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ إِنَّ عَلِيًّا قَدْ جَاهَدَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ فَقَالَ لَأَنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ وَارِثُ عِلْمِي وَ قَاضِي دِينِي وَ مُنْجِزُ وَعْدِي وَ الْخَلِيفَةُ بَعْدِي وَ لَوْلَاهُ لَمْ يُعْرِفِ الْمُؤْمِنُ الْمُحَضَّرُ حَرْبُهُ حَرْبِي وَ حَرْبِي حَرْبُ اللَّهِ وَ سِلْمُهُ سِلْمِي وَ سِلْمِي سِلْمُ اللَّهِ...»؛ كفاية الأثر، ص ۱۲۱.

ساجدین❁؛^۱ من از گل، آدم را می‌آفرینم - خود این هم نکته‌ای است که خدای متعال فرمودند از گل می‌آفرینم - این امتحان است دیگر. حضرت امیر علیه السلام در ادامه، همین را توضیح دادند که اگر خدای متعال اراده می‌کرد، آدم را از نور می‌آفرید: «يَخْطَفُ الْأَبْصَارَ ضِيَاؤُهُ وَ يَبْهَرُ الْعُقُولَ رَوْاؤُهُ»؛ خدای متعال می‌توانست او را از نوری بیافریند که همهٔ عقول در مقابل زیبایی‌اش حیران شوند و همهٔ چشم‌ها در مقابلش خیره بشوند. می‌توانست به‌گونه‌ای باشد که از بوی خوشش همهٔ شامه‌ها متواضع شوند. اگر چنین می‌شد، «لَظَلَّتْ لَهُ الْأَعْنَاقُ»؛ همهٔ گردن‌ها در مقابل آدم خاضع می‌شد

۱. ﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾؛ سوره ص، آیات

«وَلَخَقَّتِ الْبُلُوى فِيهِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ»؛ و امتحان بر ملائکه آسان می شد «وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَبْتَلِي خَلْقَهُ بِبَعْضِ مَا يَجْهَلُونَ أَصْلَهُ»؛ اما خدای متعال وقتی می خواهد کسی را امتحان کند، با مجهولات او را امتحان می کند.

روشن است که این خلق، حقیقت روح نبوده است، چون این خلق خلق آن روح در عالم پایین بوده است و وقتی روح بخواهد در عالم دیگری بیاید، خلق جدیدی پیدا می کند. اما این خلق جدیدی که تازه پدید آمده بود، از گل بود ﴿إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾. خدای متعال می توانست این خلق بعدی و آن بدنی را هم که بناست روحی در آن دمیده بشود؛ ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾، می توانست آن بدن را هم از نور بیافریند و معطر کند و خصوصیاتى در آن قرار دهد که عظمتش را همگی دریابند و پس از آن به آنها

بفرمایند که در مقابل چنین شخصیتی سجده کنید. اما خدای متعال وقتی می‌خواهد آن نور را موضوع سجده قرار بدهد، او را در قالبِ گلِ خلق می‌کند و آن کمالات را در حجابِ این گل می‌پوشاند تا این امتحان محقق شود.

— هدف از ابتلاء، برداشتن استکبار و تکبر انسان‌ها

بنابراین امیرالمؤمنین علیه السلام توضیح دادند که علت اینکه خدای متعال این‌گونه بندگان را امتحان می‌کند، این است که تکبر و استکبار و خُیَلَاء و آن خودبینی‌ای که در وجود انسان است، برداشته نمی‌شود و در مقابل کبریای خدا تبدیل به تواضع نمی‌شود، مگر با این نوع امتحان کردن که حقایق را بر انسان بپوشاند و آن جلوه‌های کمال و جمال الهی که در خلیفه الله وجود دارد، در پوشش قرار بگیرد و بعد از آن به شخص بگوید باید سجده کنی. وقتی

هم که سجده کرد و از این در وارد شد، آن وقت است که وارد وادی ولایت می شود و آن حقایق انوار و حقایق توحید بر او واضح می شود و برایش معلوم می شود که حقیقتاً این رسول ﷺ مدینه العلم و مقام معرفت به خداست و همه معارف الهی و همه ایمان در وجود او گنجانیده شده است. چنین شخصی پس از این است که درمی یابد معصومین علیهم السلام ابواب الایمان هستند و همه حقایق و اسرار الهی در وجود آنها نهفته است. اما تنها زمانی این حقایق بر او مکشوف می شود که از این باب ولایت وارد شود. آن هم ورودی توأم با سجده و تواضع و خضوع.

پس در واقع، این تواضع و خضوع، امتحان اصلی به شمار می آید و از همین روست که آن جلوه های ظاهری ای که موجب می شود همگی در مقابل خدای متعال تواضع کنند، به حسب ظاهر برداشته می شوند تا امتحان

محقق شود. حضرت ﷺ می‌فرمایند «وَ لَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَبْتَلِي خَلْقَهُ بِبَعْضِ مَا يَجْهَلُونَ أَصْلَهُ تَمْيِيزاً بِالِاخْتِبَارِ لَهُمْ وَ نَفِياً لِلِاسْتِكْبَارِ عَنْهُمْ وَ إِعْدَاداً لِلْخِيَلَاءِ مِنْهُمْ»؛ خدای متعال برای اینکه چنین صفاتی را از بندگان دور کند، آنها را به مجهولات امتحان می‌کند، وگرنه اگر جلوه‌های ظاهری آشکار شود، آن موقع همگی ایمان می‌آورند و متواضع می‌شوند. اما حقیقت آن است که این تواضع، دیگر تواضع در مقابل کبرای الهی نیست.

— سیر در درجات توحید پس از ورود به این باب

بنابراین این باب توحیدی که خدای متعال برای بندگانش گشوده، باب‌الله است و بابی است که همگی باید از آن باب وارد شوند. البته اگر کسی وارد آن باب شد، پس از آن، باید سیر هم بکند. چون چنین بابی مدینه‌العلم و شهر تقوا و ایمان است و این‌گونه نیست که اگر کسی از این

باب وارد شد، دیگر به مقصد رسیده است. لذا امام علاوه بر اینکه باب است، سیل هم هست و انسان باید از سبُل حرکت کند تا به صراط عبودیت برسد. وقتی هم که در صراط قرار گرفت، باز هم باید درجات آن را طی کند.

پس در واقع همه سیرِ تکامل انسان سیر در درجات ولایت است و مسیر دیگری وجود ندارد. متنها خدای متعال در همان بدو ورود، بندگان را امتحان می‌کند و بدون امتحان، احدی را وارد آن وادی نمی‌کند. بلکه باید قبل از ورود، امتحان پس بدهند. چون اصولاً این‌گونه نیست که همه را به این حریم راه بدهند. آری خدای متعال به همه و حتی کفار هم نعمت‌های مادی عطا کرده است. اما نعمت توحید و نعمت معرفت و نعمت ایمان و نعمت هدایت و نعمت یقین - همان‌گونه که در روایات بیان شده است - از کم‌ترین چیزیهایی هستند که خدای متعال به بندگان عطا

کرده است.^۱ پس این وادی، ورودی اش امتحان می خواهد، آن هم امتحاناتی بسیار سنگین. امام آن حقیقتی است که در وهله ورود، مردم به او امتحان می شوند؛ «وَالْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ». آنهایی هم که امتحان پس نمی دهند، اصلاً وارد این وادی نمی شوند، چون اساساً بعد از امتحان و ابتلا است که کسی وارد می شود. لذا اصل ابتلا در امم گذشته، همین امتحان به امر ولایت بوده است و چنین سستی در امم آینده هم جاری است.

۱. عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنِ الرُّضَا عليه السلام قَالَ: «الْإِيمَانُ فَوْقَ الْإِسْلَامِ بِدَرَجَةٍ وَالتَّقْوَى فَوْقَ الْإِيمَانِ بِدَرَجَةٍ وَالْيَقِينُ فَوْقَ التَّقْوَى بِدَرَجَةٍ وَكَمْ يُقَسَمُ بَيْنَ الْعِبَادِ شَيْءٌ أَقَلُّ مِنْ الْيَقِينِ»؛ الكافي، ج ۲، ص ۵۲، ح ۶.

— تحمل ولایت امام، سخت‌ترین ابتلاء و تکلیف

در حقیقت، اصل تکلیف و سختی تکلیف، تحمل ولایت است. «إِنْ أَمَرْنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»^۱. به

۱. عَنْ أَبِي رَيْعِ الشَّامِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: كُنْتُ مَعَهُ جَالِسًا فَرَأَيْتُ أَنَّ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام قَدْ قَامَ فَرَفَعَ رَأْسَهُ وَهُوَ يَقُولُ يَا أَبَا الرَّبِيعِ حَدِيثٌ تَمْضُغُهُ الشَّيْعَةُ بِأَلْسِنَتِهَا لَا تَدْرِي مَا كُنْهَهُ قُلْتُ مَا هُوَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ قَوْلُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام: إِنْ أَمَرْنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ يَا أَبَا الرَّبِيعِ أَلَا تَرَى أَنَّهُ يَكُونُ مَلَكٌ وَلَا يَكُونُ مُقَرَّبًا وَلَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مُقَرَّبٌ وَقَدْ يَكُونُ نَبِيٌّ وَلَا يَكُونُ مُرْسَلٌ وَلَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مُرْسَلٌ وَقَدْ يَكُونُ مُؤْمِنٌ وَلَا يَكُونُ بِمُؤْمِنٍ وَلَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ قَدْ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۶، ح ۱.

تعبیر دیگر امتحان اصلی، امتحان به توحید است. امتحان به این است که انسان در مقابل کبریای خدای متعال سجده کند و در مقابل عزت او تواضع داشته باشد. منتها انسان گمان می‌کند که این کار را راحت انجام می‌دهد. چون بین خودش و خدای متعال فاصله زیادی می‌بیند و احساس می‌کند که می‌تواند به راحتی در مقابل او سجده کند و تواضع داشته باشد و استکبار و خیال را از خودش دور کند. اما حقیقت آن است که چنین چیزی به این راحتی نیست، چون خدای متعال برای اینکه چنین امتحانی حقیقتاً برای انسان محقق شود و سجده واقعی از او پیدا شود و مقام سجده در او محقق بشود، این امتحان به توحید را به امتحان به امر ولایت قرار داده است و خدای متعال امتحان به امر ولایت را هم به این کیفیت قرار داده است که ولیّ خدا را در قالب یک حجاب خلق

کرده است. یعنی دیگر خدا با آن حقیقت نوری اش در عالم ظهور پیدا نمی کند، وگرنه اگر اجازه جلوه بدهند «لَظَلَّتْ لَهُ الْأَعْنَاقُ خَاضِعَةً»؛ همه گردن ها در مقابلش خاضع می شوند.

وقتی خدای متعال اجازه یک جلوه به حضرت یوسف علیه السلام می دهد و این جلوه در مجلس زنان مصری واقع می شود، ﴿قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ﴾^۱؛ دست ها در مقابل این جلوه بریده می شوند. اگر آن جمال ولی خدا هم در عالم ظهور پیدا کند، پیداست که همگی حاضر می شوند سرهایشان را

۱. ﴿فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سَكِينًا وَ قَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ﴾؛ سوره یوسف، آیه ۳۱.

برای او بدهند؛ اما چنین چیزی امتحان نیست. بلکه خدای متعال امتحان توحید را در امتحان ولایت قرار داده است و امتحان در امر ولایت را هم در این قرار داده است که ولیّ خودش را در حجاب قرار بدهد. این باب است و انسان تا وارد این وادی نشود، چیزی نمی‌بیند و فقط بابی را می‌بیند که باید در آن ورود پیدا کند تا حقیقت توحید و اسرار توحید و آنچه پشت این باب هست، برایش مکشوف شود. در عین حال هم ورود به این باب، امتحان سختی است و همه امت‌ها هم امتحانشان همین بوده است.

— ابتلای امت‌های پیشین به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

لذا در همین آیه نورانی‌ای که خدمتتان تقدیم شد، در روایات ما این‌طور می‌فرمایند. ظاهر آیه این است که وقتی دوران سرگردانی بنی‌اسرائیل در وادی تیه تمام شد، به

آنان فرمودند که حال وارد این شهر بشوید، که ظاهراً شهر اریحا بوده است. ﴿وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا﴾؛^۱ با تواضع و خشوع از در آن وارد بشوید. ﴿وَقُولُوا حِطَّةً﴾؛ و حرفتان هم این باشد که خدایا با این تواضعی که می‌کنیم، گناهان ما را بریز و ما را پاک کن که آن وقت ﴿نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾. در روایات ما این گونه آمده است که بر سر این باب، مثال وجود مقدس رسول الله ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است و به همین دلیل آنان مأمور شدند که در مقابل این باب تواضع و سجده کنند؛ «مَثَلِ

۱. ﴿وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَاقُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۵۸.

اللَّهُ تَعَالَى عَلَى الْبَابِ مِثَالَ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ أَمْرَهُمْ أَنْ
يَسْجُدُوا تَعْظِيماً لِذَلِكَ الْمِثَالِ!

١. قَالَ الْإِمَامُ الْعَسْكَرِيُّ عليه السلام: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿و﴾ اذْكُرُوا يَا بَنِي
إِسْرَائِيلَ ﴿إِذْ قُلْنَا﴾ لَأَسْلِفَكُمْ: ﴿ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ﴾ وَ هِيَ «أَرِيحَا»
مِنْ بِلَادِ الشَّامِ، وَ ذَلِكَ حِينَ خَرَجُوا مِنَ التِّيهِ ﴿فَكُلُّوا مِنْهَا﴾ مِنْ
الْقَرْيَةِ ﴿حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا﴾ وَأَسْعَاءً، بَلَا تَعَبٍ وَ لَا نَصَبٍ ﴿وَ ادْخُلُوا
الْبَابَ﴾ بَابَ الْقَرْيَةِ ﴿سُجَّدًا﴾. مَثَلُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى الْبَابِ مِثَالُ
مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَ عَلِيٍّ عليه السلام وَ أَمْرَهُمْ أَنْ يَسْجُدُوا تَعْظِيماً لِذَلِكَ الْمِثَالِ،
وَ يُجَدِّدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ بَيْعَتَهُمَا وَ ذَكَرَ مَوَالَيَهُمَا، وَ لِيَذْكُرُوا
الْعَهْدَ وَ الْمِيثَاقَ الْمَاخُودَيْنِ عَلَيْهِمْ لَهُمَا. ﴿وَ قُولُوا حِطَّةً﴾ أَيْ
قُولُوا: إِنَّ سُجُودَنَا لِلَّهِ تَعَالَى تَعْظِيماً لِمِثَالِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ
اعْتِقَادَنَا لَوَلَايَتِهِمَا حِطَّةً لِدُنُوبِنَا وَ مَحْوٌ لِسَيِّئَاتِنَا. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ
جَلَّ: ﴿نَغْفِرْ لَكُمْ﴾ أَيْ بِهَذَا الْفِعْلِ ﴿خَطَايَاكُمْ﴾ السَّالِفَةَ، وَ نَزِيلُ
عَنْكُمْ آثَامِكُمُ الْمَاضِيَةِ. ﴿وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ لَمْ

در مواضع دیگر هم همین طور است. مثلاً وقتی بر گرد بیت الله الحرام طواف می کنیم یا آستان ائمه هداة ﷺ را می بوسیم و اصولاً آستان بوسی را وظیفه خودمان می دانیم، به همین منظور چنین می کنیم. «اللَّهُمَّ إِنِّي وَقَفْتُ عَلَى بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ بُيُوتِ نَبِيِّكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ»؛ چون این بیوت بیت

←

يُقَارِفُ الذُّنُوبَ الَّتِي قَارَفَهَا مَنْ خَالَفَ الْوَلَايَةَ، وَ ثَبَتَ عَلَى مَا أُعْطِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِهِ مِنْ عَهْدِ الْوَلَايَةِ فَإِنَّا نَزِيدُهُمْ بِهَذَا الْفِعْلِ زِيَادَةً دَرَجَاتٍ وَ مَثُوبَاتٍ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾؛ التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري، ص ۲۵۹، ح ۱۲۷.

۱. فرازی از اذن دخول که هنگام ورود به حرم اهل بیت ﷺ خوانده می شود؛ المصباح للكفعمی، ص ۴۷۳.

نبوت است، ما به عنوان تواضع در مقابل مقام نبوتِ نبی اکرم ﷺ این آستان را می‌بوسیم. از این رو اگر بنی اسرائیل هم مأمور شدند که با تواضع و فروتنی و با حالت سجود از این در وارد شوند، علتش این بود که تمثلی از مقام نبی اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین علیّه در این باب بود و مأمور شدند «أَنْ يَسْجُدُوا تَعْظِيماً لِذَلِكَ الْمِثَالِ وَ أَنْ يُجَدِّدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ بَيْعَتَهُمَا». در واقع، این سجده، تجدید بیعتی با وجود مقدس نبی اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین علیّه بود. «وَ أَنْ يُجَدِّدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ بَيْعَتَهُمَا وَ ذَكَرَ مَوَالِيَتِهِمَا وَ لِيَذْكُرُوا الْعَهْدَ وَ الْمِيثَاقَ الْمَأْخُودَيْنِ عَلَيْهِمْ لَهُمَا»؛ معنای سجده در مقابل آن باب این بود که آنان می‌بایست آن عهدها و پیمان‌هایی را که در امر نبوت و ولایت بسته بودند، تجدید کنند.

— تواضع و سجده در برابر این باب، مایه محو ذنوب و سیئات

﴿وَقُولُوا حِطَّةً﴾ این را هم در روایت معنا کرده اند: «أَيُّ قُولُوا إِنَّ سُجُودَنَا لِلَّهِ تَعْظِيمًا لِمِثَالِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَاعْتِقَادًا لَوْلَايَتِهِمَا حِطَّةً لِدُؤْبِنَا»؛ این سجده ای که ما در مقابل این باب می کنیم - که حقیقتاً تعظیم آن مثال نبی اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین علیّ است - و آن اعتقاد و عهدهایی که در موضوع ولایت داریم، «حِطَّةً لِدُؤْبِنَا وَ مَحْوٌ لِسَيِّئَاتِنَا»؛ موجب محو ذنوب و سیئات ما می شود و همین طور هم هست. چون قبلاً اشاره کردیم که همه گناهان خروج از توحید است و گناهی نیست مگر اینکه ملاکش این باشد که این گناه، خروج از تواضع و خضوع در مقابل خدای متعال است. آری، احکام ملاکاتی دارند، اما ملاک همه آنها به ورود در وادی توحید و خروج از توحید برمی گردد. در واقع واجبات، سیر در توحید به شمار

می‌آیند و محرمات، به دوری از توحید منجر می‌شوند. بعد هم اشاره کردیم که همه این ملاک‌ها به وادی ولایت برمی‌گردد. یعنی حقیقت هر فضیلتی سیر در وادی ولایت است و باطن هر گناهی هم خروج از ولایت است.

پس هر کس عبادتی انجام می‌دهد، در باطن، تواضعی در مقابل ولایت می‌کند و اگر کسی این ظواهر را انجام بدهد، بدون آن باطن، فایده‌ای ندارد. کما اینکه عبادت بدون نیت فایده‌ای ندارد. هم‌چنین همه گناهان به تعدی به امر ولایت برمی‌گردند. روایتش را هم خواندیم. ﴿فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۱؛ خدای متعال بیان می‌کند که همه ظلم‌ها و

۱. ﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۳۵.

تعدی‌ها به تعدی در موضوع ولایت برمی‌گردد و اگر حریم این امانت نگه داشته شود، هیچ گناهی اتفاق نمی‌افتد. لذا همه گناهان بازگشت به خروج از امر ولایت و امتحان ولایت دارد و اگر کسی گناهی مرتکب شود، در امر ولایت خروج کرده است. آن روایت را در قصه حضرت آدم علیه السلام خواندیم که خدای متعال به ایشان فرمودند که شما در مقامات ائمه (ع) کم‌ترین طمع‌ی نداشته باشید.^۲ از این‌رو

۲. عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «...فَلَمَّا أُسْكِنَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ آدَمَ وَزَوْجَتَهُ الْجَنَّةَ قَالَ لَهُمَا ﴿كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ﴾ يَعْنِي شَجَرَةَ الْحِنْطَةِ ﴿فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ فَنَظَرَا إِلَى مَنَزَلِهِ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْأَئِمَّةَ بَعْدَهُمْ ص فَوَجَدَاهَا أَشْرَفَ مَنَازِلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَقَالَا يَا رَبَّنَا لِمَنْ هَذِهِ الْمَنْزِلَةُ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَّالُهُ أَرْفَعَا

←

رُءُوسُكُمْ إِلَى سَاقِ عَرْشِي فَرَفَعَا رُءُوسَهُمَا فَوَجَدَا اسْمَ مُحَمَّدٍ وَ
عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْأَئِمَّةَ بَعْدَهُمْ ص مَكْتُوبَةً
عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ بِنُورٍ مِنْ نُورِ الْجَبَّارِ جَلَّ جَلَالُهُ فَقَالَا يَا رَبَّنَا مَا
أَكْرَمَ أَهْلَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةِ عَلَيْكَ وَ مَا أَحَبَّهُمْ إِلَيْكَ وَ مَا أَشْرَفَهُمْ
لَدَيْكَ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ لَوْ لَا هُمْ مَا خَلَقْتُكُمْ هَؤُلَاءِ خَزَنَةُ
عِلْمِي وَ أَمْنَانِي عَلَى سِرِّي إِيَّاكُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَيْهِمْ بَعَيْنِ الْحَسَدِ وَ
تَتَمَنَّىا مَنْزِلَتَهُمْ عِنْدِي وَ مَحَلَّهُمْ مِنْ كَرَامَتِي فَتَدْخُلَا بِذَلِكَ فِي
نَهْيِي وَ عَصْيَانِي ﴿فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ قَالَا رَبَّنَا وَ مِنَ الظَّالِمُونَ
قَالَ الْمُدَّعُونَ لِمَنْزِلَتِهِمْ بَغِيرِ حَقٍّ قَالَا رَبَّنَا فَارِنَا مَنَازِلَ ظَالِمِيهِمْ
فِي نَارِكَ حَتَّى نَرَاهَا كَمَا رَأَيْنَا مَنْزِلَتَهُمْ فِي جَنَّتِكَ فَأَمَرَ اللَّهُ
تَبَارَكَ وَ تَعَالَى النَّارَ فَابْرَزَتْ جَمِيعَ مَا فِيهَا مِنْ أَلْوَانِ النَّكَالِ وَ
الْعَذَابِ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ مَكَانُ الظَّالِمِينَ لَهُمُ الْمُدَّعِينَ لِمَنْزِلَتِهِمْ
فِي أَسْفَلِ دَرَكٍ مِنْهَا كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَ

ترک اولای حضرت آدم علیه السلام ترک اولای در آن امر بود و نتیجه اش این شد که از یک درخت گندم خورد و از درخت گندم خوردن هم نتیجه اش آن ترک اولی باطنی بود. حکایت همه گناهان از همین قرار است. اینکه حضرت علیه السلام فرمودند حلال‌ها در ظاهر قرآن، همین محلات است اما در باطن، ولایت ماست و حرام‌ها در ظاهر، همین محرّمات است و در باطن، ولایت ائمه جور است، ناظر به

←

﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ﴾ بُدِّلُوا سِوَاهَا ﴿لِيَذُقُوا الْعَذَابَ﴾ يَا آدَمُ
وَا يَا حَوَاءُ لَا تَنْظُرَا إِلَىٰ أَنْوَارِي وَ حُجَجِي بَعَيْنِ الْحَسَدِ فَأَهْبِطُكُمَا
عَنْ جَوَارِي وَ أَحِلُّ بِكُمَا هَوَانِي...؛ معانی الأخبار، ص ۱۰۸،

ح ۱.

همین معناست.^۱ یعنی هر کسی گناهی می‌کند، در رتبه قبل و در مرتبه باطن، خروجی از ولایت داشته است و به تعبیر دیگر، خروجی از وادی توحید داشته است.

اساساً گناهی نیست الا خروج از توحید و عبادتی نیست الا سجده در مقابل خدای متعال، و در واقع، همه عبادات از شئون سجده به‌شمار می‌آیند و همه گناهان از شئون استکبار. طریق سجده هم تنها خلیفه‌الله است و منشأ گناهان

۱ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَبْدًا صَالِحًا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ﴾ قَالَ فَقَالَ: «إِنَّ الْقُرْآنَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَجَمِيعُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ هُوَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَيْمَةُ الْجَوْرِ وَ جَمِيعُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْكِتَابِ هُوَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَيْمَةُ الْحَقِّ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۳۷۴، ح ۱۰.

هم خروج از مقام خلافت و ولایت آن‌هاست. به همین دلیل هم هست که گناهان بخشیده نمی‌شوند، تا اینکه انسان به جایی برسد که ولیّ خدا از او راضی باشد. «إِنَّ بَيْنِي وَ بَيْنَ اللَّهِ ذُنُوبًا لَا يَأْتِي عَلَيْهَا إِلَّا رِضَاكُمْ»^۱. یعنی تا ورود مجدد به وادی ولایت پیدا نشود، مشکل توحیدِ انسان هم حل نمی‌شود. چون توحید بدون ولایت بی‌معناست و همان‌طور که مسلم است که ولایت بدون توحید معنایی ندارد و کسی نمی‌تواند بگوید من ولایت ولی‌الله را دارم اما بدون توحید، کسی هم نمی‌تواند بگوید توحید را قبول دارم اما بدون ولایت. چون در اصل، همه گناهان خروج از امر ولایت است و همه عبادات هم سیر در درجات ولایت. به همین منظور هم هست که به بنی‌اسرائیل می‌گویند از باب ولایت

۱. فرازی از زیارت جامعه کبیره.

وارد شوید و در مقابل این مقام تواضع کنید و بگویید این تواضع ما «حِطَّةٌ لِدُنُوبِنَا».

در روایتی آمده است که حضرت علیه السلام دستور محاسبه می‌دهند، بعد می‌فرمایند اگر در آخر شب محاسبه کردید و دیدید که خطا و غفلی از شما سر زده است، بیعتتان را با امیرالمؤمنین علیه السلام تجدید کنید.^۱ کانه خروجی از این بیعت

۱. قَالَ الْإِمَامُ الْعَسْكَرِيُّ علیه السلام: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَكْيَسِ الْكَيْسِينَ وَ أَحَمَقِ الْحَمَقَى؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: أَكْيَسُ الْكَيْسِينَ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ، وَ عَمَلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ، وَ إِنَّ أَحَمَقَ الْحَمَقَى مَنْ اتَّبَعَ نَفْسَهُ هَوَاهَا، وَ تَمَنَّى عَلَى اللَّهِ تَعَالَى الْأَمَانَى. فَقَالَ الرَّجُلُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَيْفَ يُحَاسِبُ الرَّجُلُ نَفْسَهُ قَالَ: إِذَا أَصْبَحَ ثُمَّ أَمْسَى رَجَعَ إِلَى نَفْسِهِ فَقَالَ: يَا نَفْسِ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ مَضَى عَلَيْكَ لَا

←

يَعُودُ إِلَيْكَ أَبَدًا، وَاللَّهُ تَعَالَى يَسْأَلُكَ عَنْهُ فِيمَا أَفْنَيْتَهُ فَمَا الَّذِي
عَمَلْتَ فِيهِ أَوْ ذَكَرْتَ اللَّهَ أَمْ حَمْدَتِهِ أَوْ قَضَيْتَ حَوَائِجَ مُؤْمِنٍ أَوْ
نَفَسْتَ عَنْهُ كُرْبَةً أَوْ حَفَظْتَهُ بِظَهْرِ الْغَيْبِ فِي أَهْلِهِ وَوَلَدِهِ أَوْ
حَفَظْتَهُ بَعْدَ الْمَوْتِ فِي مُخْلَفِيهِ أَوْ كَفَفْتَ عَنْ غِيْبِهِ أَخٍ مُؤْمِنٍ
بِفَضْلِ جَاهِكِ أَوْ أَعْنَتِ مُسْلِمًا مِمَّا الَّذِي صَنَعْتَ فِيهِ فَيَذْكُرُ مَا كَانَ
مِنْهُ. فَإِنْ ذَكَرَ أَنَّهُ جَرَى مِنْهُ خَيْرٌ، حَمْدَ اللَّهِ تَعَالَى، وَكَبْرَهُ عَلَى
تَوْفِيقِهِ، وَإِنْ ذَكَرَ مَعْصِيَةً أَوْ تَقْصِيرًا، اسْتَغْفَرَ اللَّهَ تَعَالَى، وَعَزَمَ
عَلَى تَرْكِ مُعَاوَدَتِهِ، وَمَحَا ذَلِكَ عَنْ نَفْسِهِ بِتَجْدِيدِ الصَّلَاةِ عَلَى
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ، وَعَرَضَ بَيْعَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى
نَفْسِهِ، وَقَبُولَهُ لَهَا، وَإِعَادَةَ لَعْنِ أَعْدَائِهِ وَشَانِيئِهِ وَدَافِعِهِ عَنْ
حَقِّهِ. فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: لَسْتُ أَنَا قَشِكُ فِي شَيْءٍ
مِنَ الذُّنُوبِ مَعَ مُوَالَاتِكَ أَوْ لِيَائِي، وَ مُعَادَاتِكَ أَعْدَائِي؛ التفسير

روی داده است. بعد، دشمنان را لعن کنید تا خدای متعال این گناهان را پاک کند. اینکه ما در زیارت عاشورا عرض می‌کنیم که «اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَ فِي مَوْقِفِي هَذَا وَ أَيَّامِ حَيَاتِي بِالْبَرَاءَةِ مِنْهُمْ وَ اللَّعْنَةِ عَلَيْهِمْ وَ بِالْمُؤَالَاةِ لِنَبِيِّكَ وَ آلِ نَبِيِّكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»^۱ به همین دلیل است. یعنی پاک شدن از آثام و گناهان و ذنوب - که همه آنها، استکبار در مقابل خدای متعال و استکبار در مقابل خلیفه خداست و خروج از حریم ولایت اوست - پاک نمی‌شوند مگر به ورود به همین باب. لذا از امیرالمومنین (ع) نقل شده

←

المنسوب إلى الإمام العسكري، ص ۳۸، ح ۱۴، سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۷۴.

۱. زیارت عاشورا.

است که از ائمه هداة علیهم السلام به باب حطه تعبیر کردند و فرمودند: «نَحْنُ بَابُ حِطَّتِكُمْ»؛ آن باب حطه‌ای که با ورود به آن و با تواضع در مقابل آن، همه خطاهایتان پاک می‌شود، ما هستیم. پس اگر وارد وادی ولایت شدید، خود این خضوع و تواضع در مقابل این باب، موجب پاک شدن شما می‌شود.

— تواضع و سجده، تنها راه ورود به این باب

حقیقت آن است که اگر کسی بخواهد با سرفرازی وارد شود، نمی‌تواند، چون ورودی این باب، سجده است و اگر

۱. عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ ﴿وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ﴾ قَالَ: «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: نَحْنُ بَابُ حِطَّتِكُمْ»؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۴۵، ح ۴۷.

کسی خیال کند که می‌تواند بدون سجده وارد وادی ولایت بشود، از این حقیقت چیزی نفهمیده است. از همان دم در، آدم امتحان می‌شود؛ «وَالْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ». چون قبل از ورود به وادی توحید، باید امتحان شود. این امتحان هم چیزی جز امتحان به سجده در مقابل خدای متعال نیست.

منتها این سجده در مقابل خدای متعال اگر بخواهد محقق بشود، خدای متعال او را ابتلا به مجهولات می‌کند و خدای متعال ما را به سجده تام در مقابل ولیّ خودش و خلیفه مطلقش امتحان می‌کند؛ نه فقط ما را بلکه همه انبیاء و ملائکه را امتحان می‌کند. از این‌رو، ابتلای همه امم و انبیاء گذشته، ابتلای به همین امر بوده است. آیات فراوان است. اگر روایات ذیل آیات بلا و ابتلا را ملاحظه بفرمایید، بسیاری از آن‌ها تفسیر به ابتلا به امر ولایت شده‌اند. ﴿وَإِذِ

اَبْتَلَىٰ اِبْرَاهِيْمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قَالَ اِنِّیْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا❁^۱؛ جناب ابراهیم خلیل علیه السلام مبتلا به کلماتی شدند و از عهده آن امتحانات برآمدند و بعد به مقام امامت رسیدند. حضرت علیه السلام وقتی باطن این آیه را معنا می کنند، می فرمایند این کلمات همان کلماتی هستند که ﴿فَتَلَقَّىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ﴾❁^۲؛ همان کلماتی که وقتی خدای متعال آن ها را به حضرت آدم علیه السلام القا کرد، ایشان به مقام رجوع و توبه

۱. ﴿وَ اِذِ ابْتَلَىٰ اِبْرَاهِيْمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قَالَ اِنِّیْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِیْ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِیْنَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۲. ﴿فَتَلَقَّىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ اِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ﴾؛ سوره بقره، آیه ۳۷.

رسیدند.^۱ لذا رسیدن ما هم به مقام رجوع و توبه، به تلقی همان کلمات است و تا آدم آن کلمات را تلقی نکند و حقیقت ولایت معصومین علیهم السلام را تلقی نکند - که این تلقی

۱. عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ﴾ مَا هَذِهِ الْكَلِمَاتُ قَالَ: «هِيَ الْكَلِمَاتُ الَّتِي تَلَقَّاهَا آدَمُ مِنْ رَبِّهِ ﴿فَتَابَ عَلَيْهِ﴾ وَ هُوَ أَنَّهُ قَالَ يَا رَبِّ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ إِلَّا تَبَّتْ عَلَيَّ فَتَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ ﴿إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا يَعْنِي عَزَّ وَ جَلَّ بِقَوْلِهِ ﴿فَاتَمَّهُنَّ﴾ قَالَ يَعْنِي فَاتَمَّهُنَّ إِلَى الْقَائِمِ علیه السلام اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا تَسَعُهُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ قَالَ الْمُفَضَّلُ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾ قَالَ يَعْنِي بِذَلِكَ الْإِمَامَةَ جَعَلَهَا اللَّهُ فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ...»؛ الخصال، ج ۱، ص ۳۰۴، ح ۸۴.

هم با خضوع و تواضع محقق می شود - گناهانش پاک نمی شوند. چون آنان باب حطه هستند و اگر کسی بخواهد وارد این باب شود، باید بداند که ورودی اش تواضع و سجده می خواهد؛ ﴿وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا﴾ و اگر متواضعانه وارد بشود، خود این تواضع موجب تلقی آن کلمات می شود و با تلقی آن کلمات، انسان به مقام توبه می رسد؛ ﴿فَتَابَ عَلَيْهِ﴾. چون کم ترین استکبار در مقابل مقام توحید و به تبعش، کم ترین استکبار در مقابل خلفای الهی، موجب محرومیت از حقیقت آن سرّ می شود و باعث می شود که دیگر توحید و ولایت را به انسان ندهند.

اگر تلقی مقام ولایت در انسان واقع شد، این تلقی به معنای رجوع خدای متعال به انسان و به معنای پاک شدن او و به معنای رفع حجب اوست. چون در حقیقت گناهان حجاب ولایت باطل هستند و ولایت معصوم هم طریق و

سبیل خدای متعال است. اساساً ولایت باطل حجاب است و همه حجب هم به آن برمی گردد. لذا دنیا به ولایت آنان تفسیر شده است و آخرت هم به ولایت معصوم؛ ﴿وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾^۱.

حضرت علیؑ ذیل آیه «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» فرمودند: حیات دنیا ولایت اولیاء طاغوت است.^۲ از این رو کسی که تحت ولایت آنهاست، حیات دنیایی دارد. اما آخرت وادی

۱. ﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾؛ سوره اعلیٰ، آیات ۱۷-۱۶.

۲. عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَوْلُهُ جَلَّ وَ عَزَّ ﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾ قَالَ: «وَلَا يَتَهُمُ» ﴿وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾ قَالَ وَلَا يَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ ﴿إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى * صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى﴾؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۱۸، ج ۳۰.

حَيَّوان است؛ ﴿وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ﴾^۱. این همان حیات طیبه است و همانی است که ﴿اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾^۲. این حیات طیبه همان ولایت معصومین علیهم السلام است. حضرت علیه السلام فرمودند ﴿مَا يُحْيِيكُمْ﴾ ولایت امیرالمومنین (ع) است.^۳ پس عالم آخرت اگر عالم

۱. ﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾؛ سوره عنکبوت، آیه ۶۴.

۲. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾؛ سوره انفال، آیه ۲۴.

۳. عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا

حیات است، نکته‌اش همین است. چون امام، سرچشمهٔ حیات است. «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ الْحَيَاةِ»^۱ و امام ماء معین است و از همین روست که ورود به وادی توحید، ورود به عالم حیات به‌شمار می‌آید.

پاک شدن از این حجب و ورود به وادی نور، سجده و تواضع می‌خواهد و بدون سجده احدی وارد نمی‌شود. این سجده همان امتحان اصلی است و اگر کسی این سجده را انجام بدهد، قطعاً نماز و روزه را هم انجام می‌دهد. به همین دلیل نمی‌شود کسی در مقابل ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام

←

دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ ﴿۱﴾ قَالَ: «نَزَلْتُ فِي وَلَايَةِ عَلِيٍّ عليه السلام...»؛ الكافي، ج ۸، ص ۲۴۸، ح ۳۴۹.

۱. فرازی از زیارتنامه ائمه علیهم السلام؛ جمال الأسبوع، ص ۳۷.

متواضع باشد، اما گناه هم مرتکب شود. اگر هم ترک اولایی از او سر بزنند، این ترک اولای در آن باطن محسوب می شود و شاید یک از معانی «وَالْأَمَانَةُ الْمَحْفُوظَةُ»^۱ این باشد که در انسان سرّی از آن ولایت قرار داده شده است. اگر در مقابل آن ولایت سجده کند و در باطن، استکبار نرزد، هیچ گاه گناهی از او سر نمی زند و به همه عبادات هم موفق می شود. اما اگر تواضع نکند، آن وقت است که گناهان ظاهری رخ می دهد، چون این گناهان ریشه در یک استکبار باطنی در مقابل خدای متعال دارند.

در روایات آمده است که گناه از قلب شروع می شود. یعنی ابتدا قلب از عبودیت خارج می شود و تاریک می شود،

۱. فرازی از زیارت جامعه کبیره.

بعد جوارح گناه می‌کنند.^۱ پس باید توجه داشت که همان خضوع در مرتبه قلب، آن امتحان اصلی است و امتحان اصلی آنجاست. چون ابتدا در آنجاست که تکبری در مقابل خدا و کبریی او برای انسان پیدا می‌شود و بعد، در ظاهر مبتلا به گناه می‌شود، چون از قلب متواضع، گناهی صادر نمی‌شود و اصل گناه به استکبار قلب و تعزز قلب در مقابل عزت خدای متعال برمی‌گردد؛ آن هم به‌جای تذلل! وقتی این تعزز و استکبار می‌خواهد امتحان بشود، این‌طور است که در باطن انسان بابی به سوی خدا باز می‌کنند و می‌گویند

۱. عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «كَانَ أَبِي عليه السلام يَقُولُ: مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِيئَةٍ إِنَّ الْقَلْبَ لَيُؤَاعُ الْخَطِيئَةُ فَمَا تَزَالُ بِهِ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَيْهِ فَيُصِيرَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ»؛ الكافي، ج ۲، ص ۲۶۸، ح ۱.

سجده کن! این همان باب ولایت است که برای ورود به توحید باید از آن وارد شد.

اگر کسی در باطن استکبار ورزید، به گناهان ظاهری مبتلا می شود و اساساً همه گناهان این گونه رخ می دهد. لذا ائمه (ع) با عنوان باب الله و باب الایمان و باب الیقین و باب العلم و باب الحطه معرفی شده اند که اگر کسی از چنین بابی وارد شود، همه گناهانش آمرزیده می شوند. چون عرض کردیم که همه گناهان استکبار علی الله هستند و وقتی سجده ای در مقابل باب ولایت و باب الله و خلیفه الله روی دهد و کسی ساجداً وارد باب توحید بشود، این خضوع و تواضع موجب می شود که خدای متعال به انسان رجوع کند. وقتی هم که در مقابل باب ولایت تواضع کرد، تلقی ای از آن حقیقت در وجودش پیدا می شود که با استکبار، آن تلقی پیدا نمی شود. یعنی خدای متعال القا

می‌کند و انسان تلقی می‌کند و وقتی هم که تلقی کرد همه گناهانش پاک می‌شوند. پس گناهان با تلقی ولایت پاک می‌شوند و تلقی ولایت، به سجده در مقابل این باب محقق می‌شود. لذا این باب، باب توحید است، اما بابی است که همگی به آن مبتلا هستند و ورودی‌اش دارای امتحان سختی است.

وقتی ملائکه سجده کردند و این امتحان سنگین را پس دادند، تازه وارد وادی توحید و وادی ولایت شدند و بعد هم باید در این وادی سیرشان را شروع کنند. الان هم وقتی جبرئیل و میکائیل فرمانی را از وجود مقدس امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف اطاعت می‌کنند، با درجات ولایت ایشان، به طرف خدای متعال سیر می‌کنند و رشد می‌کنند. چون آنان چوب و سنگ که نیستند! بلکه درجات ولایت را سیر می‌کنند و آن

امتحانی که در ابتدا از آنان گرفته شد؛ ﴿اسْجُدُوا﴾^۱ آن امتحان امتحان ورودی شان بوده است. چون اگر کسی این سجده را نکند، اصلاً تلقی ای از ولایت پیدا نمی کند.

بنابراین تمام خطاها و خطیئه هایی که ریشه در استکبار علی الله دارند، با سجده در مقابل خدای متعال که این سجده به تواضع در مقابل ولیّ خدا تفسیر می شود، آمرزیده می شوند. لذا ائمه علیهم السلام هم باب هستند و هم بابی هستند که «الْمُبْتَلَىٰ بِهِنَّ النَّاسُ»^۲. همه امم پیشین هم این طور بوده اند و باطن امتحانشان امتحان به امر ولایت بوده است.

۱. ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۱۱.

۲. زیارت جامعه کبیره.

پس کسانی که به این ابواب ورود پیدا کردند، به محیط ولایت راه پیدا کرده‌اند و همه کسانی که گناه کردند، در باطن از امر ولایت تخلف و تعدی کرده‌اند. لذا در باب بنی اسرائیل هم همین امر وارد شده است. ﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ﴾^۱ ؛ کسانی تعدی کردند و حرف دیگری زدند و به جای اینکه ﴿سُجِدَّا﴾ وارد بشوند، معکوس عمل کردند و به جای اینکه بگویند ﴿حِطَّةٌ﴾ و با تواضع پاک بشوند، به فکر دنیای‌شان بودند و شعاری مقابل آن شعار دادند. آن‌ها کسانی بودند که از این باب وارد نشدند و نسبت به باب ولایت استکبار ورزیدند و به جای اینکه طهارت و پاکی و ورود به باب توحید و اخلاص را

۱. ﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۵۹.

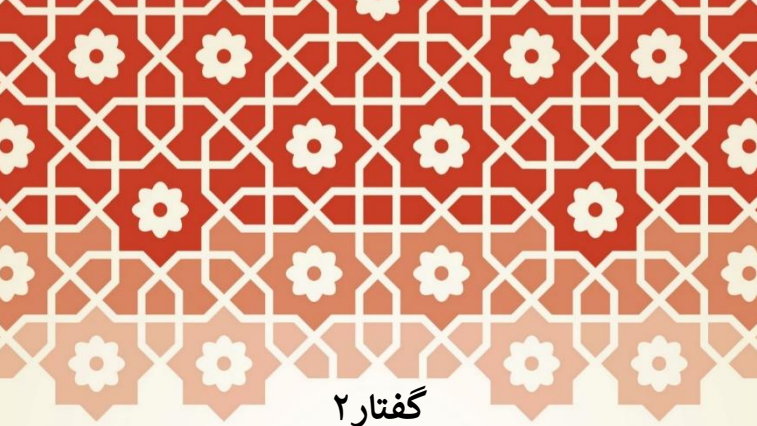
طلب کنند، متاع دنیا را طلب کردند - در روایات آمده است که گفتند «حِنْطَةُ حَمَرَاءُ»^۲.

۲. قَالَ الْإِمَامُ الْعَسْكَرِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ﴾ إِنَّهُمْ لَمْ يَسْجُدُوا كَمَا أُمِرُوا، وَلَا قَالُوا مَا أُمِرُوا، وَلَكِنْ دَخَلُوهَا مُسْتَقْبِلِيهَا بِأَسْتَاهِهِمْ وَقَالُوا: هَاطَا سَمَقَانَا أَيْ حِنْطَةُ حَمَرَاءُ نَتَّقُوْنَهَا أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنْ هَذَا الْفِعْلِ وَهَذَا الْقَوْلِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ غَيَّرُوا وَبَدَّلُوا مَا قِيلَ لَهُمْ، وَلَمْ يَنْقَادُوا لَوْلَايَةِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى وَآلِهِمَا الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ. ﴿رَجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾ يَخْرُجُونَ عَنْ أَمْرِ اللَّهِ وَطَاعَتِهِ. قَالَ: وَالرَّجْزُ الَّذِي أَصَابَهُمْ أَنَّهُ مَاتَ مِنْهُمْ بِالطَّاعُونَ فِي بَعْضِ يَوْمٍ مَائَةٌ وَعِشْرُونَ أَلْفًا، وَهُمْ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ تَعَالَى مِنْهُمْ أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ وَلَا يَتُوبُونَ، وَلَمْ يَنْزِلْ هَذَا الرَّجْزُ عَلَى مَنْ عِلْمُ أَنَّهُ يَتُوبُ، أَوْ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِهِ ذُرِّيَّةٌ طَيِّبَةٌ تَوْحِدُ اللَّهَ، وَتُؤْمِنُ

باید دانست که انسان نیاز به طهارت دارد و این طهارت هم با سجده در مقابل باب ولایت و ورود متواضعانه حاصل می‌شود. انسان باید وارد این وادی بشود تا نجات پیدا کند. اما عده‌ای حاضر نیستند تواضع کنند و وارد این وادی شوند، چون اصلاً نیازی به طهارت نمی‌بینند، بلکه نیازشان را در همین متاع دنیا می‌بینند و طبیعتاً هم خدای متعال به دنبال چنین کسانی که در مقابل این نعمت ولایت، ظلم و تعدی و استکبار می‌کنند، معاقبه‌هایی دارد، ﴿فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾.

←

بِمُحَمَّدٍ وَ تَعْرِفُ مَوْلَاةَ عَلِيٍّ وَصِيَّهِ وَ أَخِيهِ؛ التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام، ص ۲۶۰، ح ۱۲۸.

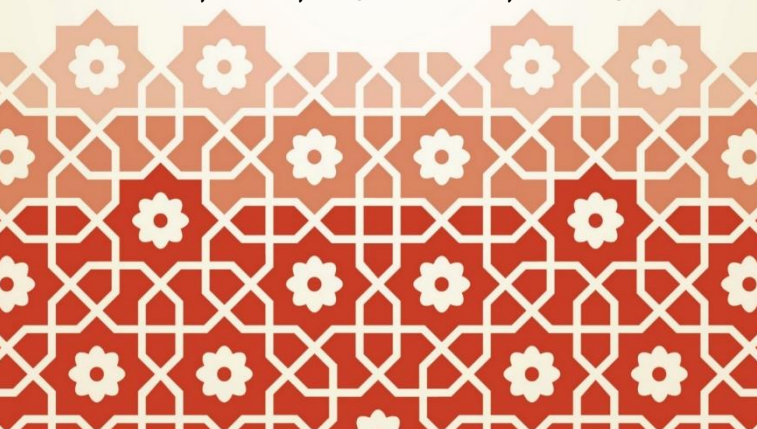


گفتار ۲

توجه به وجه‌الله یا رویگردانی از آن،

سبب نجات انسان یا هلاکت او

«مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ»



«أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ وَ شُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ وَ شُفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ
وَ الرَّحْمَةُ الْمَوْصُولَةُ وَ الْآيَةُ الْمَخْزُونَةُ وَ الْأَمَانَةُ الْمَحْفُوظَةُ وَ
الْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ»

در این فرازی که تقدیم شد، ائمه هداة علیهم السلام به عنوان
صراط اقوم الهی و کسانی که شاهد بر ظاهر و باطن انسانها
هستند، معرفی شدند که در دار دنیا از انسانها دستگیری
می کنند و در عالم آخرت برای نجاتشان از هلاکات و سیر

۱. این گفتار در تاریخ ۱۳۸۶/۱۰/۲۶ مصادف با هفتم
محرم الحرام ارائه شده است.

گفتار دوم: مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ ۷۵ ❁

دادنشان در درجات قرب و بهشت تا مقام رضوان قدم برمی‌دارند.

این بزرگواران، رحمت موصولهٔ خدای متعال هستند. بدین معنا که آنان همان رحمتی هستند که در همهٔ عوالم جاری است و برای همیشه هم باقی خواهد ماند و در هیچ مرحله‌ای از مراحل سیر انسان، این رشتهٔ پیوستهٔ رحمت قطع نخواهد شد.

هم‌چنین معصومین عليه‌السلام آن آیهٔ مخزونه‌ای هستند که تنها اهل سرّ و اولیای خدا می‌توانند به آن دست پیدا کنند. حتی آن آیه‌ای که در باطن انسان قرار دارد و او باید در باطن خودش به آن برسد؛ ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ

حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ^۱ اسم اعظم الهی است و بعضی از بزرگان فرموده‌اند که آن آیه همان سرّ آل محمد ﷺ است که تنها از طریق معرفت به آن می‌توان به معرفت خدای متعال رسید.

علاوه بر آن، فقره «وَالْآيَةُ الْمَخْزُونَةُ وَالْأَمَانَةُ الْمَحْفُوظَةُ» به آن امانت الهی‌ای اشاره دارد که از دسترسی اغیار محفوظ است و خود خدای متعال در شرع خودش آن را محفوظ نگه داشته است و دستور به حفظ حرمتش داده شده است. «وَالْبَابُ الْمُبْتَلَىٰ بِهِ النَّاسُ» ائمه هداة ﷺ باب‌الله و ابواب‌الایمان و ابواب‌الیقین هستند و هر کسی که بخواهد به

۱. ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾: سوره فصلت، آیه ۵۳.

گفتار دوم: مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ ❁ ۷۷

سمت ایمان و یقین و نور و خدای متعال حرکت کند، ورودی این مسیر، تواضع و خضوع و پذیرش ولایت این انوار الهی است که همه انسان‌ها از بزرگ و کوچک، مبتلا و مورد امتحان به این امر هستند. هم‌چنان‌که خدای متعال ملائکه مقربینش را لدی الورد، به همین امر امتحان کرد و در واقع ورود به وادی ولایت و سیر در درجات تا قرب به خدای متعال، بعد از این امتحان اتفاق می‌افتد.

بعضی از اساتید و محققین فرموده‌اند که این ابتلائی که برای انسان‌ها پیش می‌آید، سه دسته است. بعضی از ابتلائات، فتنه است و برای جدا شدن مؤمنین از اهل نفاق است. ﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا

يُفْتَنُونَ^۱؛ مردم گمان نکنند به مجرد اینکه گفتند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و به فتنه نمی‌افتند. بلکه فتنه‌های سنگینی برایشان پیش می‌آید که در آن فتنه‌ها کسی که قولش با اعتقاد و عملش سازگاری نداشته باشد، صفش جدا می‌شود. این یک دسته از ابتلائات است.

یک دسته از ابتلائات هم هست که برای آن دسته از مؤمنینی است که هنوز خالص در محبت نشده‌اند و علاقه به دنیا و شئون دنیا در وجود آن‌ها رسوخ کرده است و این فتنه برای تمحیص آن‌ها و خالص کردن آن‌ها پیش می‌آید. این نوع از ابتلائات به صورت مکرر در قرآن یاد شده است؛ از جمله در ذیل آیات سوره آل‌عمران که مربوط به جنگ

۱. ﴿أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾؛

سوره عنکبوت، آیه ۲.

احد و سختی‌های آن جنگ است. خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ﴾^۱؛

این صحنه‌های سخت و طاقت‌فرسای جنگ احد برای این بود که خدای متعال می‌خواست آنچه در قلب شماست، خالص و تمحیص شود و از محبت اغیار پاک شود.

۱. ﴿ثُمَّ أَنزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُعَاساً يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾؛ سوره آل عمران، آیه ۱۵۴.

سومین نوع ابتلا برای اولیا و اهل محبت است که «البلاء للولاء»^۱؛ هر چه انسان ناب‌تر باشد، بلاها سنگین‌تر خواهد بود. این بلاها برای ترفیع درجه خوبان است. در روایت کافی وارد شده است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: ﴿إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الْأُمَثَلُ فَلَا مَثَلَ﴾^۲ مبتلاترین مردم، انبیاء هستند و بعد آن، کسانی که نزدیک به انبیاء هستند. در حقیقت، این بلا همان بلای محبت است و برای سیر دادن در درجات حب و محبت نازل می‌شود و در این بابی که مردم به آن مبتلا می‌شوند، همه انواع ابتلا

۱. شرح مصباح الشریعه، ص ۳۵۶.

۲. عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: «إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الْأُمَثَلُ فَلَا مَثَلَ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۲۵۲، ح ۱.

گفتار دوم: مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ ❁ ۸۱

نهفته است. در این بلا، انسان‌هایی که مدعی هستند صفشان جدا می‌شود و آن‌هایی که در موضوع ولایت ناخالص هستند، دچار ابتلائات می‌شوند تا خالص بشوند. پس خُلَّصِينَ هم ابتلائاتی دارند که بالحب است. این بابی است برای ورود به وادی توحید و برای رسیدن به خدای متعال که ورود به آن با ابتلائات بسیار سنگینی شروع می‌شود و اگر کسی این ابتلائات را پشت سر گذاشت، آن وقت ورود به وادی پیدا می‌کند.

۱- رو آوردن به امام علیه السلام، راه نجات انسان

حال که ائمه هداة علیهم السلام دارای این شئون هستند، طبیعی است که «مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ»^۱؛ هر که به

۱. زیارت جامعه کبیره.

آنان روی بیاورد، طبیعی است که از اهل نجات می شود و هر که به این باب ورود پیدا کند و حدود این امانت و سرّ الهی را رعایت کند و به این سرّ و امانت راه پیدا کند، به رحمت موصوله خدای متعال پیوند خورده است و طبیعتاً از اهل نجات می شود. هم چنان که این را خدای متعال دستور داده است.

خدای متعال وقتی که اولوالألباب را تعریف می کند، می فرماید: ﴿الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾^۱؛ اولوالألباب کسانی هستند که بهره ای از کتاب برده اند و در آیه قبل هم اشاره

۱. ﴿الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ - وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴾؛ سوره رعد، آیه ۲۱-۲۰.

گفتار دوم: مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ ❁ ۸۳

کرده بود که آنان به نور و هدایت کتاب رسیده‌اند: ﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^۱؛ این دو دسته یکسان نیستند: کسانی که نابینا هستند و بصیرت باطنی ندارند و نمی‌توانند حقانیت این کتاب و هدایت و نور الهی را درک کنند، با کسانی که یقین دارند به اینکه این کتابی که به سوی تو نازل شده است، حق است، یکسان نیستند. آن کسانی که متذکر این نکته می‌شوند، اولوالألباب هستند. این اولوالألباب هستند که فرق اعمی و بصیر را درک می‌کنند. این اولوالألباب هستند که می‌فهمند کتاب خدا حق است. آن اولوالألبابی که به حقانیت کتاب می‌رسند، کسانی هستند که ﴿يُؤْفِقُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ﴾؛ به

۱. ﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾؛ سوره رعد، آیه ۱۹.

عهد خدا وفا می کنند و میثاق ها را نمی شکنند و آنچه را خدا دستور به وصل آن داده است، پیوند می دهند.

عرض کردیم که این عهد ها عمدتاً عهد و میثاق ولایت است. آن رشته ای که خدای متعال دستور به پیوند آن داده است، رحم محمد و آل محمد (ص) است که رشته رحمت خدای متعال به شمار می آید.^۱

حال آن کسانی که دارای این خصوصیات اولوالباب هستند، همان کسانی اند که ﴿لَهُمْ عَقَبَى الدَّارِ﴾؛ عاقبت دار

۱. عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ الرَّحِمَ مُعَلَّقَةٌ بِالْعَرْشِ تَقُولُ اللَّهُمَّ صَلِّ مَنْ وَصَلَنِي وَاقْطَعْ مَنْ قَطَعَنِي وَهِيَ رَحِمُ آلِ مُحَمَّدٍ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾ وَرَحِمُ كُلِّ ذِي رَحِمٍ؛ الكافي، ج ۲، ص ۱۵۱، ح ۷.

برای آنان است. بعد خدای متعال توضیح می دهد که ﴿عُقَبَى الدَّارِ﴾ چیست: ﴿جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾^۱؛ چنین کسانی عقبای دارشان آن جنات عدنی است که نه فقط خودشان، بلکه صالحین از آبا و ازواج و فرزندانِشان هم وارد آن جنات می شوند و ملائکه هم از هر دری که بر آنها وارد می شوند، به آنها بشارت به سلامت می دهند و سلام می کنند. آن بشارت به سلامتی هم که بر آنان نازل می شود ﴿بِمَا صَبَرْتُمْ﴾؛ به واسطه آن صبر و وفای به عهدی است که

۱. ﴿جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾؛ سوره رعد، آیه ۲۴-۲۳.س

در مسیر ولایت از آنان روی داده است که نتیجه اش هم ﴿فَنَعَمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾ شده است.

— شکستن میثاق با امام علیه السلام، مایه هلاکت و لعنت الهی

اما به عکس، ﴿وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ﴾؛ آن کسانی که عهد الهی را بعد از میثاق های محکمی که در عالم ذر بسته بودند، شکستند و در عالم دنیا عهد ولایت را نقض کردند؛ ﴿وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ﴾ طبعی است که ﴿أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾ آن ها بهره شان لعنت خدای متعال و سوء دار است.

بنابراین بسیار واضح است که اگر ائمه هدا علیهم السلام واجد این خصوصیات والا هستند، کسی که «مَنْ أَتَاكُمْ»؛ ورود به این باب پیدا کند و حدود آن امانت الهی را رعایت کند و به

گفتار دوم: مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ ❁ ۸۷

این رشته متصل رحمت پیوند بخورد و به باب شفاعت آن‌ها راه پیدا کند و از صراط آن‌ها به سوی خدای متعال حرکت کند، طبیعی است که «نَجَا»؛ از اهل نجات بشود. «وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ»؛ هر کسی هم که از این راه وارد نشود، پیدا است که هلاک می‌شود.

— هلاکت همه چیز در عالم، به جز وجه‌الله

این همان حقیقتی است که خدای متعال در قرآن با بیانی بسیار نورانی فرموده است: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾^۱؛ همه چیز هالک‌کند مگر وجه الهی. روایات معصومین علیهم‌السلام هم به نحوی بسیار لطیف این آیه نورانی را توضیح داده‌اند.

۱. ﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾؛ سوره قصص، آیه ۸۸.

مرحوم صفار^۱ در بصائر الدرجات روایاتی را نقل کرده است که من به برخی از آنها اشاره می‌کنم. هم‌چنین در توحید صدوق هم برخی از این روایات وارد شده است.^۲ ابوبصیر از حارث بن مغیره نقل می‌کند که «قَالَ كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛^۳ ما در نزد امام صادق (ع) بودیم

۱. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۶۴، باب ۴، باب فی الأئمة من آل محمد ﷺ أنهم وجه الله الذی ذکره فی الکتاب.

۲. التوحید، ص ۱۲۹، باب ۱۲، باب تفسیر قول الله عز و جل كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ.

۳. عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنِ الْحَرِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فَسَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ فَقَالَ: «مَا يَقُولُونَ قُلْتُ يَقُولُونَ هَلَكَ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَهُ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ لَقَدْ قَالُوا عَظِيمًا إِنَّمَا عَنِيَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا

گفتار دوم: مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ ❁ ۸۹

که «فَسَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»؛ کسی درباره این آیه سؤال کرده که می‌فرماید: همه چیز هالک‌اند مگر وجه خدای متعال. حضرت ﷺ سؤال را به خود او برگرداندند: «قَالَ مَا يَقُولُونَ فِيهِ»؛ عامه و علمای اهل سنت در این باب چه می‌گویند؟ «قُلْتُ يَقُولُونَ يَهْلِكُ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَهُ»؛ او گفت آنان می‌گویند همه چیز هلاک می‌شوند الا خدای متعال که وجه و صورتی دارد که آن صورت دیگر هلاک نمی‌شود.

ببینید، این همان انحرافات است که با روی برگرداندن از ائمه ﷺ در اعتقادات انسان پیدا می‌شود. یکی از این

←

وَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ وَنَحْنُ وَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۶۴، ح ۱.

انحرافات، تشبیه است که در موارد زیادی ظهور پیدا کرده است. مانند فرقه ظاهریه که صرفاً ظواهر قرآن را اخذ می کردند و آن ها را به گونه ای معنا می کردند که از آن تشبیه بیرون می آمد؛ از جمله همین آیه ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ آنان این آیه را به گونه ای معنا می کردند که خدای متعال دارای یک وجه و صورتی می شد! و معنا می کردند که فقط این وجه خداست که هلاک نمی شود و مابقی هلاک می شوند.

حضرت علی (ع) فرمودند: «سُبْحَانَ اللَّهِ لَقَدْ قَالُوا قَوْلًا عَظِيمًا؛ خدای متعال منزّه است از این یاوه ها! حرف خیلی بزرگی زده اند. نسبت بزرگی به خدا داده اند، در حالی که معنای آیه این نیست. «إِنَّمَا عَنَى كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ»؛ خدای متعال وقتی فرموده است ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ مقصودش از وجه، صورت نیست، بلکه مقصودش

گفتار دوم: مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ ❁ ۹۱

از وجه، آن وجهی است که «يُؤْتِي مِنْهُ»، هرکسی که بخواهد به آستان الهی ورود پیدا کند، باید از آن وجه وارد شود. هر کس بخواهد به معرفت برسد، باید متوجه آن وجه بشود.

جناب مفضل در آن حدیث مفصل از وجود مبارک امام صادق (ع) نقل می‌کند که «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِنَّمَا أَحَبَّ أَنْ يُعْرِفَ بِالرِّجَالِ وَ أَنْ يُطَاعَ بِطَاعَتِهِمْ فَجَعَلَهُمْ سَبِيلَهُ وَ وَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ»؛ خدای متعال این چنین دوست

۱. عَنْ الْمُفَضَّلِ: أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَجَاءَهُ هَذَا الْجَوَابُ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع): «أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَوْصِيكَ وَ نَفْسِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَ طَاعَتِهِ... تَبَارَكَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّمَا أَحَبَّ أَنْ يُعْرِفَ بِالرِّجَالِ وَ أَنْ يُطَاعَ بِطَاعَتِهِمْ فَجَعَلَهُمْ سَبِيلَهُ وَ وَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ غَيْرَ ذَلِكَ ﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ﴾ فَقَالَ فِيمَنْ أَوْجَبَ مِنْ مَحَبَّتِهِ لِذَلِكَ ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ

داشته است که از طریق رجالی اطاعت شود و از طریق آنها شناخته بشود. اگر هدف معرفت است، اراده الهی به این تعلق گرفته که معرفت و عبودیت و اطاعتش، از طریق رجالی واقع بشود. «فَجَعَلَهُمْ سَبِيلَهُ وَ وَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ»؛ و برای اینکه این امر محقق بشود و از طریق آنها اطاعت بشود و شناخته بشود، آنها را سبیل و وجه خودش قرار داده است.

بنابراین وجه الله، این انسانها هستند. وجه الله این رجالی هستند که خدای متعال خواسته از طریق آنها شناخته بشود؛

←

فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا ﴿۱﴾ فَمَنْ قَالَ لَكَ إِنَّ هَذِهِ الْفَرِيضَةُ كُلُّهَا إِنَّمَا هِيَ رَجُلٌ وَ هُوَ يَعْرِفُ حَدَّ مَا يَتَكَلَّمُ بِهِ فَقَدْ صَدَقَ...؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۶، ح ۱.

گفتار دوم: مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ ❁ ۹۳

نه اینکه خدای متعال جسمی دارد و صورتی دارد و با این صورت با مردم مواجه می‌شود. وجه یعنی آن حقیقتی که اگر همه بخواهند مواجه با خدا بشوند، از طریق آن مواجه شوند. خدای متعال هم اگر مواجهه پیدا می‌کند، از طریق آن مواجهه پیدا کند. از این رو آن وجه، مخلوقِ خدای متعال به حساب می‌آید که همان اسم اعظم الهی است. آن‌هایی که مظاهر الوهیت الهی هستند و الوهیت خدای متعال از طریق آن‌ها جاری می‌شود، وجه‌الله هستند، چون عبودیت و معرفت از طریق آن‌ها واقع می‌شود. لذا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»^۱. آن وجه الهی در باطن همه انسان‌ها هم جلوه‌ای از

۱. فرازی از حدیث معروف نورانیت؛ «قَالَ علیه السلام إِنَّهُ لَا يَسْتَكْمِلُ أَحَدٌ الْإِيمَانَ حَتَّى يَعْرِفَنِي كُنْهَ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ فَإِذَا عَرَفَنِي بِهِدِهِ

آن وجه است که شاید همان «وَالْآيَةُ الْمَخْزُونَةُ»^۱ همین باشد. همان آیه مخزونه‌ای که هر کس به آن برسد، از طریق او به معرفت رسیده است.

بعد حضرت صادق علیه السلام در انتهای روایت فرمودند: «وَنَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ»؛ آن وجه الهی‌ای که از طریق

←

الْمَعْرِفَةُ فَقَدْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ صَارَ عَارِفًا مُسْتَبْصِرًا وَ مَنْ قَصَرَ عَنْ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ فَهُوَ شَاكٍ وَ مُرْتَابٍ يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدَبُ قَالَا لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ علیه السلام مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ وَ هُوَ الدِّينُ الْخَالِصُ...؛ بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۱، ح ۱.

۱. زیارت جامعه کبیره.

گفتار دوم: مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ ❁ ۹۵

آن باید به آستان خدای متعال وارد شد، ما اهل بیت (علیهم السلام) هستیم. بنابراین همه چیز هالک است، مگر آن وجه و همه چیز فانی است، مگر حقیقت ولایتی که خدای متعال به آن‌ها عنایت کرده است.

— توجه به وجه‌الله، سبب عدم هلاکت اعمال انسان (معنای دوم وجه‌الله)

هم‌چنین در روایات دیگر توضیح داده شده است که هر عملی که متوجه به سوی خدای متعال باشد، می‌شود وجه الله.^۱ این روایت منافاتی با آن روایات قبل ندارد. چون آن

۱. عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ قَالَ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا أَمَرَ بِهِ مِنْ طَاعَةِ مُحَمَّدٍ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ (علیهم السلام) فَهُوَ الْوَجْهُ الَّذِي لَا يَهْلِكُ ثُمَّ قَرَأَ ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾؛ التوحيد، ص ۱۴۹، ح ۳.

عملی که متوجه به وجه الهی باشد، رو به خدا باشد، برای خدا باشد و جهتش به سمت خدا باشد، همان عملی است که از طریق توجه به اولیای معصوم علیهم السلام واقع شده است و عملی به شمار می آید که در درجات ولایت آنها سیر می کند. این عمل می شود عملی که وجه الله است. قبلاً هم عرض کرده بودیم که اساساً همه عبادات مقید به ولایت هستند. از این رو هر عمل صالحی وجه الله به شمار می آید. در یک کلام، اگر عمل برای خدا باشد، وجه الله است. چون این عمل متوجه به خداست و اگر برای خدا نباشد، دیگر جنبه وجه الهی ندارد و در حقیقت نابود و هالک است. اما اگر جنبه الهی پیدا کرد، می شود وجه الله.

جنبه الهی یعنی عملی که در سبیل است، در صراط است و روبه خداست. عملی که رو به وجه الله است. آن عملی که

گفتار دوم: مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ ❁ ۹۷

از طریق توجه به معصومین علیهم السلام و تولی به ولایت آنها واقع شود، می شود وجه الله.

— تسلیم قوا به وجه الله، سبب عدم هلاکت انسان (معنای سوم وجه الله)

انسانی هم که همه وجودش و نه فقط زبان و چشم و گوشش، بلکه همه وجودش، یعنی ظاهر و باطنش، همه قوایش و سرّ و علنش متوجه خدای متعال می شود و طریق توجهش هم توجه به اولیای معصوم علیهم السلام است، در مقابل خدا خضوع و تواضع می کند و این خضوع یعنی خضوع در مقابل اولیای معصوم علیهم السلام که خود این وجود می شود وجه الله. نه فقط عمل، بلکه خودش وجه می شود. کما اینکه خود انسان می تواند بشود ذکر. نه اینکه فقط زبانش ذکر بگوید، بلکه قلبش ذاکر است و خودش هم کم کم می شود ذکر و نور ذکر در همه وجودش جاری

می‌شود. هم‌چنان‌که در مرحله تام و تمام، وجود مقدس رسول‌الله ﷺ این‌چنین بودند. حضرت ﷺ خودشان مصداق حقیقی ذکر بودند و اساساً مقام ذکر مقام وجود مقدس رسول‌الله ﷺ است. لذا در روایات ما آمده ﴿قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا﴾؛^۱ یعنی خود این وجود مقدس ذکر

۱. ﴿أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مَبِينَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا﴾؛ سوره طلاق، آیه ۱۱-۱۰.

گفتار دوم: مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ ❁ ۹۹

است. ^۱ هم چنین در ذیل آیه شریفه ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ﴾ ^۲
فرموده اند وجود مقدس رسول الله ﷺ ذکرند و ما
اهل بیت علیهم السلام اهل الذکر هستیم. ^۳

۱. عَنْ الْكَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ لِي: «كَمْ لِمُحَمَّدٍ
اسْمٌ فِي الْقُرْآنِ قَالَ قُلْتُ اسْمَانِ أَوْ ثَلَاثُ فَقَالَ يَا كَلْبِيُّ لَهُ عَشْرَةٌ
أَسْمَاءَ ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ مُبَشِّرًا
بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾ وَ ﴿لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ
كَادُوا يُكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا﴾ وَ ﴿طه مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾ وَ
﴿يَسْ وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾
وَ ﴿ن وَالْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ﴾ وَ ﴿مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ﴾ وَ
﴿يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ﴾ وَ ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ﴾ وَ ﴿قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا
رَسُولًا﴾ فَالذِّكْرُ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ.
فَسَأَلْ يَا كَلْبِيُّ عَمَّا بَدَأَ لَكَ قَالَ فَأَنْسَيْتُ وَ اللَّهُ الْقُرْآنَ كُلَّهُ فَمَا

هم چنین انسان می تواند خودش بشود وجه الله. آن هایی که همه وجودشان متوجه خدای متعال است، از توجه به غیر مطهرند و عصمت کلیه دارند و همه وجودشان رو به

←

حَفِظْتُ مِنْهُ حَرْفًا أَسْأَلُهُ عَنْهُ؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۵۱۲، ح ۲۶.

۲. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ سوره نحل، آیه ۴۳.

۳. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجَلَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ قَالَ: «رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الذِّكْرُ أَنَا وَالْأَئِمَّةُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَقَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ﴾ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: نَحْنُ قَوْمُهُ وَ نَحْنُ الْمَسْئُوتُونَ؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۱۰، ح ۱.

گفتار دوم: مَنْ أَنَاكُمْ نَجَا وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ ۱۰۱ ❁

حضرت حق دارد. آن‌ها می‌شوند وجه‌الله. آن مخلوقی که با همه شئونش رو به الوهیت حضرت حق دارد و چشم بر هم زدنی هم از سجده در مقابل اولوهیت خدای متعال خارج نشده است، این خودش می‌شود وجه‌الله. پس هر عملی هم که متوجه به آن وجه باشد، خود آن عمل می‌شود وجه‌الله و اساساً هر وجودی که همه شئونش متوجه به آن وجه شود و با همه وجودش رو به آن‌ها بیاورد و ولایت آن‌ها را تحمل کند، می‌شود وجه‌الله. نکته‌اش هم این است که وقتی انسان با همه وجودش رو به وجه‌الله می‌آورد، وجه‌الله هم متوجه او می‌شود و وقتی متوجه او شد، حقیقت انوار آن وجه در او جاری می‌شود و او دیگر ملحق به وجه می‌شود، لذا می‌شود وجه‌الله.

در روایات دارد عملی که برای خدا انجام شود، وجه‌الله است. این وجه‌الله در عرض آن وجه الله ذو الجلال و

الاکرام که وجود مقدس معصومین هستند، نیست.^۲ ﴿وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾^۳؛ یعنی این عمل ما اگر وجه است، بدین معنا نیست که وجود مقدس رسول الله ﷺ وجه الله اند و عمل من هم وجه الله است. نه، وجه الله تنها اوست. بقیه هم زمانی وجه الله می شوند که متوجه او بشوند

۲. عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ قَالَ: ... فَقَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا أَبَا الصَّلْتِ مَنْ وَصَفَ اللَّهَ تَعَالَى بِوَجْهِهِ كَالْوُجُوهِ فَقَدْ كَفَرَ وَ لَكِنَّ وَجْهَ اللَّهِ تَعَالَى أَنْبِئَاؤُهُ وَ رُسُلُهُ وَ حُجَجُهُ ص هُمُ الَّذِينَ بِهِمْ يُتَوَجَّهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِلَى دِينِهِ وَ مَعْرِفَتِهِ وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾»؛
عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۱۵، ح ۳.

۳. ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَ يَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾؛
سوره الرحمن، آیات ۲۶-۲۷.

گفتار دوم: مَنْ أَنَاكُمْ نَجَا وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ ۱۰۳ ❁

و به او رو بیاورند و در مسیر او باشند. علتش هم این است که آن وجه، متوجه آنها می‌شود. هم‌چنان‌که در باب حبیب عرض کردیم که «لَا حَبِيبَ إِلَّا هُوَ وَ أَهْلُهُ»^۱ معنایش همین است. «إِنَّ اللَّهَ وَتَرَّ يُحِبُّ الْوَتَرَ»^۲؛ خدای متعال یکی را دوست دارد، آن هم وجود مقدس رسول‌الله ﷺ و آن نوری است که «وَأَنْ أَرْوَا حَكْمَ وَ نُورَكُمُ وَ طِينَتَكُمْ وَاحِدَةً»^۳ نور این چهارده معصوم علیهم‌السلام است. آن است که محبوب خداست و از آن نظر که آنان با همه شئونشان متوجه خدا هستند و جز خدا

۱. زیارت آل یاسین.

۲. عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «...إِنَّ اللَّهَ وَتَرَّ يُحِبُّ الْوَتَرَ...»؛ الکافی، ج ۳، ص ۲۵، ح ۴.

۳. زیارت جامعه کبیره.

در نیتشان نیست، مطهرند. مابقی هم ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾^۱.

— تابع امام علیه السلام شدن، سبب الحاق به معصومین علیهم السلام

موجودی که تابع می شود، یک قدم تابع شدنش این است که قدم هایش را دنبال او می گذارد و همه وجودش می شود تابع او. البته اگر جاذبه ای از آن طرف در وجود انسان نیاید، دیگر تابع شدنش بی معناست، چون تابع شدن یعنی ملحق شدن. مثلاً دست ما تابع ماست، چون جان ما در او جاری است و اگر این جان در این دست جاری نباشد، دیگر تابع نیست. پس تبعیت دو طرفه است، یک طرفه نیست و اگر این دست بخواهد دنبال من بیاید، اما

۱. ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾؛ سوره آل عمران، آیه ۳۱.

گفتار دوم: مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ ۱۰۵ ❁

روح من در او جاری نشود، این تابع من نیست. این قوا تابع ما هستند و تابع شدن به نحو تمام وقتی واقع می‌شود که از این طرف تولی باشد و از آن طرف هم ولایت. وقتی از این طرف حرکت باشد، از آن طرف هم انوار آن‌ها می‌آید.

بنابراین معصومین علیهم‌السلام آنان را به خودشان ملحق می‌کنند و وقتی هم که ملحق کردند، آنان می‌شوند تابع، وگرنه تا انسان را ملحق نکنند، انسان تابع نمی‌شود. اگر هم کسی تابع شد، آن وقت ﴿يُحِبُّكُمْ اللَّهُ﴾. چون وقتی شعاع وجودی نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در وجود انسان بیفتد، هر کجا که این شعاع باشد، او هم محبوب خدا می‌شود. شاید معنای «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي عِنْدَكَ وَجِيهًا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ»^۱ همین باشد.

ایشان وجیه عند الله هستند و اگر جلوه‌ای از وجاهت ایشان در وجود انسان بیاید، او هم می‌شود «وجیه عندالله»، و گرنه هیچ وجاهتی برای انسان متصور نیست. پس وجیه بالحسین علیه السلام یعنی اگر انوار امام حسین علیه السلام در وجود انسان بیاید، انسان ملحق می‌شود و وقتی که ملحق شد، طبیعتاً وجاهت پیدا می‌کند.

— ائمه علیهم السلام تنها راه و تنها وجه‌الله در عالم

بنابراین وجه‌الله شدن مختص به معصومین علیهم السلام است. لذا در بعضی روایات هم دارد که وجه‌الله همان دین‌الله است.^۱

۱. عَنْ خَيْثَمَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ قَالَ: «دِينُهُ؛ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام، دِينَ اللَّهِ وَ وَجْهَهُ وَ عَيْنُهُ فِي عِبَادِهِ وَ لِسَانُهُ الَّذِي يَنْطَقُ بِهِ وَ يَدُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ

گفتار دوم: مَنْ أَنْتَ مَنْ نَجَا وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ ۱۰۷ ❁

در روایات متعددی آمده است که باطن دین، امام است؛ «السَّلَامُ عَلَى الدِّينِ الْمَأْثُورِ»^۱ و از جمله روایاتی که دلالت می‌کند بر اینکه حقیقت دین وجود مقدس ولی‌الله است، همین روایات است که می‌فرماید وجه‌الله، دین خداست.^۲ و وجه‌الله ما هستیم.

←

لَنْ نَزَالَ فِي عِبَادِهِ مَا دَامَتْ لِلَّهِ فِيهِمْ رَوِيَّةٌ قُلْتُ وَمَا الرُّوِيَّةُ قَالَ الْحَاجَةُ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لِلَّهِ فِيهِمْ حَاجَةٌ رَفَعْنَا إِلَيْهِ وَصَنَعَ مَا أَحَبَّ؛ التوحيد، ص ۱۵۱، ح ۷.

۱. در فرازی از زیارتنامه امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ چنین آمده است: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَخَلِيفَةَ آبَائِهِ الْمَهْدِيِّينَ... السَّلَامُ عَلَى الدِّينِ الْمَأْثُورِ وَالْكِتَابِ الْمَسْطُورِ...»؛ البلد الأمين، ص ۲۸۴.

۲. عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ قَالَ: «فِيهِلُكُ كُلُّ شَيْءٍ وَيَبْقَى

در کتاب بصائر الدرجات بابی وجود دارد به نام «فی الأئمة من آل محمد ﷺ أنهم وجه الله الذي ذكره في الكتاب»^۲؛ آن وجه الهی که خدای متعال در کتابش ذکر کرده، این‌ها هستند. سلام بن مُستنیر نقل می‌کند که «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى»^۳؛ از وجود مقدس

←

الْوَجْهَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَعْظَمُ مَنْ أَنْ يُوصَفَ بِالْوَجْهِ وَ لَكِنْ مَعْنَاهُ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا دِينَهُ وَ الْوَجْهُ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ؛ التوحيد، ص ۱۴۹، ح ۱.

۲. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۶۴، باب ۴، باب فی الأئمة من آل محمد ﷺ أنهم وجه الله الذي ذكره في الكتاب.

۳. عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ قَالَ: «نَحْنُ وَ اللَّهُ وَجْهَهُ الَّذِي

گفتار دوم: مَنْ أَنَاكُمْ نَجَا وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكْ ❁ ۱۰۹

امام باقر علیه السلام در باب این آیه شریفه ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ سؤال کردم. حضرت علیه السلام فرمودند: «نَحْنُ وَاللَّهُ وَجْهَهُ الَّذِي قَالَ»؛ سوگند به خدای متعال که وجه او ما هستیم. همان وجهی که فرموده است ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾. بعد حضرت علیه السلام فرمودند: «وَلَنْ يَهْلِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا أَمَرَ بِهِ مِنْ طَاعَتِنَا وَمُؤَالَاتِنَا»؛ هر کس که در روز قیامت بر خدای متعال ورود پیدا کند «أَتَى اللَّهَ»؛ اگر به آن چیزی که مأمور به آن بوده است، با صفت و خصوصیت

←

قَالَ وَلَنْ يَهْلِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا أَمَرَ بِهِ مِنْ طَاعَتِنَا وَ
مُؤَالَاتِنَا ذَاكَ الْوَجْهَ الَّذِي كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَيْسَ مِنَّا
مَيِّتٌ يَمُوتُ إِلَّا خَلَفَهُ عَقِبُهُ مِنْهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ بصائر
الدرجات، ج ۱، ص ۶۵، ح ۲.

آن؛ «بِمَا أَمَرَ بِهِ» بر آستان الهی ورود پیدا کند که این «مَا أَمَرَ بِهِ» همان «مِنْ طَاعَتِنَا وَ مُوَالَاتِنَا»؛ طاعت و موالات ماست، «لَنْ يَهْلِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ این موجود در روز قیامت هلاک نمی‌شود، چون جلوه‌ای از آن وجه در وجودش قرار دارد؛ «ذَاكَ الْوَجْهَ الَّذِي كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ». البته این روایت، ادامه‌ای دارد که نیاز به توضیح دارد.

در روایت دیگری از ابو حمزه آمده است که «قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَام»؛ از حضرت علیه السلام درباره همین آیه سوال

۱. عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ قَالَ: «يَا فُلَانُ فَهَلْكَ كُلُّ شَيْءٍ وَ يَبْقَى الْوَجْهَ اللَّهُ أَعْظَمُ مَنْ أَنْ يُوصَفَ وَ لَكِنْ مَعْنَاهَا كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا دِينَهُ نَحْنُ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي اللَّهُ مِنْهُ لَمْ نَزَلْ فِي عِبَادٍ لِلَّهِ مَا دَامَ لِلَّهِ فِيهِمْ

گفتار دوم: مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ ❁ ۱۱۱

کردم، حضرت ﷺ فرمودند که معنای این آیه این نیست که همه چیز هلاک می‌شوند و صورت خدا باقی می‌ماند. «اللَّهُ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ»؛ خدای متعال این‌گونه توصیف نمی‌شود. «وَلَكِنْ مَعْنَاهَا كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا دِينَهُ»؛ همه چیز هالک است الا دین خدا. پس پیداست که دین خدا یک دسته قواعد اعتباری و دستورات صرف نیست. بلکه حقیقتی است که منسوب به خدای متعال است که باطنش همان ولایت معصومین ﷺ است. حضرت وجه را به دین تعریف کردند. بعد بلافاصله فرمودند: «نَحْنُ الْوَجْهُ الَّذِي يُؤْتِي اللَّهَ

←

رَوِيَّةٌ قُلْتُ وَمَا الرَوِيَّةُ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ حَاجَةٌ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِيهِمْ حَاجَةٌ رَفَعْنَا إِلَيْهِ فَيَصْنَعُ بِنَا مَا أَحَبَّ»؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۶۵، ح ۳.

مِنْهُ؛ ما آن وجهی هستیم که از طریق آن، مردم متوجه خدا می شوند و رو به او می آورند. پس ورود به آستان الهی، از طریق توجه به معصومین علیهم السلام است و اصولاً دین همان امام تعریف می شود.

— برداشتن وجه الله از میان مردم، سبب هلاکت و نابودی همه

«لَمْ نَزَلْ فِي عِبَادِ لِلَّهِ»؛ خدای متعال وجه الله و دینش را تا زمانی که قصد خیری نسبت به بندگان داشت باشد، در بین آنان حفظ می کند تا از طریق این وجه، متوجه آنها شود و آنها هم از طریق این وجه، متوجه او بشوند. پس خدای متعال این وجه را نگه می دارد. همان وجهی که طریق بقا و طریق دوام و استمرار توجه به خداست. این را خدای متعال حفظ می کند. «لَمْ نَزَلْ فِي عِبَادِ لِلَّهِ مَا دَامَ لِلَّهِ فِيهِمْ رَوِيَّةٌ»؛ تا زمانی که خدای متعال قصدی درباره

گفتار دوم: مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ ۱۱۳ ❁

آن‌ها دارد و می‌خواهد که خیری به آن‌ها برساند، ما را حفظ می‌کند. «فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِيهِمْ حَاجَةٌ رَفَعْنَا إِلَيْهِ فَيَصْنَعُ بِنَا مَا أَحَبَّ» اما آن‌جایی که دیگر قصد خیری ندارد، ما را می‌برد و آن‌چنان که می‌خواهد، با ما رفتار می‌کند. آن‌چنان که دوست دارد، اما مردم را از اهل بیت علیهم‌السلام محروم می‌کند. آن امامی که می‌رود، این‌گونه است. چون در حقیقت وجهی از وجوه و یک وجه‌الله می‌رود. همان‌گونه که امیرالمؤمنین علیه‌السلام این نفرین را در باب قومشان کردند و فرمودند: خدایا من را از آن‌ها بگیر و مثل خودشان را به آنان بده.^۱ پس مادامی که خدا

۱. و قال أمير المؤمنين عليه السلام في سحره اليوم الذي ضرب فيه: «مَلَكَتْنِي عَيْنِي وَ أَنَا جَالِسٌ فَسَنَحَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَاذَا لَقِيتُ مِنْ أَمْتِكَ مِنَ الْاُودِ وَاللَّدِ فَقَالَ ادْعُ

می‌خواهد خیر برساند، این وجه را حفظ می‌کند. اما وقتی بنا شد که دیگر خدای متعال نظری نداشته باشد و به تعبیر این روایت، حاجت و خواسته‌ای در باب آن‌ها نداشته باشد، وجه خودش را می‌برد و مردم را بدون آن می‌گذارد. در نتیجه این وجه به آن مقامی که محبوب است و خدای متعال می‌خواهد، ملحق می‌شود.

لذا فقره «مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ»^۱ به این حقیقت اشاره دارد که آن‌ها وجه الهی هستند که غیر آن‌ها هالک است. آن دین الهی هستند که غیر آن هالک است و

←

عَلَيْهِمْ فَقُلْتُ أَبَدَلْنِي اللَّهُ بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَ أَبَدَلَهُمْ بِي شَرًّا لَهُمْ
مَنْنِي؛ نهج البلاغه ص ۹۹، خطبه ۷۰.

۱. زیارت جامعه کبیره.

گفتار دوم: مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ ۱۱۵ ❁

هر کسی هم که متوجه آن وجه بشود، باقی می‌شود. یعنی هر کسی که از آن طریق که تنها راه است بیاید، طبیعتاً باقی می‌ماند و گرنه هالک است.

۲- ابتلای مردم فقط به امر ولایت (و بی‌فایده بودن سایر اعمال بدون عمل به این وظیفه)

روایت مفصلی در کتاب شریف کافی آمده است که حضرت صادق (ع) از مسجد الحرام خارج شدند و فرمودند «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ إِبْلِيسَ سَجَدَ لِلَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ بَعْدَ الْمَعْصِيَةِ وَ التَّكْبِيرِ عُمَرَ الدُّنْيَا مَا نَفَعَهُ ذَلِكَ»^۲؛ ابلیس بعد

۲. عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ: دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَرَأَيْتُ مَوْلَى لَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَلْتُ إِلَيْهِ لَأَسْأَلَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا أَنَا بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَاجِدًا فَانْتَضَرْتُهُ طَوِيلًا فَطَالَ



سُجُودُهُ عَلَى فُكْمَتٍ وَ صَلَّيْتُ رَكَعَاتٍ وَ انْصَرَفْتُ وَ هُوَ بَعْدُ
سَاجِدٌ فَسَأَلْتُ مَوْلَاهُ مَتَى سَجَدَ فَقَالَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا فَلَمَّا سَمِعَ
كَلَامِي رَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ أَبَا مُحَمَّدٍ اذْنُ مَنِّي فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَسَلَّمْتُ
عَلَيْهِ فَسَمِعَ صَوْتًا خَلْفَهُ فَقَالَ مَا هَذِهِ الْأَصْوَاتُ الْمُرْتَفِعَةُ فَقُلْتُ
هَؤُلَاءِ قَوْمٌ مِنَ الْمُرْجِيَّةِ وَ الْقَدَرِيَّةِ وَ الْمُعْتَزَلَةِ فَقَالَ إِنَّ الْقَوْمَ
يُرِيدُونَنِي فَقُمْ بِنَا فَقُمْتُ مَعَهُ فَلَمَّا أَنْ رَأَوْهُ نَهَضُوا نَحْوَهُ فَقَالَ لَهُمْ
كُفُّوا أَنْفُسَكُمْ عَنِّي وَ لَا تُؤْذُونِي وَ تَعْرِضُونِي لِلِسُلْطَانِ فَإِنِّي لَسْتُ
بِمُفْتٍ لَكُمْ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي وَ تَرَكَهُمْ وَ مَضَى فَلَمَّا خَرَجَ مِنْ
الْمَسْجِدِ قَالَ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ وَ اللَّهُ لَوْ أَنَّ إبْلِسَ سَجَدَ لِلَّهِ عَزَّ
ذِكْرُهُ بَعْدَ الْمَعْصِيَةِ وَ التَّكْبِيرِ عُمَرُ الدُّنْيَا مَا نَفَعَهُ ذَلِكَ وَ لَا قَبْلَهُ اللَّهُ
عَزَّ ذِكْرُهُ مَا لَمْ يَسْجُدْ لِأَدَمَ كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَسْجُدَ لَهُ
وَ كَذَلِكَ هَذِهِ الْأُمَّةُ الْعَاصِيَةُ الْمُفْتُونَةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا ﷺ وَ بَعْدَ تَرْكِهِمْ
الْإِمَامَ الَّذِي نَصَبَهُ نَبِيُّهُمْ ص لَهُمْ فَلَنْ يَقْبَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى

از آنکه تکبر کرد، اگر به قدر عمر دنیا هم سجده می‌کرد، فایده‌ای برایش نداشت. «وَلَا قَبْلَهُ اللَّهُ عَزَّ ذِكْرُهُ مَا لَمْ يَسْجُدْ لِآدَمَ»؛ تا سجده بر آدم نمی‌کرد و نکند، این کار تمام نمی‌شود و هر چقدر هم عبادت کند، دیگر به دردت نمی‌خورد. او باید بر آدم سجده کند تا مقبول خدای متعال واقع بشود؛ «كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَسْجُدَ لَهُ». بعد

←

لَهُمْ عَمَلًا وَ لَنْ يَرْفَعَ لَهُمْ حَسَنَهُ حَتَّى يَأْتُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ وَ يَتَوَكَّلُوا الْإِمَامَ الَّذِي أَمَرُوا بِوَلَايَتِهِ وَ يَدْخُلُوا مِنَ الْبَابِ الَّذِي فَتَحَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَسُوْلُهُ لَهُمْ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَى أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ﷺ خَمْسَ فَرَائِضَ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةَ وَ الصِّيَامَ وَ الْحَجَّ وَ وَلَايَتَنَا فَرَخَّصَ لَهُمْ فِي أَشْيَاءَ مِنَ الْفَرَائِضِ الْأَرْبَعَةِ وَ لَمْ يُرَخَّصْ لِأَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِي تَرْكِ وَلَايَتِنَا لَا وَ اللَّهُ مَا فِيهَا رُخْصَةٌ؛ الكافي، ج ۸، ص ۲۷۰، ح ۳۹۹.

حضرت ﷺ فرمودند: «وَكَذَلِكَ هَذِهِ الْأُمَّةُ الْعَاصِيَةُ الْمَفْتُونَةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا ﷺ وَبَعْدَ تَرْكِهِمُ الْإِمَامَ الَّذِي نَصَبَهُ نَبِيُّهُمْ ﷺ لَهُمْ؛ این امتی که به فتنه افتادند و در این فتنه، نفاق و ایمان از هم جدا شدند، این امتِ مفتون بعد از آنکه وجود مقدس رسول الله ﷺ امیرالمؤمنین ﷺ را نصب کردند، بعد از آن دیگر عباداتشان هیچ فایده‌ای برایشان ندارد. «فَلَنْ يَقْبَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَهُمْ عَمَلًا وَ لَنْ يَرْفَعَ لَهُمْ حَسَنَةً حَتَّى يَأْتُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ وَ يَتَوَلَّوْا الْإِمَامَ الَّذِي أَمَرُوا بِوَلَايَتِهِ وَ يَدْخُلُوا مِنَ الْبَابِ الَّذِي فَتَحَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَسُولُهُ لَهُمْ»؛ آن‌ها تا وقتی که از آن جایی که خدا دستور داده، وارد نمی‌شوند - که همان باب‌الله و وجه‌الله است - و تولی به آن امامی پیدا می‌کند که مأمور به برائت از او بوده‌اند و تا وقتی که از آن بابی که خدا و رسولش ﷺ به روی آن‌ها گشوده‌اند، داخل نمی‌شوند؛ «وَ الْبَابُ الْمُبْتَلَى

گفتار دوم: مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ ❁ ۱۱۹

بِهِ النَّاسِ^۱ هیچ فایده‌ای نمی‌برند. چون این باب، بابی است که همگی به آن مبتلا هستند و اگر در این ابتلا و فتنه - عرض کردیم که ابتلا درجاتی دارد و اصلاً عده‌ای مبتلا می‌شوند تا اصل ایمانشان کامل و خالص بشود - اگر در این ابتلا پذیرفتند که خضوع کنند، به اصل وادی ایمان وارد می‌شوند و مؤمن حقیقی می‌شوند و به درجات بالاتر معرفت می‌رسند.

این بابی است که انتها ندارد و ما به هر منزلتی که می‌رسیم، باب جدیدی از ولایت به رویمان گشوده می‌شود. باب ولایت بابی نیست که از آن بگذری و پشت سرش بگذاری! آری، یک ورودی است، اما انسان با این ورودی تازه وارد مدینه العلم می‌شود که درهای متعددی پیش

۱. زیارت جامعه کبیره.

رویش قرار دارد. وقتی هم که وارد شدی، تازه باب جدیدی گشوده می‌شود و اگر پیش رفتی و دوباره خضوع کردی، وارد مراحل بعدی می‌شوی و همین‌طور رو به بالا می‌روی. لذا ابتلا اقسام فراوانی دارد.

امت ما بعد از وجود مقدس رسول الله ﷺ مفتون شدند و زیر بار اولین مرحله‌اش نرفتند و منافق شدند و تا برنگردند و از این باب وارد نشوند، در دیگری به رویشان گشوده نمی‌شود. هم‌چنان که اگر وارد شوند و ایمان بیاورند، برای رسیدن به مراحل بعدی، در دیگری وجود ندارد، بلکه همین در است و باید دوباره از این در وارد بشوند. ورودی‌اش هم ابتلا دارد و اصلاً هیچ‌کس بدون ابتلا وارد این وادی نمی‌شود. ابتلا هم در اصل، تمحیص است و وقتی تمحیص شوند، باز در ورودی دیگری هست که باید مبتلا به محبت شوند تا درجات را سیر کنند؛ «وَالْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ».

گفتار دوم: مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ ۱۲۱ ❁

حضرت ﷺ فرمودند این امت تا از آن بابی که خدا و رسولش ﷺ باز کرده‌اند وارد نشود، خدای متعال تابع آن‌ها نمی‌شود که در را باز کند. یعنی این‌گونه نیست که اگر ما بگوییم نمی‌آییم، خدا بگوید حال از این در دیگر وارد شوید! باب که قراردادی نیست. تنها امیرالمؤمنین ﷺ می‌تواند باب‌الله باشد. مانند امیرالمؤمنین ﷺ که دیگر نیست تا او بشود باب‌الله. سیدالشهداء ﷺ باب‌الله هستند. اگر مانند سیدالشهداء ﷺ خلق بشود، می‌شود؟! ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾^۱ از اول، تعداد این شهور و این ماه‌های الهی که

۱. ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا

همه باید در این شهر سیر کنند، دوازده عدد بوده است و دیگر کم و زیاد ندارد.

بنابراین اگر کسی از این باب نیامد، دیگر فایده ندارد و دیگر خدا در دیگری را برایش باز نمی‌کند، چون اصولاً باب دیگری را نیافریده است و همه درجاتی که ما سیر می‌کنیم، ابوابش ولایت آنهاست و آن باب هم باب ابتلا است. اصولاً انسان با ابتلا وارد می‌شود و وقتی وارد بشود، می‌تواند در این وادی سیر کند و مرحله بعدی از سیر هم دوباره در درجات ولایت آنها تعریف می‌شود.



تَظَلَّمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً
وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿۳۶﴾؛ سوره توبه، آیه ۳۶.

گفتار دوم: مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ ❁ ۱۲۳

این روایت، مفصل است. در ادامه فرمودند: «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَى أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ﷺ خَمْسَ فَرَائِضَ؛ خدای متعال برای این امت پنج فریضه را واجب کرده است «الصَّلَاةَ وَ الزَّكَاةَ وَ الصِّيَامَ وَ الْحَجَّ وَ وَلَايَتَنَا». در آن چهار فریضه با شرایطی رخصت داده است. «وَلَمْ يُرَخِّصْ لِأَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِي تَرْكِ وَلَايَتِنَا لَا وَ اللَّهُ مَا فِيهَا رُخْصَةٌ؛ اما درباره ولایت ما رخصتی نداده است و احدی معذور نیست در اینکه از این باب وارد نشود. به همین دلیل هم هست که آن کسانی که از این باب وارد می شوند، به همه خیرات نائل می شوند.

گفتار ۳

امام، داعی الی اللہ

« مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ

إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ »

«أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ وَ شُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ وَ شُفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ
وَ الرَّحْمَةُ الْمَوْصُولَةُ وَ الْآيَةُ الْمَخْزُونَةُ وَ الْأَمَانَةُ الْمَحْفُوظَةُ وَ
الْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ»

در این فرازی که تقدیم شد، ائمه هداة علیهم السلام به عنوان
صراط اقوم الهی و کسانی که شاهد بر ظاهر و باطن انسانها
هستند، معرفی شدند که در دار دنیا از انسانها دستگیری
می کنند و در عالم آخرت برای نجاتشان از هلاکات و سیر

۱. این گفتار در تاریخ ۱۳۸۶/۱۰/۲۷ مصادف با هشتم
محرم الحرام ارائه شده است.

دادنشان در درجات قرب و بهشت تا مقام رضوان قدم برمی‌دارند.

این بزرگواران، رحمت موصولهٔ خدای متعال هستند. بدین معنا که آنان همان رحمتی هستند که در همهٔ عوالم جاری است و برای همیشه هم باقی خواهد ماند و در هیچ مرحله‌ای از مراحل سیر انسان، این رشتهٔ پیوستهٔ رحمت قطع نخواهد شد.

هم‌چنین معصومین عليه‌السلام آن آیهٔ مخزونه‌ای هستند که تنها اهل سرّ و اولیای خدا می‌توانند به آن دست پیدا کنند. حتی آن آیه‌ای که در باطن انسان قرار دارد و او باید در باطن خودش به آن برسد؛ ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ

حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ^۱ اسم اعظم الهی است و بعضی از بزرگان فرموده‌اند که آن آیه همان سرّ آل محمد ﷺ است که تنها از طریق معرفت به آن می‌توان به معرفت خدای متعال رسید.

علاوه بر آن، فقره «وَ الْآيَةُ الْمَخْزُونَةُ وَ الْأَمَانَةُ الْمَحْفُوظَةُ» به آن امانت الهی‌ای اشاره دارد که از دسترسی اغیار محفوظ است و خود خدای متعال در شرع خودش آن را محفوظ نگه داشته است و دستور به حفظ حرمتش داده شده است. «وَ الْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ» ائمه هداة ﷺ باب‌الله و ابواب‌الایمان و ابواب‌الیقین هستند و هر کسی که بخواهد به

۱. ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾: سوره فصلت، آیه ۵۳.

سمت ایمان و یقین و نور و خدای متعال حرکت کند، ورودی این مسیر، تواضع و خضوع و پذیرش ولایتِ این انوار الهی است که همهٔ انسان‌ها از بزرگ و کوچک، مبتلا و مورد امتحان به این امر هستند. هم‌چنان‌که خدای متعال ملائکهٔ مقربینش را لدی الورد، به همین امر امتحان کرد و در واقع ورود به وادی ولایت و سیر در درجات تا قرب به خدای متعال، بعد از این امتحان اتفاق می‌افتد.

بعضی از اساتید و محققین فرموده‌اند که این ابتلائاتی که برای انسان‌ها پیش می‌آید، سه دسته است. بعضی از ابتلائات، فتنه است و برای جدا شدن مؤمنین از اهل نفاق است. ﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا

يُفْتَنُونَ^۱؛ مردم گمان نکنند به مجرد اینکه گفتند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و به فتنه نمی‌افتند. بلکه فتنه‌های سنگینی برایشان پیش می‌آید که در آن فتنه‌ها کسی که قولش با اعتقاد و عملش سازگاری نداشته باشد، صفش جدا می‌شود. این یک دسته از ابتلائات است.

یک دسته از ابتلائات هم هست که برای آن دسته از مؤمنینی است که هنوز خالص در محبت نشده‌اند و علاقه به دنیا و شئون دنیا در وجود آن‌ها رسوخ کرده است و این فتنه برای تمحیص آن‌ها و خالص کردن آن‌ها پیش می‌آید. این نوع از ابتلائات به صورت مکرر در قرآن یاد شده است؛ از جمله در ذیل آیات سوره آل‌عمران که مربوط به جنگ

۱. ﴿أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾؛

سوره عنکبوت، آیه ۲.

احد و سختی‌های آن جنگ است. خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ﴾^۱؛

این صحنه‌های سخت و طاقت‌فرسای جنگ احد برای این بود که خدای متعال می‌خواست آنچه در قلب شماست، خالص و تمحیص شود و از محبت اغیار پاک شود.

۱. ﴿ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نُعَاساً يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾؛ سوره آل عمران، آیه ۱۵۴.

سومین نوع ابتلا برای اولیا و اهل محبت است که «البلاء للولاء»^۱؛ هر چه انسان ناب‌تر باشد، بلاها سنگین‌تر خواهد بود. این بلاها برای ترفیع درجهٔ خوبان است. در روایت کافی وارد شده است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: ﴿إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الْأُمَثَلُ فَلَا مَثَلَ﴾^۲ مبتلاترین مردم، انبیاء هستند و بعد آن، کسانی که نزدیک به انبیاء هستند. در حقیقت، این بلا همان بلای محبت است و برای سیر دادن در درجات حب و محبت نازل می‌شود و در این بابی که مردم به آن مبتلا می‌شوند، همهٔ انواع ابتلا

۱. شرح مصباح الشریعه، ص ۳۵۶.

۲. عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: «إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الْأُمَثَلُ فَلَا مَثَلَ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۲۵۲، ح ۱.

نهفته است. در این بلا، انسان‌هایی که مدعی هستند صفشان جدا می‌شود و آن‌هایی که در موضوع ولایت ناخالص هستند، دچار ابتلائات می‌شوند تا خالص بشوند. پس خُلَّصین هم ابتلائاتی دارند که بالحبّ است. این بابی است برای ورود به وادی توحید و برای رسیدن به خدای متعال که ورود به آن با ابتلائات بسیار سنگینی شروع می‌شود و اگر کسی این ابتلائات را پشت سر گذاشت، آن وقت ورود به وادی پیدا می‌کند.

۱- رو آوردن به امام علیه السلام، راه نجات انسان

حال که ائمه هداة علیهم السلام دارای این شئون هستند، طبیعی است که «مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ»^۱؛ هر که به

آنان روی بیاورد، طبیعی است که از اهل نجات می‌شود و هر که به این باب ورود پیدا کند و حدود این امانت و سرّ الهی را رعایت کند و به این سرّ و امانت راه پیدا کند، به رحمت موصولهٔ خدای متعال پیوند خورده است و طبیعتاً از اهل نجات می‌شود. هم‌چنان‌که این را خدای متعال دستور داده است.

خدای متعال وقتی که اولوالألباب را تعریف می‌کند، می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾^۱؛ اولوالألباب کسانی هستند که بهره‌ای از کتاب برده‌اند و در آیه قبل هم اشاره

۱. ﴿الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ - وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴾؛ سوره رعد، آیه ۲۱-۲۰.

کرده بود که آنان به نور و هدایت کتاب رسیده‌اند: ﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^۱؛ این دو دسته یکسان نیستند: کسانی که نابینا هستند و بصیرت باطنی ندارند و نمی‌توانند حقانیت این کتاب و هدایت و نور الهی را درک کنند، با کسانی که یقین دارند به اینکه این کتابی که به سوی تو نازل شده است، حق است، یکسان نیستند. آن کسانی که متذکر این نکته می‌شوند، اولوالألباب هستند. این اولوالألباب هستند که فرق اعمی و بصیر را درک می‌کنند. این اولوالألباب هستند که می‌فهمند کتاب خدا حق است. آن اولوالألبابی که به حقانیت کتاب می‌رسند، کسانی هستند که ﴿يُوقُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ﴾؛ به

۱. ﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾؛ سوره رعد، آیه ۱۹.

عهد خدا وفا می‌کنند و میثاق‌ها را نمی‌شکنند و آنچه را خدا دستور به وصل آن داده است، پیوند می‌دهند.

عرض کردیم که این عهد‌ها عمدتاً عهد و میثاق ولایت است. آن رشته‌ای که خدای متعال دستور به پیوند آن داده است، رَحِم محمد و آل محمد (ص) است که رشته رحمت خدای متعال به شمار می‌آید.^۱

حال آن کسانی که دارای این خصوصیات اولوالألباب هستند، همان کسانی‌اند که ﴿لَهُمْ عَقَبَى الدَّارِ﴾؛ عاقبت دار

۱. عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ الرَّحِمَ مُعَلَّقَةٌ بِالْعَرْشِ تَقُولُ اللَّهُمَّ صَلِّ مَنْ وَصَلَنِي وَاقْطَعْ مَنْ قَطَعَنِي وَهِيَ رَحِمُ آلِ مُحَمَّدٍ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾ وَرَحِمُ كُلِّ ذِي رَحِمٍ؛ الكافي، ج ۲، ص ۱۵۱، ح ۷.

برای آنان است. بعد خدای متعال توضیح می‌دهد که ﴿عُقَبَى الدَّارِ﴾ چیست: ﴿جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾^۱؛ چنین کسانی عقبای دارشان آن جنات عدنی است که نه فقط خودشان، بلکه صالحین از آبا و ازواج و فرزندانِشان هم وارد آن جنات می‌شوند و ملائکه هم از هر دری که بر آنها وارد می‌شوند، به آنها بشارتِ به سلامت می‌دهند و سلام می‌کنند. آن بشارتِ به سلامتی هم که بر آنان نازل می‌شود ﴿بِمَا صَبَرْتُمْ﴾؛ به واسطه آن صبر و وفای به عهدی است که

۱. ﴿جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾؛ سوره رعد، آیه ۲۴-۲۳.س

در مسیر ولایت از آنان روی داده است که نتیجه‌اش هم ﴿فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾ شده است.

— شکستن میثاق با امام علیه السلام، مایه هلاکت و لعنت الهی

اما به عکس، ﴿وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ﴾؛ آن کسانی که عهد الهی را بعد از میثاق‌های محکمی که در عالم ذر بسته بودند، شکستند و در عالم دنیا عهد ولایت را نقض کردند؛ ﴿وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ﴾ طبعی است که ﴿أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾ آن‌ها بهره‌شان لعنت خدای متعال و سوء دار است.

بنابراین بسیار واضح است که اگر ائمه هدا علیهم السلام واجد این خصوصیات والا هستند، کسی که «مَنْ أَتَاكُمْ»؛ ورود به این باب پیدا کند و حدود آن امانت الهی را رعایت کند و به

این رشته متصل رحمت پیوند بخورد و به باب شفاعت آن‌ها راه پیدا کند و از صراط آن‌ها به سوی خدای متعال حرکت کند، طبیعی است که «نَجَا»؛ از اهل نجات بشود. «وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكٌ»؛ هر کسی هم که از این راه وارد نشود، پیداست که هلاک می‌شود.

— هلاکت همه چیز در عالم، به جز وجه‌الله

این همان حقیقتی است که خدای متعال در قرآن با بیانی بسیار نورانی فرموده است: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾^۱؛ همه چیز هالک‌کند مگر وجه الهی. روایات معصومین علیهم‌السلام هم به نحوی بسیار لطیف این آیه نورانی را توضیح داده‌اند.

۱. ﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾؛ سوره قصص، آیه ۸۸.

مرحوم صفار^۱ در بصائر الدرجات روایاتی را نقل کرده است که من به برخی از آنها اشاره می‌کنم. هم‌چنین در توحید صدوق هم برخی از این روایات وارد شده است.^۲ ابوبصیر از حارث بن مغیره نقل می‌کند که «قَالَ كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛^۳ ما در نزد امام صادق (ع) بودیم

۱. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۶۴، باب ۴، باب فی الأئمة من آل محمد ﷺ أنهم وجه الله الذي ذكره فی الكتاب.

۲. التوحید، ص ۱۲۹، باب ۱۲، باب تفسیر قول الله عز و جل كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ.

۳. عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنِ الْحَرِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فَسَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ فَقَالَ: «مَا يَقُولُونَ قُلْتُ يَقُولُونَ هَلَكَ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَهُ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ لَقَدْ قَالُوا عَظِيمًا إِنَّمَا عَنِيَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا

که «فَسَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»؛ کسی درباره این آیه سؤال کرده که می فرماید: همه چیز هالک اند مگر وجه خدای متعال. حضرت ﷺ سؤال را به خود او برگرداندند: «قَالَ مَا يَقُولُونَ فِيهِ»؛ عامه و علمای اهل سنت در این باب چه می گویند؟ «قُلْتُ يَقُولُونَ يَهْلِكُ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَهُ»؛ او گفت آنان می گویند همه چیز هلاک می شوند الا خدای متعال که وجه و صورتی دارد که آن صورت دیگر هلاک نمی شود.

ببینید، این همان انحرافات است که با روی برگرداندن از ائمه ﷺ در اعتقادات انسان پیدا می شود. یکی از این

←

وَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ وَ نَحْنُ وَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۶۴، ح ۱.

انحرافات، تشبیه است که در موارد زیادی ظهور پیدا کرده است. مانند فرقه ظاهریه که صرفاً ظواهر قرآن را اخذ می کردند و آن ها را به گونه ای معنا می کردند که از آن تشبیه بیرون می آمد؛ از جمله همین آیه ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ آنان این آیه را به گونه ای معنا می کردند که خدای متعال دارای یک وجه و صورتی می شد! و معنا می کردند که فقط این وجه خداست که هلاک نمی شود و مابقی هلاک می شوند.

حضرت علیؑ فرمودند: «سُبْحَانَ اللَّهِ لَقَدْ قَالُوا قَوْلًا عَظِيمًا؛ خدای متعال منزّه است از این یاوه ها! حرف خیلی بزرگی زده اند. نسبت بزرگی به خدا داده اند، در حالی که معنای آیه این نیست. «إِنَّمَا عَنَى كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ»؛ خدای متعال وقتی فرموده است ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ مقصودش از وجه، صورت نیست، بلکه مقصودش

از وجه، آن وجهی است که «يُؤْتِي مِنْهُ»، هرکسی که بخواهد به آستان الهی ورود پیدا کند، باید از آن وجه وارد شود. هر کس بخواهد به معرفت برسد، باید متوجه آن وجه بشود.

جناب مفضل در آن حدیث مفصل از وجود مبارک امام صادق (ع) نقل می‌کند که «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِنَّمَا أَحَبَّ أَنْ يُعْرِفَ بِالرِّجَالِ وَ أَنْ يُطَاعَ بِطَاعَتِهِمْ فَجَعَلَهُمْ سَبِيلَهُ وَ وَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ»؛ خدای متعال این چنین دوست

۱. عَنْ الْمُفَضَّلِ: أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَجَاءَهُ هَذَا الْجَوَابُ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع): «أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَوْصِيكَ وَ نَفْسِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَ طَاعَتِهِ... تَبَارَكَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّمَا أَحَبَّ أَنْ يُعْرِفَ بِالرِّجَالِ وَ أَنْ يُطَاعَ بِطَاعَتِهِمْ فَجَعَلَهُمْ سَبِيلَهُ وَ وَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ غَيْرَ ذَلِكَ ﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ﴾ فَقَالَ فِيمَنْ أَوْجَبَ مِنْ مَحَبَّتِهِ لَذَلِكَ ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ

داشته است که از طریق رجالی اطاعت شود و از طریق آن‌ها شناخته بشود. اگر هدف معرفت است، اراده الهی به این تعلق گرفته که معرفت و عبودیت و اطاعتش، از طریق رجالی واقع بشود. «فَجَعَلَهُمْ سَبِيلَهُ وَ وَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ»؛ و برای اینکه این امر محقق بشود و از طریق آن‌ها اطاعت بشود و شناخته بشود، آن‌ها را سبیل و وجه خودش قرار داده است.

بنابراین وجه الله، این انسان‌ها هستند. وجه الله این رجالی هستند که خدای متعال خواسته از طریق آن‌ها شناخته بشود؛

←

فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا ﴿۱﴾ فَمَنْ قَالَ لَكَ إِنَّ هَذِهِ الْفَرِیضَةُ كُلُّهَا إِنَّمَا هِيَ رَجُلٌ وَ هُوَ يَعْرِفُ حَدَّ مَا يَتَكَلَّمُ بِهِ فَقَدْ صَدَقَ...؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۶، ح ۱.

نه اینکه خدای متعال جسمی دارد و صورتی دارد و با این صورت با مردم مواجه می‌شود. وجه یعنی آن حقیقتی که اگر همه بخواهند مواجه با خدا بشوند، از طریق آن مواجه شوند. خدای متعال هم اگر مواجهه پیدا می‌کند، از طریق آن مواجهه پیدا کند. از این رو آن وجه، مخلوق خدای متعال به حساب می‌آید که همان اسم اعظم الهی است. آن‌هایی که مظاهر الوهیت الهی هستند و الوهیت خدای متعال از طریق آن‌ها جاری می‌شود، وجه‌الله هستند، چون عبودیت و معرفت از طریق آن‌ها واقع می‌شود. لذا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»^۱. آن وجه الهی در باطن همه انسان‌ها هم جلوه‌ای از

۱. فرازی از حدیث معروف نورانیت؛ «قَالَ علیه السلام إِنَّهُ لَا يَسْتَكْمِلُ أَحَدٌ الْإِيمَانَ حَتَّى يَعْرِفَنِي كُنْهَ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ فَإِذَا عَرَفَنِي بِهِدِهِ

آن وجه است که شاید همان «وَالْآيَةُ الْمَخْزُونَةُ»^۱ همین باشد. همان آیه مخزونه‌ای که هر کس به آن برسد، از طریق او به معرفت رسیده است.

بعد حضرت صادق علیه السلام در انتهای روایت فرمودند: «وَنَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ»؛ آن وجه الهی‌ای که از طریق

←

الْمَعْرِفَةُ فَقَدْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ صَارَ عَارِفًا مُسْتَبْصِرًا وَ مَنْ قَصَرَ عَنْ مَعْرِفَتِهِ ذَلِكَ فَهُوَ شَاكٍ وَ مُرْتَابٍ يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدَبُ قَالَا لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ علیه السلام مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ وَ هُوَ الدِّينُ الْخَالِصُ...؛ بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۱، ح ۱.

۱. زیارت جامعه کبیره.

آن باید به آستان خدای متعال وارد شد، ما اهل بیت علیهم السلام هستیم. بنابراین همه چیز هالک است، مگر آن وجه و همه چیز فانی است، مگر حقیقت ولایتی که خدای متعال به آن‌ها عنایت کرده است.

— توجه به وجه‌الله، سبب عدم هلاکت اعمال انسان (معنای دوم وجه‌الله)

هم‌چنین در روایات دیگر توضیح داده شده است که هر عملی که متوجه به سوی خدای متعال باشد، می‌شود وجه الله.^۱ این روایت منافاتی با آن روایات قبل ندارد. چون آن

۱. عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ قَالَ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا أَمَرَ بِهِ مِنْ طَاعَةِ مُحَمَّدٍ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ علیهم السلام فَهُوَ الْوَجْهُ الَّذِي لَا يَهْلِكُ ثُمَّ قَرَأَ ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾؛ التوحيد، ص ۱۴۹، ح ۳.

عملی که متوجه به وجه الهی باشد، رو به خدا باشد، برای خدا باشد و جهتش به سمت خدا باشد، همان عملی است که از طریق توجه به اولیای معصوم علیهم السلام واقع شده است و عملی به شمار می آید که در درجات ولایت آن‌ها سیر می کند. این عمل می شود عملی که وجه الله است. قبلاً هم عرض کرده بودیم که اساساً همه عبادات مقید به ولایت هستند. از این رو هر عمل صالحی وجه الله به شمار می آید. در یک کلام، اگر عمل برای خدا باشد، وجه الله است. چون این عمل متوجه به خداست و اگر برای خدا نباشد، دیگر جنبه وجه الهی ندارد و در حقیقت نابود و هالک است. اما اگر جنبه الهی پیدا کرد، می شود وجه الله.

جنبه الهی یعنی عملی که در سبیل است، در صراط است و روبه خداست. عملی که رو به وجه الله است. آن عملی که

از طریق توجه به معصومین علیهم السلام و تولی به ولایت آنها واقع شود، می شود وجه الله.

— تسلیم قوا به وجه الله، سبب عدم هلاکت انسان (معنای سوم وجه الله)

انسانی هم که همه وجودش و نه فقط زبان و چشم و گوشش، بلکه همه وجودش، یعنی ظاهر و باطنش، همه قوایش و سرّ و علنش متوجه خدای متعال می شود و طریق توجهش هم توجه به اولیای معصوم علیهم السلام است، در مقابل خدا خضوع و تواضع می کند و این خضوع یعنی خضوع در مقابل اولیای معصوم علیهم السلام که خود این وجود می شود وجه الله. نه فقط عمل، بلکه خودش وجه می شود. کما اینکه خود انسان می تواند بشود ذکر. نه اینکه فقط زبانش ذکر بگوید، بلکه قلبش ذاکر است و خودش هم کم کم می شود ذکر و نور ذکر در همه وجودش جاری

می‌شود. هم‌چنان‌که در مرحله تام و تمام، وجود مقدس رسول‌الله ﷺ این‌چنین بودند. حضرت ﷺ خودشان مصداق حقیقی ذکر بودند و اساساً مقام ذکر مقام وجود مقدس رسول‌الله ﷺ است. لذا در روایات ما آمده ﴿قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا﴾؛^۱ یعنی خود این وجود مقدس ذکر

۱. ﴿أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مَبِينَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا﴾؛ سوره طلاق، آیه ۱۱-۱۰.

است.^۱ هم‌چنین در ذیل آیه شریفه ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ﴾^۲
فرموده‌اند وجود مقدس رسول‌الله ﷺ ذکرند و ما
اهل بیت علیهم‌السلام اهل‌الذکر هستیم.^۳

۱. عَنْ الْكَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ لِي: «كَمْ لِمُحَمَّدٍ
اسْمٌ فِي الْقُرْآنِ قَالَ قُلْتُ اسْمَانِ أَوْ ثَلَاثُ فَقَالَ يَا كَلْبِيُّ لَهُ عَشْرَةٌ
أَسْمَاءَ ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ مَبَشِّرًا
بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾ وَ ﴿لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ
كَادُوا يُكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا﴾ وَ ﴿طه مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾ وَ
﴿يَسْ وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾
وَ ﴿نَ وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾ وَ ﴿مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ﴾ وَ
﴿يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ﴾ وَ ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ﴾ وَ ﴿قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا
رَسُولًا﴾ فَالذِّكْرُ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ.
فَسَأَلْ يَا كَلْبِيُّ عَمَّا بَدَأَ لَكَ قَالَ فَأَنْسَيْتُ وَ اللَّهُ الْقُرْآنَ كُلَّهُ فَمَا

هم‌چنین انسان می‌تواند خودش بشود وجه‌الله. آن‌هایی که همه وجودشان متوجه خدای متعال است، از توجه به غیر مطهرند و عصمت کلیه دارند و همه وجودشان رو به

←

حَفِظْتُ مِنْهُ حَرْفًا أَسْأَلُهُ عَنْهُ؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۵۱۲، ح ۲۶.

۲. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ سوره نحل، آیه ۴۳.

۳. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجَلَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ قَالَ: «رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الذِّكْرُ أَنَا وَالْأَئِمَّةُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَقَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ﴾ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: نَحْنُ قَوْمُهُ وَ نَحْنُ الْمَسْئُورُونَ؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۱۰، ح ۱.

حضرت حق دارد. آن‌ها می‌شوند وجه‌الله. آن مخلوقی که با همه شئونش رو به الوهیت حضرت حق دارد و چشم بر هم زدنی هم از سجده در مقابل اولوهیت خدای متعال خارج نشده است، این خودش می‌شود وجه‌الله. پس هر عملی هم که متوجه به آن وجه باشد، خود آن عمل می‌شود وجه‌الله و اساساً هر وجودی که همه شئونش متوجه به آن وجه شود و با همه وجودش رو به آن‌ها بیاورد و ولایت آن‌ها را تحمل کند، می‌شود وجه‌الله. نکته‌اش هم این است که وقتی انسان با همه وجودش رو به وجه‌الله می‌آورد، وجه‌الله هم متوجه او می‌شود و وقتی متوجه او شد، حقیقت انوار آن وجه در او جاری می‌شود و او دیگر ملحق به وجه می‌شود، لذا می‌شود وجه‌الله.

در روایات دارد عملی که برای خدا انجام شود، وجه‌الله است. این وجه‌الله در عرض آن وجه الله ذو الجلال و

الاکرام که وجود مقدس معصومین هستند، نیست.^۲ ﴿وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾^۳؛ یعنی این عمل ما اگر وجه است، بدین معنا نیست که وجود مقدس رسول الله ﷺ وجه الله اند و عمل من هم وجه الله است. نه، وجه الله تنها اوست. بقیه هم زمانی وجه الله می شوند که متوجه او بشوند

۲. عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ قَالَ: ... فَقَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا أَبَا الصَّلْتِ مَنْ وَصَفَ اللَّهَ تَعَالَى بِوَجْهِهِ كَالْوُجُوهِ فَقَدْ كَفَرَ وَ لَكِنَّ وَجْهَ اللَّهِ تَعَالَى أَنْبِئَاؤُهُ وَ رُسُلُهُ وَ حُجَجُهُ ص هُمُ الَّذِينَ بِهِمْ يُتَوَجَّهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِلَى دِينِهِ وَ مَعْرِفَتِهِ وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾»؛
عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۱۵، ح ۳.

۳. ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَ يَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾؛
سوره الرحمن، آیات ۲۶-۲۷.

و به او رو بیاورند و در مسیر او باشند. علتش هم این است که آن وجه، متوجه آنها می شود. هم چنان که در باب حبیب عرض کردیم که «لَا حَبِيبَ إِلَّا هُوَ وَ أَهْلُهُ»^۱ معنایش همین است. «إِنَّ اللَّهَ وَ تَرَّ يُحِبُّ الْوَتَرَ»^۲؛ خدای متعال یکی را دوست دارد، آن هم وجود مقدس رسول الله ﷺ و آن نوری است که «وَأَنْ أَرْوَا حَكْمَكُمْ وَ نُورَكُمْ وَ طِينَتَكُمْ وَاحِدَةً»^۳ نور این چهارده معصوم علیهم السلام است. آن است که محبوب خداست و از آن نظر که آنان با همه شئونشان متوجه خدا هستند و جز خدا

۱. زیارت آل یاسین.

۲. عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «...إِنَّ اللَّهَ وَ تَرَّ يُحِبُّ الْوَتَرَ...»؛ الکافی، ج ۳، ص ۲۵، ح ۴.

۳. زیارت جامعه کبیره.

در نیتشان نیست، مطهرند. مابقی هم ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾^۱.

— تابع امام علیه السلام شدن، سبب الحاق به معصومین علیهم السلام

موجودی که تابع می‌شود، یک قدم تابع شدنش این است که قدم‌هایش را دنبال او می‌گذارد و همه وجودش می‌شود تابع او. البته اگر جاذبه‌ای از آن طرف در وجود انسان نیاید، دیگر تابع شدنش بی‌معناست، چون تابع شدن یعنی ملحق شدن. مثلاً دست ما تابع ماست، چون جان ما در او جاری است و اگر این جان در این دست جاری نباشد، دیگر تابع نیست. پس تبعیت دو طرفه است، یک طرفه نیست و اگر این دست بخواهد دنبال من بیاید، اما

۱. ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾؛ سوره آل عمران، آیه ۳۱.

روح من در او جاری نشود، این تابع من نیست. این قوا تابع ما هستند و تابع شدنِ به نحو تمام وقتی واقع می‌شود که از این طرف تولی باشد و از آن طرف هم ولایت. وقتی از این طرف حرکت باشد، از آن طرف هم انوار آن‌ها می‌آید.

بنابراین معصومین علیهم‌السلام آنان را به خودشان ملحق می‌کنند و وقتی هم که ملحق کردند، آنان می‌شوند تابع، وگرنه تا انسان را ملحق نکنند، انسان تابع نمی‌شود. اگر هم کسی تابع شد، آن وقت ﴿يُحِبُّكُمْ اللَّهُ﴾. چون وقتی شعاع وجودی نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در وجود انسان بیفتد، هر کجا که این شعاع باشد، او هم محبوب خدا می‌شود. شاید معنای «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي عِنْدَكَ وَجِيهًا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ»^۱ همین باشد.

ایشان وجیه عند الله هستند و اگر جلوه‌ای از وجاهت ایشان در وجود انسان بیاید، او هم می‌شود «وجیه عندالله»، وگرنه هیچ وجاهتی برای انسان متصور نیست. پس وجیه بالحسین علیه السلام یعنی اگر انوار امام حسین علیه السلام در وجود انسان بیاید، انسان ملحق می‌شود و وقتی که ملحق شد، طبیعتاً وجاهت پیدا می‌کند.

— ائمه علیهم السلام تنها راه و تنها وجه‌الله در عالم

بنابراین وجه‌الله شدن مختص به معصومین علیهم السلام است. لذا در بعضی روایات هم دارد که وجه‌الله همان دین‌الله است.^۱

۱. عَنْ خَيْثَمَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ قَالَ: «دِينُهُ؛ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام، دِينَ اللَّهِ وَ وَجْهَهُ وَ عَيْنُهُ فِي عِبَادِهِ وَ لِسَانُهُ الَّذِي يَنْطَقُ بِهِ وَ يَدُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ

در روایات متعددی آمده است که باطن دین، امام است؛ «السَّلَامُ عَلَى الدِّينِ الْمَأْثُورِ»^۱ و از جمله روایاتی که دلالت می‌کند بر اینکه حقیقت دین وجود مقدس ولی‌الله است، همین روایات است که می‌فرماید وجه‌الله، دین خداست.^۲ و وجه الله ما هستیم.

←

لَنْ نَزَالَ فِي عِبَادِهِ مَا دَامَتْ لِلَّهِ فِيهِمْ رَوِيَّةٌ قُلْتُ وَمَا الرُّوِيَّةُ قَالَ الْحَاجَةُ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لِلَّهِ فِيهِمْ حَاجَةٌ رَفَعْنَا إِلَيْهِ وَصَنَعَ مَا أَحَبَّ؛ التوحيد، ص ۱۵۱، ح ۷.

۱. در فرازی از زیارتنامه امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ چنین آمده است: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَخَلِيفَةَ آبَائِهِ الْمَهْدِيِّينَ...السَّلَامُ عَلَى الدِّينِ الْمَأْثُورِ وَ الْكِتَابِ الْمَسْطُورِ...»؛ البلد الأمين، ص ۲۸۴.

۲. عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ قَالَ: «فِيهِلِكُ كُلُّ شَيْءٍ وَ يَبْقَى

در کتاب بصائر الدرجات بابی وجود دارد به نام «فی الأئمة من آل محمد ﷺ أنهم وجه الله الذي ذكره في الكتاب»^۲؛ آن وجه الهی که خدای متعال در کتابش ذکر کرده، اینها هستند. سلام بن مُستنیر نقل می‌کند که «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى»^۳؛ از وجود مقدس

←

الْوَجْهَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَعْظَمُ مَنْ أَنْ يُوصَفَ بِالْوَجْهِ وَ لَكِنْ مَعْنَاهُ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا دِينَهُ وَ الْوَجْهُ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ؛ التوحيد، ص ۱۴۹، ح ۱.

۲. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۶۴، باب ۴، باب فی الأئمة من آل محمد ﷺ أنهم وجه الله الذي ذكره في الكتاب.

۳. عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ قَالَ: «نَحْنُ وَ اللَّهُ وَجْهَهُ الَّذِي

امام باقر علیه السلام در باب این آیه شریفه ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ سؤال کردم. حضرت علیه السلام فرمودند: «نَحْنُ وَاللَّهُ وَجْهَهُ الَّذِي قَالَ»؛ سوگند به خدای متعال که وجه او ما هستیم. همان وجهی که فرموده است ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾. بعد حضرت علیه السلام فرمودند: «وَلَنْ يَهْلِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا أَمَرَ بِهِ مِنْ طَاعَتِنَا وَمُؤَالَاتِنَا»؛ هر کس که در روز قیامت بر خدای متعال ورود پیدا کند «أَتَى اللَّهَ»؛ اگر به آن چیزی که مأمور به آن بوده است، با صفت و خصوصیت

←

قَالَ وَلَنْ يَهْلِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا أَمَرَ بِهِ مِنْ طَاعَتِنَا وَمُؤَالَاتِنَا ذَاكَ الْوَجْهَ الَّذِي كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَيْسَ مِنَّا مَيِّتٌ يَمُوتُ إِلَّا خَلَفَهُ عَقِبُهُ مِنْهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۶۵، ح ۲.

آن؛ «بِمَا أَمَرَ بِهِ» بر آستان الهی ورود پیدا کند که این «مَا أَمَرَ بِهِ» همان «مِنْ طَاعَتِنَا وَ مُوَالَاتِنَا»؛ طاعت و موالات ماست، «لَنْ يَهْلِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ این موجود در روز قیامت هلاک نمی‌شود، چون جلوه‌ای از آن وجه در وجودش قرار دارد؛ «ذَاكَ الْوَجْهَ الَّذِي كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ». البته این روایت، ادامه‌ای دارد که نیاز به توضیح دارد.

در روایت دیگری از ابو حمزه آمده است که «قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَام»؛ از حضرت علیه السلام درباره همین آیه سوال

۱. عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ قَالَ: «يَا فُلَانُ فَهَلْكَ كُلُّ شَيْءٍ وَ يَبْقَى الْوَجْهَ اللَّهُ أَعْظَمُ مَنْ أَنْ يُوصَفَ وَ لَكِنْ مَعْنَاهَا كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا دِينَهُ نَحْنُ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي اللَّهُ مِنْهُ لَمْ نَزَلْ فِي عِبَادٍ لِلَّهِ مَا دَامَ لِلَّهِ فِيهِمْ

کردم، حضرت ﷺ فرمودند که معنای این آیه این نیست که همه چیز هلاک می‌شوند و صورت خدا باقی می‌ماند. «اللَّهُ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ»؛ خدای متعال این‌گونه توصیف نمی‌شود. «وَلَكِنْ مَعْنَاهَا كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا دِينَهُ»؛ همه چیز هالک است الا دین خدا. پس پیداست که دین خدا یک دسته قواعد اعتباری و دستورات صرف نیست. بلکه حقیقتی است که منسوب به خدای متعال است که باطنش همان ولایت معصومین ﷺ است. حضرت وجه را به دین تعریف کردند. بعد بلافاصله فرمودند: «نَحْنُ الْوَجْهُ الَّذِي يُؤْتِي اللَّهَ

←

رَوِيَّةٌ قُلْتُ وَمَا الرَوِيَّةُ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ حَاجَةٌ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِيهِمْ حَاجَةٌ رَفَعْنَا إِلَيْهِ فَيَصْنَعُ بِنَا مَا أَحَبَّ»؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۶۵، ح ۳.

مِنْهُ؛ ما آن وجهی هستیم که از طریق آن، مردم متوجه خدا می‌شوند و رو به او می‌آورند. پس ورود به آستان الهی، از طریق توجه به معصومین علیهم‌السلام است و اصولاً دین همان امام تعریف می‌شود.

— برداشتن وجه‌الله از میان مردم، سبب هلاکت و نابودی

همه

«لَمْ نَزَلْ فِي عِبَادِ لِلَّهِ؛ خدای متعال وجه‌الله و دینش را تا زمانی که قصد خیری نسبت به بندگان داشت باشد، در بین آنان حفظ می‌کند تا از طریق این وجه، متوجه آن‌ها شود و آن‌ها هم از طریق این وجه، متوجه او بشوند. پس خدای متعال این وجه را نگه می‌دارد. همان وجهی که طریق بقا و طریق دوام و استمرار توجه به خداست. این را خدای متعال حفظ می‌کند. «لَمْ نَزَلْ فِي عِبَادِ لِلَّهِ مَا دَامَ لِلَّهِ فِيهِمْ رَوِيَّةٌ؛ تا زمانی که خدای متعال قصدی درباره

آن‌ها دارد و می‌خواهد که خیری به آن‌ها برساند، ما را حفظ می‌کند. «فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِيهِمْ حَاجَةٌ رَفَعْنَا إِلَيْهِ فَيَصْنَعُ بِنَا مَا أَحَبَّ» اما آن‌جایی که دیگر قصد خیری ندارد، ما را می‌برد و آن‌چنان که می‌خواهد، با ما رفتار می‌کند. آن‌چنان که دوست دارد، اما مردم را از اهل بیت علیهم‌السلام محروم می‌کند. آن امامی که می‌رود، این‌گونه است. چون در حقیقت وجهی از وجوه و یک وجه‌الله می‌رود. همان‌گونه که امیرالمؤمنین علیه‌السلام این نفرین را در باب قومشان کردند و فرمودند: خدایا من را از آن‌ها بگیر و مثل خودشان را به آنان بده.^۱ پس مادامی که خدا

۱. و قال أمير المؤمنين عليه السلام في سحره اليوم الذي ضرب فيه: «مَلَكَتْنِي عَيْنِي وَ أَنَا جَالِسٌ فَسَنَحَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَاذَا لَقِيتُ مِنْ أَمْتِكَ مِنَ الْأَوْدِ وَاللَّدَدِ فَقَالَ ادْعُ

می‌خواهد خیر برساند، این وجه را حفظ می‌کند. اما وقتی بنا شد که دیگر خدای متعال نظری نداشته باشد و به تعبیر این روایت، حاجت و خواسته‌ای در باب آن‌ها نداشته باشد، وجه خودش را می‌برد و مردم را بدون آن می‌گذارد. در نتیجه این وجه به آن مقامی که محبوب است و خدای متعال می‌خواهد، ملحق می‌شود.

لذا فقره «مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ»^۱ به این حقیقت اشاره دارد که آن‌ها وجه الهی هستند که غیر آن‌ها هالک است. آن دین الهی هستند که غیر آن هالک است و

←

عَلَيْهِمْ فَقُلْتُ أَبَدَلْنِي اللَّهُ بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَ أَبَدَلَهُمْ بِي شَرًّا لَهُمْ
مَنْنِي؛ نهج البلاغه ص ۹۹، خطبه ۷۰.

۱. زیارت جامعه کبیره.

هر کسی هم که متوجه آن وجه بشود، باقی می‌شود. یعنی هر کسی که از آن طریق که تنها راه است بیاید، طبیعتاً باقی می‌ماند و گرنه هالک است.

۲- ابتلای مردم فقط به امر ولایت (و بی‌فایده بودن سایر اعمال بدون عمل به این وظیفه)

روایت مفصلی در کتاب شریف کافی آمده است که حضرت صادق (ع) از مسجد الحرام خارج شدند و فرمودند «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ إِبْلِيسَ سَجَدَ لِلَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ بَعْدَ الْمَعْصِيَةِ وَ التَّكْبِيرِ عُمَرَ الدُّنْيَا مَا نَفَعَهُ ذَلِكَ»^۲؛ ابلیس بعد

۲. عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ: دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَرَأَيْتُ مَوْلَى لَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَلْتُ إِلَيْهِ لَأَسْأَلَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا أَنَا بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَاجِدًا فَانْتَضَرْتُهِ طَوِيلًا فَطَالَ



سُجُودُهُ عَلَى فُكْمَتٍ وَ صَلَّيْتُ رَكَعَاتٍ وَ انْصَرَفْتُ وَ هُوَ بَعْدَ
سَاجِدٍ فَسَأَلْتُ مَوْلَاهُ مَتَى سَجَدَ فَقَالَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا فَلَمَّا سَمِعَ
كَلَامِي رَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ أَبَا مُحَمَّدٍ اذْنُ مَنِّي فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَسَلَّمْتُ
عَلَيْهِ فَسَمِعَ صَوْتًا خَلْفَهُ فَقَالَ مَا هَذِهِ الْأَصْوَاتُ الْمُرْتَفِعَةُ فَقُلْتُ
هَؤُلَاءِ قَوْمٌ مِنَ الْمُرْجِيَّةِ وَ الْقَدَرِيَّةِ وَ الْمُعْتَزِلَةِ فَقَالَ إِنَّ الْقَوْمَ
يُرِيدُونَنِي فَقُمْ بِنَا فَقُمْتُ مَعَهُ فَلَمَّا أَنْ رَأَوْهُ نَهَضُوا نَحْوَهُ فَقَالَ لَهُمْ
كُفُّوا أَنْفُسَكُمْ عَنِّي وَ لَا تُؤْذُونِي وَ تَعْرِضُونِي لِلِسُلْطَانٍ فَإِنِّي لَسْتُ
بِمُفْتٍ لَكُمْ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي وَ تَرَكَهُمْ وَ مَضَى فَلَمَّا خَرَجَ مِنْ
الْمَسْجِدِ قَالَ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ وَ اللَّهُ لَوْ أَنَّ إبْلِسَ سَجَدَ لِلَّهِ عَزَّ
ذِكْرُهُ بَعْدَ الْمَعْصِيَةِ وَ التَّكْبِيرِ عُمَرُ الدُّنْيَا مَا نَفَعَهُ ذَلِكَ وَ لَا قَبْلَهُ اللَّهُ
عَزَّ ذِكْرُهُ مَا لَمْ يَسْجُدْ لِأَدَمَ كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَسْجُدَ لَهُ
وَ كَذَلِكَ هَذِهِ الْأُمَّةُ الْعَاصِيَةُ الْمُفْتُونَةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا ﷺ وَ بَعْدَ تَرْكِهِمْ
الْإِمَامَ الَّذِي نَصَبَهُ نَبِيُّهُمْ ص لَهُمْ فَلَنْ يَقْبَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى

از آنکه تکبر کرد، اگر به قدر عمر دنیا هم سجده می کرد،
 فایده ای برایش نداشت. «وَلَا قَبْلَهُ اللَّهُ عَزَّ ذِكْرَهُ مَا لَمْ
 يَسْجُدْ لِآدَمَ»؛ تا سجده بر آدم نمی کرد و نکند، این کار
 تمام نمی شود و هر چقدر هم عبادت کند، دیگر به دردش
 نمی خورد. او باید بر آدم سجده کند تا مقبول خدای متعال
 واقع بشود؛ «كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَسْجُدَ لَهُ». بعد

←

لَهُمْ عَمَلًا وَ لَنْ يَرْفَعَ لَهُمْ حَسَنَةً حَتَّى يَأْتُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ
 حَيْثُ أَمَرَهُمْ وَ يَتَوَكَّلُوا الْإِمَامَ الَّذِي أَمَرُوا بِوَلَايَتِهِ وَ يَدْخُلُوا مِنْ
 الْبَابِ الَّذِي فَتَحَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَسُوْلُهُ لَهُمْ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ
 اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَى أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ﷺ خَمْسَ فَرَائِضَ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ
 الصِّيَامِ وَ الْحَجِّ وَ وَلَايَتِنَا فَرَخَّصَ لَهُمْ فِي أَشْيَاءَ مِنَ الْفَرَائِضِ
 الْأَرْبَعَةِ وَ لَمْ يُرَخَّصْ لِأَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِي تَرْكِ وَلَايَتِنَا لَا وَ
 اللَّهُ مَا فِيهَا رُخْصَةٌ؛ الكافي، ج ۸، ص ۲۷۰، ح ۳۹۹.

حضرت علیه السلام فرمودند: «وَ كَذَلِكَ هَذِهِ الْأُمَّةُ الْعَاصِيَةُ الْمَفْتُونَةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا صلی الله علیه و آله وَ بَعْدَ تَرْكِهِمُ الْإِمَامَ الَّذِي نَصَبَهُ نَبِيُّهُمْ صلی الله علیه و آله لَهُمْ»؛ این امتی که به فتنه افتادند و در این فتنه، نفاق و ایمان از هم جدا شدند، این امتِ مفتون بعد از آنکه وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را نصب کردند، بعد از آن دیگر عباداتشان هیچ فایده‌ای برایشان ندارد. «فَلَنْ يَقْبَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَهُمْ عَمَلًا وَ لَنْ يَرْفَعَ لَهُمْ حَسَنَةً حَتَّى يَأْتُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ وَ يَتَوَلَّوْا الْإِمَامَ الَّذِي أَمَرُوا بِوَلَايَتِهِ وَ يَدْخُلُوا مِنَ الْبَابِ الَّذِي فَتَحَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَسُولُهُ لَهُمْ»؛ آن‌ها تا وقتی که از آن جایی که خدا دستور داده، وارد نمی‌شوند - که همان باب‌الله و وجه‌الله است - و تولی به آن امامی پیدا می‌کنند که مأمور به برائت از او بوده‌اند و تا وقتی که از آن بابی که خدا و رسولش صلی الله علیه و آله به روی آن‌ها گشوده‌اند، داخل نمی‌شوند؛ «وَ الْبَابُ الْمُبْتَلَى

بِهِ النَّاسِ^۱ هیچ فایده‌ای نمی‌برند. چون این باب، بابی است که همگی به آن مبتلا هستند و اگر در این ابتلا و فتنه - عرض کردیم که ابتلا درجاتی دارد و اصلاً عده‌ای مبتلا می‌شوند تا اصل ایمانشان کامل و خالص بشود - اگر در این ابتلا پذیرفتند که خضوع کنند، به اصل وادی ایمان وارد می‌شوند و مؤمن حقیقی می‌شوند و به درجات بالاتر معرفت می‌رسند.

این بابی است که انتها ندارد و ما به هر منزلتی که می‌رسیم، باب جدیدی از ولایت به رویمان گشوده می‌شود. باب ولایت بابی نیست که از آن بگذری و پشت سرش بگذاری! آری، یک ورودی است، اما انسان با این ورودی تازه وارد مدینه العلم می‌شود که درهای متعددی پیش

رویش قرار دارد. وقتی هم که وارد شدی، تازه باب جدیدی گشوده می‌شود و اگر پیش رفتی و دوباره خضوع کردی، وارد مراحل بعدی می‌شوی و همین‌طور رو به بالا می‌روی. لذا ابتلا اقسام فراوانی دارد.

امت ما بعد از وجود مقدس رسول الله ﷺ مفتون شدند و زیر بار اولین مرحله‌اش نرفتند و منافق شدند و تا برنگردند و از این باب وارد نشوند، در دیگری به رویشان گشوده نمی‌شود. هم‌چنان که اگر وارد شوند و ایمان بیاورند، برای رسیدن به مراحل بعدی، در دیگری وجود ندارد، بلکه همین در است و باید دوباره از این در وارد بشوند. ورودی‌اش هم ابتلا دارد و اصلاً هیچ‌کس بدون ابتلا وارد این وادی نمی‌شود. ابتلا هم در اصل، تمحیص است و وقتی تمحیص شوند، باز در ورودی دیگری هست که باید مبتلا به محبت شوند تا درجات را سیر کنند؛ «وَالْبَابُ الْمُبْتَلَىٰ بِهِ النَّاسُ».

حضرت علیه السلام فرمودند این امت تا از آن بابی که خدا و رسولش صلی الله علیه و آله باز کرده‌اند وارد نشود، خدای متعال تابع آنها نمی‌شود که در را باز کند. یعنی این‌گونه نیست که اگر ما بگوییم نمی‌آییم، خدا بگوید حال از این در دیگر وارد شوید! باب که قراردادی نیست. تنها امیرالمؤمنین علیه السلام می‌تواند باب‌الله باشد. مانند امیرالمؤمنین علیه السلام که دیگر نیست تا او بشود باب‌الله. سیدالشهداء علیه السلام باب‌الله هستند. اگر مانند سیدالشهداء علیه السلام خلق بشود، می‌شود؟! ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾^۱ از اول، تعداد این شهور و این ماه‌های الهی که

۱. ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا

همه باید در این شهر سیر کنند، دوازده عدد بوده است و دیگر کم و زیاد ندارد.

بنابراین اگر کسی از این باب نیامد، دیگر فایده ندارد و دیگر خدا در دیگری را برایش باز نمی‌کند، چون اصولاً باب دیگری را نیافریده است و همه درجاتی که ما سیر می‌کنیم، ابوابش ولایت آنهاست و آن باب هم باب ابتلا است. اصولاً انسان با ابتلا وارد می‌شود و وقتی وارد بشود، می‌تواند در این وادی سیر کند و مرحله بعدی از سیر هم دوباره در درجات ولایت آنها تعریف می‌شود.



تَظَلَّمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَ أَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ؛ سوره توبه، آیه ۳۶.

این روایت، مفصل است. در ادامه فرمودند: «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَى أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ﷺ خَمْسَ فَرَائِضَ؛ خدای متعال برای این امت پنج فریضه را واجب کرده است «الصَّلَاةَ وَ الزَّكَاةَ وَ الصَّيَّامَ وَ الْحَجَّ وَ وَلايَتَنَا». در آن چهار فریضه با شرایطی رخصت داده است. «وَلَمْ يُرَخِّصْ لِأَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِي تَرْكِ وَلايَتِنَا لَا وَ اللَّهُ مَا فِيهَا رُخْصَةٌ؛ اما درباره ولایت ما رخصتی نداده است و احدی معذور نیست در اینکه از این باب وارد نشود. به همین دلیل هم هست که آن کسانی که از این باب وارد می شوند، به همه خیرات نائل می شوند.

گفتار

اقدامات امام برای قرب امت به خداوند متعال

«إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ وَ عَلَيْهِ تَذُفُونَ

وَ بِهِ تُؤْمِنُونَ وَ لَهُ تُسَلِّفُونَ وَ بِأَمْرِه تَعْمَلُونَ»

«إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ وَ عَلَيْهِ تَدُلُّونَ وَ بِهِ تُؤْمِنُونَ وَ لَهُ تُسَلِّمُونَ
وَ بِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ وَ إِلَى سَبِيلِهِ تُرْشِدُونَ وَ بِقَوْلِهِ تَحْكُمُونَ».

در فرازهای قبل بیان شد که ائمه هداة علیهم السلام صراط ما به
سوی خدای متعال هستند و در دنیا، همراه و شاهد ما و در
عوالم بعد، دستگیر و شفیع ما هستند و همواره ما را از
لغزش‌ها و خطرات نجات می‌دهند و به راه توحید و به
سوی خدای متعال هدایت می‌کنند و در نهایت هم ما را به

۱. این گفتار در تاریخ ۱۳۸۶/۱۱/۲ مصادف با یازدهم
محرم الحرام ارائه شده است.

رحمت خدا می‌رسانند. هم‌چنین توضیح دادیم که هر کس به سوی آنان روی بیاورد، از اهل نجات می‌شود و هر کسی هم که از آنان روی برگرداند، بی‌تردید به هلاکت می‌رسد؛ «مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ»^۱، هیچ راهی برای نجات وجود ندارد مگر روی آوردن به وجه باقی خدا و اگر هم کسی به خدا و وجه باقی‌اش - که معصوم است - روی نیاورد، طبیعتاً هالک می‌شود و هیچ تلاش و زحمت و ریاضت و نقشه‌ای برای نجاتش فایده‌ای نخواهد داشت. بلکه تنها راه نجات، همین است که انسان از طریق معصومین علیهم‌السلام به طرف خدای متعال نزدیک شود.

۱. فرازی از زیارت جامعه کبیره.

در ادامه گفتیم که شاید فقره «إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ وَ عَلَيْهِ تَدْلُونَ»^۱ به منزله استدلال برای این نکته باشد که به چه دلیل «مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ»؟! امام هادی علیه السلام در این زیارت بیان می‌کنند که ما اهل بیت علیهم السلام تنها به سوی خدا دعوت می‌کنیم؛ بلکه تنها به سوی او دلالت و هدایت می‌کنیم. ما توضیح دادیم که این دعوت به سوی خدای متعال، تنها از کسی ممکن است که خودش دعوت الهی را پذیرفته باشد. ائمه هدا علیهم السلام در پذیرش دعوت الهی به نقطه‌ای رسیده‌اند که خودشان دعوت خدا شده‌اند. اصلاً وقتی خدای متعال می‌خواهد عوالم را به سوی خودش دعوت کند، وجود مقدس رسول‌الله صلی الله علیه و آله را که «وَ الدَّعْوَةُ

۱. فرازی از زیارت جامعه کبیره.

الْحُسْنَى»^۱ هستند، به سوی همگان مبعوث می‌کند؛ حتی بر خود انبیاء. از این‌رو، حقیقت وجودی حضرت، دعوت الهی است و تنها چنین اشخاصی می‌توانند به سوی خدای متعال فراخوانند. چون آنان در مرز توحید و اخلاص هستند و جز خدا در وجودشان نیست و به همین دلیل هم به غیر خدا دعوت نمی‌کنند.

۱- تحقق دعوت امام با حکمت و موعظه حسنه و جدال احسن

اساساً دعوت معصومین علیهم‌السلام دعوت خاصی است. یعنی دعوتی است که فقط به وسیله حکمت و موعظه حسنه صورت می‌گیرد. هم‌چنان‌که در فرازی دیگری از همین

۱. فرازی از زیارت جامعه کبیره.

زیارت آمده است: «وَدَعَوْتُمْ إِلَى سَبِيلِهِ بِالْحِكْمَةِ وَ
 الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»^۱؛ شما مردم را به سوی خدای متعال
 دعوت کردید و این کار را به وسیله حکمت و موعظه
 حسنه انجام دادید. همان امری که خدای متعال به
 حضرت رسول الله ﷺ دستور می دهد: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ
 بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۲؛
 خدای متعال به حضرت ﷺ دستور می دهد که مردم را
 به وسیله حکمت و موعظه های نیک دعوت کن و وقتی با

۱. فرازی از زیارت جامعه کبیره.

۲. ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ
 بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ
 بِالْمُهْتَدِينَ﴾؛ سوره نحل، آیه ۱۲۵.

آن‌ها گفت‌وگو و جدال می‌کنی، گفت‌وگویت جدالی احسن باشد و به مجادله کشانده نشود.

— معنای جدال احسن: برهان و استدلال

بعضی از مفسرین گفته‌اند حکمت یعنی برهان و استدلال و موعظه هم یعنی وعظ و نصیحت و تشویق و توبیخ. جدال هم یعنی جدل که معروف است. اما در روایتی که از وجود مقدس امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده، حضرت علیه السلام جدال را به همین برهان و استدلال معنا می‌کنند. از ایشان سؤال کردند که آیا جایز است ما جدال کنیم؟! — می‌دانید که در روایات ما، از مرأ و جدال خیلی منع شده است. یعنی اگر انسان حتی بر سر مطلب درستی، با دیگران بگومگو کند، اصلاً مورد قبول نیست، چون انسان را به لغزش می‌اندازد و دیگران را هم منحرف

می‌کند - از حضرت علیه السلام پرسید جدال جایز است یا نه؟! حضرت علیه السلام فرمودند بله، جدال صحیح است و لازم است، اما جدال باید احسن باشد.^۱ آن چیزی که منع شده است،

۱. قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيُّ علیه السلام: «ذُكِرَ عِنْدَ الصَّادِقِ علیه السلام الْجِدَالُ فِي الدِّينِ وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَالْأَئِمَّةَ علیهم السلام قَدْ نَهَوْا عَنْهُ فَقَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: «لَمْ يَنْهَ عَنْهُ مُطْلَقًا وَلَكِنَّهُ نَهَى عَنِ الْجِدَالِ بِغَيْرِ اللَّتِي هِيَ أَحْسَنُ أَوْ مَا تَسْمَعُونَ اللَّهَ يَقُولُ ﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ وَقَوْلُهُ ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ فَالْجِدَالُ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ قَدْ قَرَنَهُ الْعُلَمَاءُ بِالدِّينِ وَالْجِدَالِ بِغَيْرِ اللَّتِي هِيَ أَحْسَنُ مُحَرَّمٌ حَرَمَهُ اللَّهُ عَلَى شِيعَتِنَا وَكَيْفَ يَحْرِمُ اللَّهُ الْجِدَالَ جُمْلَةً وَهُوَ يَقُولُ ﴿وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى﴾ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ فَجَعَلَ اللَّهُ عِلْمَ الصِّدْقِ وَالْإِيمَانِ



بِالْبُرْهَانِ وَ هَلْ يُؤْتَىٰ بِبُرْهَانٍ إِلَّا بِالْجِدَالِ بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ قِيلَ يَا
 ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا الْجِدَالُ ﴿بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ﴾ وَ بِالتِّي لَيْسَتْ
 بِأَحْسَنَ؟ قَالَ أَمَّا الْجِدَالُ بغيرِ التِّي هِيَ أَحْسَنُ فَأَنْ تُجَادَلَ بِهِ
 مُبْطَلًا فَيُورَدَ عَلَيْكَ بَاطِلًا فَلَا تُرَدُّهُ بِحُجَّةٍ قَدْ نَصَبَهَا اللَّهُ وَ لَكِنْ
 تَجْحَدُ قَوْلَهُ أَوْ تَجْحَدُ حَقًّا يُرِيدُ بِذَلِكَ الْمُبْطِلُ أَنْ يُعِينَ بِهِ بَاطِلُهُ
 فَتَجْحَدُ ذَلِكَ الْحَقَّ مَخَافَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ عَلَيْكَ فِيهِ حُجَّةٌ لَأَنَّكَ لَا
 تَدْرِي كَيْفَ الْمَخْلَصُ مِنْهُ فَذَلِكَ حَرَامٌ عَلَى شِيعَتِنَا أَنْ يَصِيرُوا
 فَتَنَةً عَلَى ضُعَفَاءِ إِخْوَانِهِمْ وَ عَلَى الْمُبْطِلِينَ أَمَّا الْمُبْطِلُونَ
 فَيَجْعَلُونَ ضَعْفَ الضَّعِيفِ مِنْكُمْ إِذَا تَعَاطَى مُجَادَلَتَهُ وَ ضَعْفَ فِي
 يَدِهِ حُجَّةٌ لَهُ عَلَى بَاطِلِهِ وَ أَمَّا الضَّعَفَاءُ مِنْكُمْ فَتَغْمُّ قُلُوبُهُمْ لِمَا
 يَرَوْنَ مِنْ ضَعْفِ الْمُحَقِّ فِي يَدِ الْمُبْطِلِ... وَ أَمَّا الْجِدَالُ ﴿بِالتِّي
 هِيَ أَحْسَنُ﴾ فَهُوَ مَا أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ نَبِيِّهِ أَنْ يُجَادَلَ بِهِ مَنْ جَحَدَ
 الْبَعْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ وَ إِحْيَاءَهُ لَهُ فَقَالَ اللَّهُ لَهُ حَاكِيًا عَنْهُ ﴿وَ ضَرَبَ

همه جدال‌ها نیست. بعد فرمودند که مقصود از جدال احسن این است که اگر انسان می‌خواهد از حق دفاع کند، توانایی‌اش را داشته باشد. بعد فرمودند گاهی با دیگران جدال می‌کنید و آن‌ها یک مطلب حق می‌گویند و یک



لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ ﴿۱﴾ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ فِي الرَّدِّ عَلَيْهِ ﴿قُلْ﴾ يَا مُحَمَّدُ ﴿يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾ الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقَدُونَ ﴿۲﴾ إِلَىٰ آخِرِ السُّورَةِ... قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام فَهُوَ الْجِدَالُ ﴿بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ لِأَنَّ فِيهَا قَطَعَ عُذْرَ الْكَافِرِينَ وَ إِزَالَهَ شُبُهَهُمْ وَ أَمَّا الْجِدَالُ بِغَيْرِ الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِنْ تَجَحَّدَ حَقًّا لَا يُمْكِنُكَ أَنْ تُفَرِّقَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ بَاطِلٍ مِّنْ تُجَادَلُهُ وَ إِنَّمَا تَدْفَعُهُ عَنْ بَاطِلِهِ بِأَنْ تَجَحَّدَ الْحَقَّ فَهَذَا هُوَ الْمُحَرَّمُ لِأَنَّكَ مِثْلُهُ جَحَدَ هُوَ حَقًّا وَ جَحَدْتَ أَنْتَ حَقًّا آخِر...؛ الإحتجاج، ج ۱، ص ۲۰.

مطلب باطل و شما چون نمی‌توانید آن مطلب باطل را رد کنید، برای اینکه بتوانید آن را رد کنید، مطلب حقشان را هم انکار می‌کنید. حضرت ﷺ فرمودند اگر کسی که توانایی اثبات حق را ندارد، وارد میدان شود، کارش دو عیب دارد؛ هم دشمن را در باطلش تثبیت می‌کند و هم دوستانش را به تردید می‌اندازد. پس تا می‌توانید وارد این میدان نشوید. به همین دلیل هم امام صادق (ع) برخی از اصحابشان را از ورود به چنین میدان‌هایی منع می‌کردند و تنها به امثال جناب هشام بن حکم اذن مجادله می‌دادند.^۲

بنابراین حضرت عسکری ﷺ می‌فرمایند که جدال احسن این است که شما برای باطل کردن حرف باطل، مطلب درست طرف مقابل را انکار نکنید. چون ممکن است بخشی

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۷۱، ح ۴.

از مطالب طرف مقابل درست باشد. بعد حضرت ﷺ توضیح دادند که جدال احسن یعنی همین چیزی که در قرآن آمده است. لذا در بعضی از روایات هم آمده است که آیه ﴿جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ بدین معناست که شما مانند زبان قرآن مجادله کنید.^۱

— استدلال بر امکان معاد، نمونه ای از جدال احسن

حضرت ﷺ برای جدال احسن مثالی زدند به آیه ای از سوره مبارکه یس که خدای متعال از قول منکرین معاد

۱. عَنْ أَبِي عَمْرِو الزُّبَيْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «... ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ يَعْنِي بِالْقُرْآنِ وَلَمْ يَكُنْ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ خَالَفَ أَمْرَ اللَّهِ وَيَدْعُو إِلَيْهِ بِغَيْرِ مَا أَمَرَ بِهِ فِي كِتَابِهِ وَالَّذِي أَمَرَ أَنْ لَا يُدْعَى إِلَّا بِهِ...»؛ الکافی، ج ۵، ص ۱۳، ح ۱.

نقل می کند که ﴿مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ﴾^۱؛ چه کسی می تواند این استخوان ها را بعد از پوسیده شدن و متلاشی شدن، دوباره زنده کند؟! حضرت ﷺ فرمودند ببینید خدای متعال چگونه جواب آن ها را داده است؟ ﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾؛ همان کسی که این ها را برای بار اول زنده کرده، او دوباره آن ها را زنده خواهد کرد. این جدال احسن است و باید این گونه مجادله کرد. خدای متعال باز ادامه می دهد و می فرماید ﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَاراً فَإِذَا أَنْتُمْ مِّنْهُ

۱. ﴿وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ- قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾؛
سوره یس، آیات ۷۸-۷۹.

تُوقِدُونَ^۱ آن کسی که از این چوب تر و درخت تر برای شما آتشی بیرون می آورد - این چوب خشک می شود و بعد هم تبدیل می شود به شعله های آتش - چنین کسی آیا نمی تواند از دل این خاک، دوباره انسان را بیرون بیاورد؟! خدای متعال در جایی دیگر مشابه این مسئله را توضیح می دهد و دوباره می فرماید: **(أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا)**^۲؛ شما انسان ها که خلقتتان سخت تر از خلقت آسمان ها نیست.

ببینید این را می گویند جدال احسن. این همان برهان است که حکما از آن تعبیر به برهان می کنند و شاید مقصود

۱. **(الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِّنْهُ تُوقِدُونَ)**؛ سوره یس، آیه ۸۰.

۲. **(أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا)**؛ سوره نازعات، آیه ۲۷.

از دعوتِ به حکمت و موعظه، این برهان مصطلح نباشد، بلکه چنین جدالی مراد باشد. چون دستور آمده که اگر گفت‌وگو و مجادله می‌کنید، مجادله‌تان مجادله به وجه احسن باشد. مجادله‌ای نباشد که انسان نتواند حق را اثبات کند. چون ممکن است مطلب حق آن‌ها انکار شود و برای دیگران تردید ایجاد بشود. لذا جدال احسن کار سختی به‌شمار می‌آید. خدای متعال به حضرت ﷺ دستور می‌دهد که ﴿جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾. اما این حکمت و موعظه حسنه‌ای که دو طریق دعوت است، چیست؟! ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾ همان شیوه‌ای که ائمه هدا علیهم‌السلام هم آن را در دستور کار خود قرار داده بودند. ﴿وَدَعَوْتُمْ إِلَى سَبِيلِهِ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾؛ شما همه را با حکمتی که خدا به شما داده بود و با موعظه حسنه دعوت کردید.

— معنای حکمت: امر تثبیت شده در قلب (معرفت)

حکمت امری است که در قلب انسان تثبیت می شود و انسان با کمک آن می تواند حق و باطل را درک کند و راه حق را تشخیص بدهد. از این رو حکمت در روایات ما به «مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ»^۱ تفسیر شده است. حضرت صادق علیه السلام فرمودند این آیه ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾، به معنای «طَاعَةُ الْإِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ» است. یعنی اگر کسی به معرفت امام - که حجت و سبیل خداست - برسد، به همه حقایق و خیرات رسیده است. چون چنین کسی به حقیقت حکمت رسیده است. پس حکیم حقیقی

۱. عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ فَقَالَ: «طَاعَةُ اللَّهِ وَ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۱۸۵، ح ۱۱.

کسی است که عارف به امام شده است و در مرتبه بالاتر، حکیم کسی که به معرفت خدای متعال رسیده باشد. چون اساساً حکمت همان معرفت به خدای متعال است و به همین دلیل معصومین علیهم السلام که به حقیقت معرفت رسیده‌اند و انوار معرفت الهی در وجودشان تابیده است، توانایی این را دارند که انوار معرفت را بر قلوب دیگران نازل کنند و دیگران را به سوی خدا و معرفت ایشان دعوت بکنند.

در واقع، تنها کسانی می‌توانند دعوت به حکمت کنند که خودشان حکیم باشند و به آن نور و فرقان و معرفت و هدایت رسیده باشند؛ معصومین علیهم السلام هم به دلیل آنکه به مقام معرفت خدای متعال رسیده‌اند، شایستگی این را دارند که انوار معرفت خدای متعال را به دیگران نازل کنند. بنابراین وقتی معصومین علیهم السلام «إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ» هستند و به سوی خدای متعال دعوت می‌کنند، تنها به وسیله حکمت

این کار را انجام می‌دهند. چون اساساً آنان خودشان به حکمت راه پیدا کرده‌اند و به همین دلیل هم می‌توانند به دیگران حکمت بیاموزند و آنان را به سوی خدای متعال هدایت کنند.

— معنای موعظه حسنه: تذکر به اموری که موجب تحوّل در انسان می‌شوند

موعظه حسنه به معنای نصیحت و پند و تذکر دادن به آن چیزهایی است که موجب تحوّل در انسان می‌شود. وقتی انسان می‌خواهد کسی را به سمت دنیا دعوت کند، ابتدا شروع به موعظه کردنش می‌کند، نصیحتش می‌کند که اگر این کار را نکنی، مضراتی برایت دارد و اگر این کار را انجام بدهی، منافع برایت دارد. این موعظه است دیگر؛ بیان مضرات و منافع، ایجاد امید و ایجاد ترس. بر این اساس، هر موعظه‌ای موعظه حسن نیست. بلکه موعظه

حسن، موعظه‌ای است که متناسب با فطرت انسان باشد و با بیم و امید، آن گرایشاتی که در فطرت انسان نهفته است را زنده کند و طبیعتاً هم، خواسته‌های فطرتِ پاک انسانی همواره در سبیل خدای متعال قرار می‌گیرند.

موعظه باید به آن چیزی باشد که آدم را امیدوار به راه خدا کند و اگر خوفی در انسان ایجاد می‌کند، باید خوفی باشد که از دوری خدا و شرک و پرستش دنیا حاصل شده باشد و در طرف دیگر، اگر امیدی ایجاد می‌کند، باید برای رسیدن به آن درجات بالایی باشد که تنها در سایهٔ بندگی خدای متعال محقق می‌شود.

بسیار روشن است که تنها کسانی شایستگی موعظهٔ حسن را دارند و می‌توانند واعظ باشند که ابتدا خودشان متعظ باشند. یعنی باید همین خوف و امید در وجود خودشان زنده شده باشد و نسبت به آن مخاطراتِ راه کاملاً

بر حذر باشند و همچنین نسبت به آن نتایج خوبی که حرکت به سوی خدای متعال به دنبال دارد، امیدوار باشند. بنابراین تنها چنین کسانی می‌توانند دیگران را موعظهٔ حسن کنند و آن‌ها هم جز ائمه علیهم‌السلام و تابعین حقیقی آن‌ها نمی‌توانند باشند. به همین دلیل هم هست که تعبیر «شما به سوی خدای متعال دعوت کردید» و «أَمَرْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ»^۲ «نهی از منکر و امر به معروف کردید و دین خدا را احیا کردید»، بعد از بیان یک سلسله مقامات آن‌ها ذکر شده است. مانند «وَ أَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْأَئِمَّةُ الرَّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ الْمَعْصُومُونَ الْمُكْرَمُونَ الْمُقَرَّبُونَ»^۳. پس وقتی چنین مقاماتی برای این بزرگواران بیان می‌شود، طبیعی است که

۲. فرازی از زیارت جامعه کبیره.

۳. فرازی از زیارت جامعه کبیره.

بتوانند با حکمت و موعظه، مردم را به سوی خدای متعال دعوت بکنند.

بنابراین جمله «إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ» بدین معناست که شما مردم را فقط به سوی خدا دعوت می‌کنید و در مقامی هستید که می‌توانید داعی الی الله باشید؛ هم‌چنین در مقامی هستید که می‌توانید مردم را با حکمت و موعظه به سوی خدا دعوت کنید، همان حکمتی که خدا به شما عطا کرده است و با آن، حق و باطل را تشخیص می‌دهید و دیگران را هم به نور حکمت و معرفت خدای متعال و درک حق و باطل می‌رسانید.

۲- دلالت و راهنمایی مردم به سوی خدای متعال

«وَعَلَيْهِ تَدْلُون»؛ دلالت و راهنمایی شما هم تنها به سوی خدای متعال است. یعنی این‌طور نیست که فقط دعوت

کنید و فرا بخوانید، بلکه اگر کسی هم دعوت شما را اجابت کرد و به سوی شما آمد، شما دستش را می گیرید و به خدای متعال می رسانید.

«وَعَلَيْهِ تَدْلُون»؛ و فقط هم به خدا دلالت می کنید. همه وجود شما دلالت به سوی خدای متعال است. نه اینکه دلالت به سوی دنیا و اهوا، و رسیدن به لذت ها می کنید و بعد، دعوت به خدا و دلالت به خدا هم می کنید. نه، بلکه مردم را با حکمت و موعظه، فقط به سوی خدا فرامی خوانید و نه به سوی غیر. چون اصولاً از معصوم، دعوت به غیر خدا بیرون نمی آید. وقتی هم که دلالت می کنید، این طور نیست که انسان را رها کنید. شما مقام دلالت دارید و اصلاً قولتان، فعلتان و عملتان دلالت به سوی خدای متعال است و از افراد دستگیری می کنید و آنها را با

سرپرستی خودتان قدم به قدم به سوی خدای متعال می‌رسانید.

— عدم تعلّق به غیر خدا، سرّ دلالت انحصاری امام به سوی خدا

وجود نورانی معصومین علیهم‌السلام علاوه بر اینکه آیۀ الهی هستند و هر کس را که به آنان راه پیدا کند، هدایت می‌کنند، به هیچ وجه حجاب خدای متعال به‌شمار نمی‌آیند. به دلیل آنکه همه وجودشان آیۀ الهی است و غیر خدا در وجودشان راه پیدا نمی‌کند. بدین معنا که هیچ تعلّق و توجهی به غیر خدا در وجودشان نیست و همه وجودشان از انوار الهی پر شده است. لذا کسی که در این مقام است، وجودش تنها به سوی خدای متعال دلالت می‌کند. پس آنان چون انوار هدایت خدای متعال هستند، آیات اعظم خدا به‌شمار می‌آیند. هم‌چنین معصومین علیهم‌السلام دارای مقام

ولایت و سرپرستی هستند و اگر کسی دعوتشان را اجابت کند، او را رها نمی‌کنند و با همه وجودشان او را به سمت خدای متعال دلالت و راهبری و راهنمایی می‌کنند.

باید دانست که دلالت معصومین علیهم‌السلام به تبع درجات اجابتی که دیگران از دعوتشان می‌کنند، متفاوت است. یعنی دلالتی که ائمه هدا علیهم‌السلام برای جناب سلمان دارند، غیر از درجات پایین ایمان است و هر کس در هر درجه‌ای از ایمان که باشد، دعوتی برایش متصور است و هیچ‌کس بی‌نیاز از دعوت نیست. چون در حقیقت آن دعوتی که از او می‌شود و آن حکمت و موعظه‌ای که به او می‌رسد، از دعوت و حکمت و موعظه امام است و این امام است که دعوت‌کننده همه انسان‌ها در همه مقامات است. هم‌چنین اگر کسی در هر مقامی دعوت امام را اجابت کرد، این چنین نیست که امام رهایش کند. بلکه او را با ولایت خودش

دستگیری می‌کند و قدم‌به‌قدم او را از فتنه‌ها و مکائد و مخاطرات شیطان بیرون می‌برد و به سمت خدای متعال می‌رساند. بنابراین اگر معصومین علیهم‌السلام «إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ وَ عَلَيْهِ تَدْلُونَ» هستند، اساساً همه وجودشان دلالت به سوی خدای متعال می‌کند؛ آن‌هم در همه درجات و متناسب با اجابتی که انسان می‌کند. هم‌چنین دلالت آن‌ها بدین معنا نیست که آنان فقط راه را نشان بدهند. بلکه بندگان را قدم‌به‌قدم در راه راهبری و هدایت می‌کنند و لحظه‌ای آن‌ها را رها نمی‌کنند.

۳- ایمان انحصاری امام به خدای متعال

- مروری بر معانی مختلف ایمان

«وَبِهِ تُؤْمِنُونَ»؛ شما فقط به او ایمان آورده‌اید. باید توجه داشت که مراد از ایمان، آن عقد و گره قلبی است که در روایات ما معانی متنوعی برایش بیان شده است. علتش

هم این بوده که ایمان دارای درجات مختلفی است و این طور نیست که ایمان تنها یک درجه داشته باشد. از این رو گاهی اگر تعاریف مختلفی برای ایمان می شود، ناظر به درجات مختلف ایمان است. مثلاً در بعضی از روایات آمده است که ایمان آن عقد قلبی است؛ در مقابل اسلام که عبارت است از اقرار به زبان.^۲ اگر کسی با زبان

۲. عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَصِيرِ قَالَ: كَتَبْتُ مَعَ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعِينٍ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَسْأَلُهُ عَنِ الْإِيمَانِ مَا هُوَ فَكَتَبَ إِلَيَّ مَعَ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعِينٍ: «سَأَلْتَ رَحِمَكَ اللَّهُ عَنِ الْإِيمَانِ وَ الْإِيمَانُ هُوَ الْإِقْرَارُ بِاللِّسَانِ وَ عَقْدٌ فِي الْقَلْبِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ وَ الْإِيمَانُ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ وَ هُوَ دَارٌ وَ كَذَلِكَ الْإِسْلَامُ دَارٌ وَ الْكُفْرُ دَارٌ فَقَدْ يَكُونُ الْعَبْدُ مُسْلِمًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ مُؤْمِنًا وَ لَا يَكُونُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ مُسْلِمًا فَالْإِسْلَامُ قَبْلَ الْإِيمَانِ وَ هُوَ يُشَارِكُ الْإِيمَانُ فَإِذَا أَتَى الْعَبْدُ كَبِيرَةً مِنْ كِبَائِرِ الْمَعَاصِي أَوْ صَغِيرَةً مِنْ صَغَائِرِ الْمَعَاصِي الَّتِي

به عقاید اسلامی اقرار کند، مسلمان است و احکام ظاهری اسلام را پیدا می‌کند. اما ایمان چیزی است که انسان با زبان به چیزی اقرار می‌کند که وارد قلب شده است و ابتدا قلبش به آن اقرار کرده است. هم‌چنان که در قرآن دیده‌اید، عده‌ای ادعای ایمان کردند و خدای متعال هم

←

نَهَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهَا كَانَ خَارِجاً مِنَ الْإِيمَانِ سَاقِطاً عَنْهُ اسْمُ الْإِيمَانِ وَ ثَابِتاً عَلَيْهِ اسْمُ الْإِسْلَامِ فَإِنْ تَابَ وَ اسْتَغْفَرَ عَادَ إِلَى دَارِ الْإِيمَانِ وَ لَا يُخْرِجُهُ إِلَى الْكُفْرِ إِلَّا الْجُحُودُ وَ الاسْتِحْلَالُ أَنْ يَقُولَ لِلْحَلَالِ هَذَا حَرَامٌ وَ لِلْحَرَامِ هَذَا حَلَالٌ وَ دَانَ بِذَلِكَ فَعِنْدَهَا يَكُونُ خَارِجاً مِنَ الْإِسْلَامِ وَ الْإِيمَانِ دَاخِلاً فِي الْكُفْرِ وَ كَانَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ دَخَلَ الْحَرَمَ ثُمَّ دَخَلَ الْكَعْبَةَ وَ أَحْدَثَ فِي الْكَعْبَةِ حَدَثًا فَأَخْرَجَ عَنِ الْكَعْبَةِ وَ عَنِ الْحَرَمِ فَضْرِبَتْ عَنْقُهُ وَ صَارَ إِلَى النَّارِ؛ الكافي، ج ۲، ص ۲۷، ح ۱.

آنان را تخطئه کرد و فرمود شما هنوز ایمان نیاورده‌اید. ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾^۲؛ هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است. چون اساساً جای اصلی ایمان، قلب است. بنابراین آن عقد و گره خوردنِ قلب به خدای متعال و حقایق، می‌شود ایمان.

البته در روایات آمده است که ایمان همه این‌هاست و عبارت است از عقد قلب، گره خوردن قلب، اقرار به زبان و اقدام و عمل. هم‌چنین آمده است که ایمان آن نوری است که در قلب انسان پیدا می‌شود و به صورت حتم، منتهی به

۲. ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾؛ سوره حجرات، آیه ۱۴.

عمل و اقدام انسان می‌شود و اقرار زبانی هم به دنبالش می‌آید. در بعضی دیگر از روایات هم آمده که ایمان از قلب سرچشمه می‌گیرد، اما بعد، به همه اعضا و جوارح انسان منتشر می‌شود.^۱ براساس این روایت، انسانی که به مرتبه

۱. أَبُو عَمْرٍو الزُّبَيْرِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَيُّهَا الْعَالَمُ أَخْبِرْنِي أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ قَالَ: «مَا لَا يَقْبَلُ اللَّهُ شَيْئًا إِلَّا بِهِ قُلْتُ وَمَا هُوَ قَالَ الْإِيمَانُ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَعْلَى الْأَعْمَالِ دَرَجَةً وَ أَشْرَفُهَا مَنْزِلَةً وَ أَسْنَاهَا حَقًّا قَالَ قُلْتُ أَلَا تُخْبِرُنِي عَنِ الْإِيمَانِ أَوْ قَوْلٌ هُوَ وَ عَمَلٌ أَمْ قَوْلٌ بِلَا عَمَلٍ فَقَالَ الْإِيمَانُ عَمَلٌ كُلُّهُ وَ الْقَوْلُ بَعْضُ ذَلِكَ الْعَمَلِ بِفَرْضٍ مِنَ اللَّهِ بَيْنَ فِي كِتَابِهِ وَ أَصَحُّ نُورُهُ ثَابِتُهُ حُجَّتُهُ يَشْهَدُ لَهُ بِهِ الْكِتَابُ وَ يَدْعُوهُ إِلَيْهِ قَالَ قُلْتُ صَفَهُ لِي جَعَلْتُ فِدَاكَ حَتَّى أَفْهَمَهُ قَالَ الْإِيمَانُ حَالَاتٌ وَ دَرَجَاتٌ وَ طَبَقَاتٌ وَ مَنَازِلُ فَمِنْهُ التَّامُّ الْمُتَمَتِّهِ تَمَامُهُ وَ مِنْهُ النَّاقِصُ الْبَيِّنُ نَقْصَانُهُ وَ مِنْهُ الرَّاجِحُ الزَّائِدُ رُجْحَانُهُ قُلْتُ إِنَّ



الْإِيمَانَ لَيْتُمْ وَ يَنْقُصُ وَ يَزِيدُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ كَيْفَ ذَلِكَ قَالَ لَأَنَّ
 اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَرَضَ الْإِيمَانَ عَلَى جَوَارِحِ ابْنِ آدَمَ وَ قَسَمَهُ
 عَلَيْهَا وَ فَرَّقَهُ فِيهَا فَلَيْسَ مِنْ جَوَارِحِهِ جَارِحَةٌ إِلَّا وَ قَدْ وَكَّلَتْ مِنَ
 الْإِيمَانِ بَغَيْرِ مَا وَكَّلَتْ بِهِ أَخْتُهَا... فَأَمَّا مَا فَرَضَ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ
 الْإِيمَانِ فَأَلِيقَارُ وَ الْمَعْرِفَةُ وَ الْعَقْدُ وَ الرِّضَا وَ التَّسْلِيمُ بَأَنَّ لَا إِلَهَ
 إِلَّا اللَّهُ وَ حُدَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ إِلَهًا وَ أَحَدًا لَمْ يَتَّخِذْ ﴿صَاحِبَةً وَ لَا
 وَلَدًا﴾ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ ﷺ وَ الْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ
 اللَّهِ مِنْ نَبِيٍّ أَوْ كِتَابٍ فَذَلِكَ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْإِقْرَارِ
 وَ الْمَعْرِفَةِ وَ هُوَ عَمَلُهُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ
 قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَ لَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا﴾ وَ قَالَ ﴿أَلَا
 بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ وَ قَالَ الَّذِينَ آمَنُوا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ
 قُلُوبُهُمْ وَ قَالَ ﴿إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ
 فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ﴾ فَذَلِكَ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ

کمال ایمان می‌رسد، همه وجود و قوایش و ظاهر و باطنش، نورانی به نور ایمان می‌شود.

— معنای کمال ایمان، تسلیم محض توأم با آرامش قلب و امنیت خاطر

بنابراین همه این تعریفات مربوط به درجات ایمان می‌شود. اما شاید مرتبه کمال ایمان این باشد که انسان به مقام تسلیم محض برسد. تسلیمی توأم با آرامش قلب و امنیت و آرامش خاطر؛ این می‌شود ایمان. در لغت هم بعضی از لغویین، ایمان را به جهت اینکه از ماده أمن

←

جَلَّ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْإِقْرَارِ وَالْمَعْرِفَةِ وَهُوَ عَمَلُهُ وَهُوَ رَأْسُ الْإِيْمَانِ...»؛ الکافی، ج ۲، ص ۳۳، ح ۱.

است، همین گونه معنا کرده‌اند.^۱ پس با این معنا، ایمان عبارت است از اینکه انسان ارادهٔ خودش را تسلیم کند و به ارادهٔ دیگری بسپارد تا به مرز آرامش برسد.

مؤمن کسی است که در کنار خدای متعال آرام است و چون او را باور دارد و او را سرچشمهٔ همه خوبی‌ها می‌داند، در کنار او احساس امنیت می‌کند. دیده‌اید که اگر انسان در کسی صفت و نیت بدی احساس کند، هر چند خودش را به ظاهر در کنار او آرام نشان بدهد، اما در باطن نسبت به او احساس ناامنی می‌کند. چون این صفت سوء، فضای ناامنی را برای او پدید می‌آورد. اما اگر انسان نسبت به کسی جز خیر و خوبی نبیند، در کنارش احساس امنیت می‌کند. بنابراین ممکن است خدای متعال مبدأ همهٔ خوبی‌ها باشد،

۱. التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۱، ص ۱۴۹.

اما انسان اصلاً توجهی به او نکند و نیازهایش را به طرف او نبرد و آن امنیتی را که می‌خواهد، پیدا نکند و بخواهد به‌وسیلهٔ اموراتی دیگر، به آن دست پیدا کند. این انسان انسانی مؤمن به خدا نیست.

چون اگر کسی نیازش را به امنیت درک کرد و فهمید که نیازهایی دارد که باید تأمین بشوند، درمی‌یابد که فقیر است و باید آن‌ها را تأمین کند و اگر به آن‌ها نرسد، گرفتار می‌شود و مخاطراتی او را تهدید می‌کند. بعد متوجه می‌شود که خدای متعال همهٔ خوبی‌ها را دارد و اگر به بندگان قصد خیری دارد، از رحمانیت و رحیمیتش است و هرچه دارد، در اختیار بندگان قرار می‌دهد و اگر به ما عنایت می‌کند، عنایاتش از سر طمع نیست، بلکه از سر رحمت است، از سر رحیمیت است. اگر خدای متعال، الله است، یعنی حیّ است، قیوم است، کریم است، قادر است، هر

خیری که به کسی می‌رساند، به واسطهٔ اسمای حسنائش است. این الله، رحمن و رحیم هم هست. یعنی هم می‌بخشد، هم بخشش از سر رحمت و محبت است؛ چرا باید انسان با وجود چنین خدایی، به سراغ کسانی دیگر برود؟!

اگر کسی نسبت به ما رحمتی نداشته باشد، نمی‌شود در کنارش آرام باشیم. حتی اگر همه چیز داشته باشد، اما محبتی به ما نداشته باشد، باز هم در کنارش آرام نیستیم. حال اگر متوجه بشویم که آن کسی که در کنارش هستیم، غنی علی الاطلاق است و ما فقیر مطلق به او هستیم و آنچه در فطرت ما نیاز به آن است، همهٔ آن چیزهایی است که در خزانهٔ غیب او وجود دارد و ما وابستهٔ به او و اسمای حسنای او هستیم و درک کنیم که بدون او نمی‌شود زندگی کنیم و متوجه شویم که او هم همهٔ نیازهای ما را تأمین می‌کند و

یک نقطه امنی برای ماست و در تأمین آن نیازها، هیچ سوء نیت و قصد بدی ندارد، در آن صورت می‌توانیم بگوییم که ما خدای متعال را باور کرده‌ایم و به او اعتماد کرده‌ایم، این می‌شود ایمان. انسان مؤمن یعنی انسانی که به این نقطه برسد.

— رسیدن به نقطه امن با تسلیم محض در برابر خدا و اولیای او

البته این امر فراهم شدنی نیست مگر با تسلیم. انسانی که تسلیم می‌شود و درجات تسلیم را توأم با آرامش و اطمینان طی می‌کند، به کمال ایمان می‌رسد. ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي

أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا^۱؛ ای پیامبر، کسی به کمال ایمان نمی رسد مگر اینکه تسلیم محض تو بشود. این تسلیم محض بودن هم به این است که هم فرمان ببرد و هم در تبعیت حضرت رسول ﷺ احساس آرامش بکند؛ ﴿ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا﴾. آن کس که در باطنش مضطرب و ناراحت است، هرچند تبعیت هم داشته باشد، مؤمن نیست. چون مؤمن آن کسی است که به مرزی از تسلیم رسیده است که قلبش هم تسلیم شده است. لذا در عین اینکه گوش فرا می دهد و عمل

۱. ﴿فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾؛ سوره نساء، آیه ۶۵.

می‌کند، عملش توأم با احساس آرامش است. یعنی در قلبش هیچ حرجی وجود ندارد.

حال چطور می‌شود که کسی به این مقام می‌رسد؟! اگر در قلب انسان جز خدای متعال نباشد، طبیعی است که انسان در کنار او فقط احساس آرامش می‌کند. چون جز او را نمی‌خواهد. این آخر کار است. به هر حال، ایمان یعنی باور کردن خدا و این باور کردن هم به این است که فقر خودش را بفهمد و در طرف دیگر، غنای خدا را درک کند و بعد بفهمد که او صمد است، او سید مصمود الیه است و ما تنها فقیر هستیم. بفهمد که خدای متعال در این دستگیری و عنایتی که به ما می‌کند، جز خیر، قصد دیگری ندارد. بنابراین اگر کسی به این نقطه برسد که بفهمد فقر محض است و خدای متعال غنی مطلق است و این خداست که در

عین غنا، بی نیاز از اوست و با رحمت متوجه او می شود، آن نقطه نقطه امن است و این ایمان است.

معصومین علیهم السلام «بِه تَوْمُنُون» هستند. یعنی فقط با خدای متعال به امنیت می رسند و فقط او را باور دارند و فقط در کنار او احساس آرامش می کنند. ائمه علیهم السلام تسلیم محض خدای متعال هستند و با این تسلیم به جایی رسیده اند که در کنار خدا و با بودن او احساس امنیت مطلق می کنند. چون فقط به او ایمان دارند و به غیر او هیچ ایمانی ندارند.

مکرر عرض کرده ایم که این حسن ظن ماست که راهگشاست و انسان اگر به طهارت می رسد، به سبب اعتقاد به پاکی و طهارت خدای متعال و مقام قدس اوست. هم چنین عرض کردیم که حتی در مرتبه بعد، همه طهارت هایی که به او می رسد، فرع بر یقین به طهارت معصومین علیهم السلام است. یعنی اگر ما نسبت به آن کسانی که

بین ما و خدای متعال واسطه هستند، کم‌ترین شکی در حقانیت و خیرخواهی و خیر محض بودنشان داشته باشیم، به همان میزان، ناپاکی و رجس پیدا می‌کنیم. لذا صلوات ما، طریق طهارت ماست.

اگر کسی ذره‌ای نسبت به خدای متعال سوء ظن داشته باشد، مؤمن نیست. مؤمن آن کسی است که همه وجودش حسن ظن بالله است و هم فقر خودش را می‌بیند و هم خوبی‌های خدا را و هم مطمئن به اوست. مؤمن آرامش قلب دارد و در کنار خدای متعال آرام است. معصومین علیهم‌السلام هم این چنینند و فقط به خدا ایمان دارند و تکیه‌ای به کسی نمی‌کنند. اینکه در قرآن آمده است ﴿يُؤْمِنُونَ بِالْجَبْتِ وَ

الطَّاعُوتِ^۱ یعنی کسانی با تکیه به دیگران به آرامش می‌رسند، با تکیه به ائمه ضلال به آرامش می‌رسند و خیر خودشان را در آن‌ها جست‌وجو می‌کنند. به همین دلیل هم از آنان تبعیت و دنباله‌روی می‌کنند. اما مؤمن کسی است که همه خیر خودش را در درگاه خدای متعال می‌بیند و در جای دیگری آن را جست‌وجو نمی‌کند.

— تسلیم محض امام در برابر خدا متعال

«وَلَهُ تُسَلِّمُونَ»؛ ائمه هداة ﷺ با تمام وجود، ظاهراً و باطناً در مقابل خدای متعال تسلیم هستند. «وَإِلَىٰ سَبِيلِهِ

۱. ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيًّا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا﴾؛ سوره نساء، آیه ۵۱.

تُرْشِدُونَ^۱؛ و طبیعتاً همه ارشادهایشان به سیل خدای متعال منتهی می‌شود و به غیر سیل هدایت نمی‌کنند. «وَبِقَوْلِهِ تَحْكُمُونَ^۲؛ و فقط هم به قول او حکم می‌کنند و هیچ حکمی از معصوم صادر نمی‌شود مگر اینکه در پس آن، قول خدای متعال وجود دارد. ﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ﴾^۳؛ آن‌ها سبقت در قول نمی‌گیرند و هر حکمی که می‌کنند، در واقع، اول قول خداست، بعد حکم آن‌ها.

۱. فرازی از زیارت جامعه کبیره.

۲. فرازی از زیارت جامعه کبیره.

۳. ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ-لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ﴾؛ سوره انبیاء، آیات ۲۶-۲۷.

۴- عمل انحصاری امام به امر خدای متعال

«وَ بِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ»؛ آن‌ها چون عبد مطلقند، فقط به امر خدای متعال عمل می‌کنند. لذا در این تعبیر نورانی بیان شده که «وَ إِلَى سَبِيلِهِ تُرْشِدُونَ وَ بِقَوْلِهِ تَحْكُمُونَ» و حکمی که می‌کنند، فقط حکم به قول خدای متعال است و تنها به امر او عمل می‌کنند.

انسان اگر در مقامی قرار گرفت که جز خدای متعال در وجودش نباشد، طبیعی است که فقط با امر او حرکت می‌کند. چون دیگر هیچ محرکی جز امر خدای متعال در وجودش نیست. در استغفارهای امام سجاد علیه السلام - که توحید در آن معنا می‌یابد - آمده است که «أَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بِغَيْرِ ذِكْرِكَ وَ مِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بِغَيْرِ أَنْسِكَ وَ مِنْ كُلِّ سُرُورٍ بِغَيْرِ

قُرْبِكَ وَ مِنْ كُلِّ شُغْلٍ بَغَيْرِ طَاعَتِكَ^۱. ما فقط گاهی از گناهانمان استغفار می‌کنیم. اما پیداست که این مواردی که حضرت ﷺ بیان می‌کنند، خطا و گناه به‌شمار می‌آیند و باید از وجود انسان پاک شوند. ایشان می‌فرمایند استغفار می‌کنم از هر لذتی که از غیر حضور تو بردم و از هر سروری که

۱. الْمُنَاجَاةُ الثَّلَاثَةُ عَشَرَ مُنَاجَاةُ الذَّاكِرِينَ لِيَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ: «بِسْمِ اللَّهِ اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ إِلَهِي لَوْ لَا الْوَاجِبُ مِنْ قَبُولِ أَمْرِكَ لَنَزَهْتُكَ مِنْ ذِكْرِي إِيَّاكَ عَلَى أَنْ ذَكَرْتَنِي لَكَ بِقَدْرِي لَا بِقَدْرِكَ... وَ اسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَغَيْرِ ذِكْرِكَ وَ مِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بَغَيْرِ أَنْسِكَ وَ مِنْ كُلِّ سُورُورٍ بَغَيْرِ قُرْبِكَ وَ مِنْ كُلِّ شُغْلٍ بَغَيْرِ طَاعَتِكَ إِلَهِي أَنْتَ قُلْتَ وَ قَوْلُكَ الْحَقُّ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أُصِيلًا﴾...»؛ بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۱۵۱، مفاتيح الجنان، مناجات خمس عشر، مناجات سیزدهم.

ریشه در قرب و نزدیکی به تو نداشت و من با آن به وصال چیزهای دیگر رسیدم؛ این امکانات من را خوشحال کرده و این خوشحالی ای که در قلب من پیدا شده است، ریشه در شرک دارد و ثمره شرک است. «وَمِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بِغَيْرِ أَنْسِكَ»؛ هر راحتی ای که ریشه در انس با خدای متعال ندارد، ریشه در شرک دارد و باید ریشه و خود این راحتی از وجود انسان پاک شود. این چهارمی مقصودم بود؛ «وَمِنْ كُلِّ شُغْلٍ بِغَيْرِ طَاعَتِكَ»؛ خدایا، هر اشتغالی که در وجود من بوده و ریشه اش در طاعت تو نبوده است، این اشتغال، من را از تو دور کرده. این گناه و جرم من است و باید از وجود من پاک بشود. مؤمن باید به جایی برسد که تمام اشتغالش طاعت به امر خدا باشد. از آن طرف، فرمان بیاید و این طرف بندگی کند.

— عزت تامّ معصوم و به حرکت در نیامدن با هیچ چیز جز اراده خدا

لذا معصوم در مقامی قرار دارد که غیر وجود مقدس حضرت حق، نمی‌تواند در او حرکتی ایجاد کند و همه حرکت‌هایش متأخر از فرمان خدای متعال است. بلا تشبیه، همان گونه که خدای متعال عزیز است، معصوم هم عزیز است. عزیز یعنی هیچ‌چیز نمی‌تواند خدا را به حرکت دریاورد و فقط اراده خودش وجود دارد. «تَقَدَّسَ رِضَاكَ أَنْ تَكُونَ لَهُ عِلَّةٌ مِنْكَ فَكَيْفَ يَكُونُ لَهُ عِلَّةٌ مِنِّي»؛ حضرت

۱. قَالَ السَّيِّدُ بْنُ طَاوُوسٍ (رض): مَنْ الدَّعَوَاتِ الْمُشْرِقَةِ فِي يَوْمٍ عَرَفَهُ دُعَاءُ مَوْلَانَا الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لِقَضَائِهِ دَافِعٌ وَلَا لِعَطَائِهِ مَانِعٌ... إِلَهِي تَقَدَّسَ رِضَاكَ أَنْ تَكُونَ لَهُ عِلَّةٌ مِنْكَ فَكَيْفَ يَكُونُ لَهُ عِلَّةٌ مِنِّي إِلَهِي أَنْتَ الْغَنِيُّ بِذَاتِكَ أَنْ

سیدالشهداء علیه السلام در دعای عرفه می فرماید خدایا، رضای تو رفیع تر از آن است که از ناحیه خودت علتی داشته باشد. حالتی در تو نیست که علتی مبدأ پیدایش آن حالت باشد. حال چطور می تواند امری از طرف من موجب بشود که در تو رضا پیدا بشود؟!

خدای متعال این گونه است؛ عزیز است و هیچ کس نمی تواند در او نفوذی داشته باشد، خدای متعال صمد است. معصوم هم وقتی با خدای متعال به عزت می رسد، معتصم به خدای متعال می شود و دیگر هیچ محرکی نمی تواند او را به حرکت دریاورد. در زیارت غدیریه آمده

←

يَصِلُ إِلَيْكَ النَّفْعُ مِنْكَ فَكَيْفَ لَا تَكُونُ غَنِيًّا عَنِّي...؛ إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۳۹، مفاتیح الجنان، دعای عرفه.

تکیه به او دارید؛ «اعْتَصَمْتَ بِاللَّهِ فَعَزَزْتَ». کسی هم که با همه وجودش معتصم به خداست و به ریسمان الهی چنگ زده، به عزت رسیده است و دیگر هیچ چیزی جز فرمان الهی در او نفوذ ندارد.

کسی که با همه وجودش متعلق به خداست، تعلقی به غیر ندارد که غیر در او اثر بگذارد. این همان حقیقتی است که تعبیر دیگرش را شما در کلمات نورانی امیرالمؤمنین علیه السلام می بینید. حضرت در نهج البلاغه می فرماید: «وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاقِهَا عَلَى أَنْ أُعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلَبَهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ»؛ اگر همه هفت اقلیم و همه

۱. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: «وَاللَّهِ لَأَنْ أُبَيَّتَ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهِّدًا أَوْ أُجِرَ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفِّدًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْفَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَغَاصِبًا لَشَيْءٍ مِنْ

آنچه تحت این افلاک وجود دارد را به من بدهند تا خدای متعال را معصیت کنم، حتی به اندازه‌ای که یک پوست جو از دهان یک مورچه به ناحق بگیرم، این کار را انجام نخواهم داد. این یعنی همین «و بِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ». یعنی اگر همهٔ عالم به حضرت ﷺ اقبال کند، کم‌ترین حرکتی در ایشان ایجاد نمی‌کند.

←

الْحُطَام... وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أُعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمَلَةٍ أَسْلُبَهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ وَإِنْ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأُهَوِّنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمٍ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا مَا لِعَلِيٍّ وَلِنَعِيمٍ يَفْنَى وَلَذَّةٍ لَا تَبْقَى نَعُودُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ وَقُبْحِ الزَّكْلِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ؛ نهج البلاغه، ص ۳۴۶، خطبه ۲۲۴.

این همانی است که نازل‌هاش را در باب مؤمن فرموده‌اند:

«المؤمن كالجبل لا تحركه العواصف»^۱ مؤمن مانند کوهی استوار است که طوفان‌ها آن را به حرکت در نمی‌آورند. شما تاکنون دیده‌اید که یک نسیم می‌تواند یک نهال را خم کند و گاهی هم آن را بشکند؛ گاهی هم حتی وقتی یک طوفان می‌آید، درخت‌های عظیم و ریشه‌دار را از جا می‌کند. اما کوه‌ها به‌قدری در اعماق زمین ریشه دارند که حتی طوفان‌های شدید هم هیچ حرکتی در آن‌ها ایجاد نمی‌کند. آیا تاکنون دیده‌اید که طوفان کوه را بلرزاند یا آن را از جا بکند؟! بلکه حتی کوه‌ها آن‌قدر استوارند که این طوفان‌ها فقط گرد و غبارشان را می‌گیرد و شفاف‌ترشان می‌کند.

۱. رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ»؛ شرح أصول الكافي، ج ۹، ص ۱۷۲.

مؤمن این‌گونه نیست که اگر تعریفش کنی، طوفانی بشود و اگر تکذیبش کنی، طوفانی بشود. یعنی وسوسه‌های شیطان، تزیین‌های شیطان، اغواهای شیطان، وعده‌های خیر شیطان و حتی قسم‌های او؛ ﴿وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ﴾^۱ که در چهره خیرخواه ظاهر می‌شود، کم‌ترین حرکتی در مؤمن ایجاد نمی‌کند. مؤمن این‌گونه است. همه کیدهای شیطان، در مقابلش ضعیف است. او مکر می‌کند، اما مکرش مؤمن را حرکت نمی‌دهد. مؤمن وقتی به ایمان حقیقی برسد، به استواری و بصیرتی می‌رسد که هیچ چیز

۱. ﴿فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ - وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۲۱-۲۰.

در او نفوذ پیدا نمی‌کند و اگر همه سر و صداهاى تبلیغاتى دشمن و همه دنیای اطلاعات هم بر سرش بریزند، او تردید نمی‌کند. بلکه به عکس، به بصیرت می‌رسد، ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾^۱. گردبادهای شیطان به‌جای اینکه آنها را از راه به در کند و غرقشان کند، متذکرشان می‌کند و آنها را به بصیرت می‌رساند. بدین معنا که مؤمن بیش‌تر متوجه می‌شود که باید مراقبت کند.

متقى این‌طور است. وجود مقدس معصوم هم این‌طور است. امام متقین این‌گونه است که هیچ چیز کم‌ترین تحرکی در او ایجاد نمی‌کند. اگر مؤمن مانند کوه است،

۱. ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۲۰۱.

دیگر امام معصوم معلوم است. چیزی نمی‌تواند کوچک‌ترین تردید و تزلزلی را در آنان به‌وجود بیاورد. چون این وجودهای مقدس در مقامی هستند که «وَبِأَمْرِهٖ تَعْمَلُونَ»؛ وقتی انسان به مقام عبودیت مطلقه برسد و عباد مخلص خدا بشود، طبیعتاً «وَبِأَمْرِهٖ تَعْمَلُونَ» می‌شود.

— معصوم، مستقرّ در امر الهی و حرکت تنها با آن امر

انسان اگر به جایی برسد که «مَحَالٌّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ»^۱ بشود، حقیقت معرفت در وجودش حلول پیدا می‌کند. اگر به جایی برسد که محبت الهی در وجودش پیدا شود و دیگر به جز خدا عشق نورزد، آن وقت طبیعتاً می‌شود «وَالْمُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ»^۲؛ در امر خدای متعال قرار پیدا

۱. فرازی از زیارت جامعه کبیره.

۲. فرازی از زیارت جامعه کبیره.

می‌کند. چون آن چیزی که موجب قرار و آرامش معصومین علیهم‌السلام است، امر است. آنان تنها با امر خدای متعال حرکت می‌کنند.

در زیارت جامعه ائمه المؤمنین تعبیر بسیار لطیف و زیبایی آمده است: «وَالْتَّسْلِيمَ لِأَمْرِكَ مِهَادِي وَ سَنَدِي»^۲؛ خدایا، آرامشگاه من را تسلیم در مقابل امر خودت قرار بده؛

۲. وَرَدَتْ عَنِ الصَّادِقِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: «إِذَا أُرِدْتَ زِيَارَةَ قُبُورِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَلْيَكُنْ مِنْ قَوْلِكَ عِنْدَ الْعَقْدِ عَلَى الْعَزْمِ وَ النَّيَّةِ: ... وَ اجْعَلِ الْإِرْشَادَ فِي عَمَلِي، وَ التَّسْلِيمَ لِأَمْرِكَ مِهَادِي وَ سَنَدِي، وَ الرِّضَا بِقَضَائِكَ وَ قَدْرِكَ أَقْصَى عَزْمِي وَ نِهَائِي، وَ أَبْعَدَ هَمِّي وَ غَايَتِي، حَتَّى لَا أَتَقَى أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ بَدِينِي، وَ لَا أَطْلُبَ بِهِ غَيْرَ آخِرَتِي...»؛ المزار الكبير لابن المشهدی، ص ۲۹۱، ح ۱۴، مفاتیح الجنان، ملحقات، زیارت جامعه ائمه المؤمنین علیهم‌السلام.

این موجب آرامش من بشود. هم سند من باشد؛ یعنی هر کاری که می‌کنم، تکیه‌گاه من این باشد که تو دستور دادی و هم مه‌اد من باشد؛ یعنی نقطه امن و آرامش من باشد. خدایا، من را به نقطه‌ای برسان که آرامشم در این باشد که تو دستور داده‌ای و من فقط با دستور تو حرکت کردم.

معصومین علیهم‌السلام در نقطه کمالی هستند که «وَالْمُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ»؛ آن‌ها در امر الهی قرار دارند و طبیعتاً آن امری که به آنان می‌رسد و با آن حرکت می‌کنند و همه عالم را به سمت خدای متعال پیش می‌برند، همان کلمه امر و فرمان الهی است. بدین معنا که وقتی معصومین علیهم‌السلام عبد مخلص شدند، وقتی عبدی شدند که هیچ چیز جز خدا در وجودشان نبود، وقتی در نار عبودیت سوختند و جز بندگی چیزی برایشان باقی نماند و خالص محض شدند، آن وقت است که کسانی می‌شوند که امر الهی در وجود آن‌ها قرار

می گیرد و می شوند حامل امر الهی و با همان امر هم حرکت می کنند. از این رو حتی کوچک ترین فعلی هم که انجام می دهند، به دنبال امر الهی است. چون آنان مانند ما نیستند که کلیاتی را بدانند و بر اساس همان کلیات، حرکت کنند.

شما برخی از این انسان های غیر معصوم را که در راه خدای متعال حرکت می کنند، دیده اید که وقتی به نقطه ای می رسند که الهاماتی برایشان پیدا می شود، در کوچک ترین حرکتی هم که می کنند، با استمداد آن الهامات حرکت می کنند. یعنی تکلیف برایشان روشن می شود. حال آن بزرگان محل بحث من نیستند. اما در معصوم این طور است. چون در آنجا ممکن است لغزش هم پیدا بشود. معصوم در مقامی است که «وَ بِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ»؛ هر عملی که می کند، پشتوانه اش آن امر الهی به آن هاست. هیچ محرکی هم آنان را به حرکت در نمی آورد و اساساً هیچ چیز قدرت

این را ندارد که بتواند کوچک‌ترین نفوذی در قلب آنان بکند و بعد از قلب به دیگر قوای معصوم تسری پیدا کند و حرکتی در او ایجاد کند، مگر آن امر و فرمانی که از طرف خدای متعال می‌آید.

بنابراین اشتغال معصوم تنها اشتغال به طاعت است و هر کاری که می‌کند، دارد فرمان خدا را انجام می‌دهد و این‌طور نیست که اگر سرپرستی و بزرگی می‌کند، کارش ریشه در چیزی غیر از فرمان خدا داشته باشد. معصوم به هر طریقی که دستگیری می‌کند، دارد فرمان الهی را اطاعت می‌کند. این همان چیزی است که ولایت آن‌ها را تبدیل می‌کند به ولایت حق. یعنی سرپرستی آن‌ها، سرپرستی حق است. چون در واقع سرپرستی به امر خدای متعال است. این امر هم یک سری دستورات کلی نیست. بلکه آن امر در همه لحظات، همراهشان هست و آنان با بصیرتی که با آن امر

پیدا می‌کنند، همهٔ اعمالِ ریز و درشتشان را بر طبق آن انجام می‌دهند؛ هم آنجایی که کائنات را اداره می‌کنند و هم آنجایی که به یک انسان عنایت می‌کنند. از این‌رو همه چیز تابع امر خدای متعال است و در واقع، آن‌ها امر الهی را در عالم جاری می‌کنند. چون آنان حامل امر الهی هستند و وظیفه دارند که آن را در عالم واقع کنند.

لذا این امر الهی در ارادهٔ معصومین علیهم‌السلام جاری می‌شود و ارادهٔ آنان عالم را به سمت خدای متعال پیش می‌برد و طبیعی هم هست که وقتی چنین انسان‌هایی این‌گونه شدند و سرسپردهٔ به خدای متعال شدند و تنها او را باور کردند و با امر او حرکت کردند، تنها به سوی او دعوت کنند و با تمام وجود، به سوی او دلالت کنند. از این‌رو، آنان کسی را به سوی غیر خدای متعال دلالت نمی‌کنند.

— جاری شدن امر الهی در قلوب مؤمنین و رسیدن به سعادت، نتیجه حرکت بر اساس امر معصوم

سابقاً در روایتی خواندیم که رسول الله ﷺ فرمودند که اگر می‌خواهید متمسک به آن درختی بشوید که «غَرْسَهُ رَبِّي بِيَدِهِ»^۱ متولی به امیرالمؤمنین علیه السلام بشوید، متولی به ائمه علیهم السلام

۱. عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيَا حَيَاتِي وَ يَمُوتَ مِيتَتِي وَ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ الَّتِي وَعَدَنِيهَا رَبِّي وَ يَتَمَسَّكَ بِقَضِيبِ غَرْسِهِ رَبِّي بِيَدِهِ فَلْيَتَوَلَّ عَلَى بَنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَوْصِيَائِهِ مِنْ بَعْدِهِ فَإِنَّهُمْ لَا يَدْخُلُونَكُمْ فِي بَابِ ضَلَالٍ وَ لَا يُخْرِجُونَكُمْ مِنْ بَابِ هُدًى فَلَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ وَ إِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي أَلَا يُفَرِّقُ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْكِتَابِ حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ هَكَذَا وَ ضَمَّ بَيْنَ إِصْبَعِيهِ وَ عَرَضَهُ مَا بَيْنَ صَنْعَاءَ إِلَى أَيْلَةٍ فِيهِ قُدْحَانُ فِضَّةٍ وَ ذَهَبٍ عَدَدَ النُّجُومِ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۰۹، ح ۶.

بعد از ایشان بشوید. هم چنین عرض کردیم که یکی از روایاتی که دلالت می کند معصوم شجره طوبی است، خود همین روایات است. حضرت علیه السلام فرمودند اگر کسی می خواهد متمسک بشود به آن شجره ای که «غَرْسَهُ رَبِّي بِيَدِهِ»، باید متولی و متمسک به امیرالمؤمنین علیه السلام بشود؛ پس پیدا است که حضرت علیه السلام همان شجره است، آن شجره ای که «غَرْسَهُ رَبِّي بِيَدِهِ» شجره طوبی است. بعد فرمودند اگر شما از آن ها اطاعت نکنید و دنباله روی آن ها باشید، شما را وارد هیچ باب ضلالی نمی کنند و شما را از هیچ باب خیری دور نمی کنند، بلکه شما را به همه خیرات هدایت می کنند و به سوی هیچ امر بدی هم شما را دلالت نمی کنند. چون کسانی که همان شجره ای هستند که «غَرْسَهُ رَبِّي بِيَدِهِ» طبیعتاً همه میوه های شان هم میوه های پاک خواهد بود. از این رو میوه هایی که شجره طوبیه

معصومین علیهم السلام در قلوب و اراده دیگران جاری می‌کنند، همگی میوه‌هایی پاک هستند.

پس اگر ما با امر معصومین علیهم السلام حرکت کنیم، آن‌ها به امر خدا عمل می‌کنند و اگر ما هم به یک نقطه‌ای رسیدیم که امر آن‌ها در قلب ما جاری شد، آن وقت است که امر خدای متعال هم در قلوب ما جاری می‌شود. پس اگر کسی در مقامی قرار دارد که عمل به امر می‌کند و می‌خواهد با امر خدا حرکت کند، باید تابع امر آن‌ها بشود. چون همان طور که امر خدای متعال در وجود آن‌ها جاری است و با آن امر هر حرکتی اتفاق می‌افتد، اگر ما هم به مرزی از ولایت و تولی و سرسپاری و تسلیم رسیدیم که امر آن‌ها در ما جاری بشود، دیگر در مسیری قرار گرفته‌ایم که با امر خدای متعال حرکت می‌کنیم. اگر چنین اتفاقی افتاد، نتیجه‌اش تماماً خیر

است؛ «سَعِدَ مَنْ وَالَاكُمُ»^۱ نتیجه‌اش تماماً سعد و سعادت است و رسیدن به این سعادت هم تنها با ولایت آن‌ها میسر خواهد بود.

این «وَالَاكُمُ» یعنی کسی که در مقام ولایت و محبت شما قرار دارد. چون می‌دانید، ولایت ماده‌ای است که معانی مختلفی درباره‌اش آمده است.^۲ «وَلَّی» به معنای دنبال چیزی رفتن است؛ به‌طوری که متصل به او بشوی و دنبال او حرکت کنی. به معنای محبت و دوستی هم هست؛ به معنای پذیرش و تسلیم هم هست و در واقع همه آن معانی در این مفهوم اشراب شده است. پس این‌طور نیست که ولایت مفهوم بسیطی داشته باشد. «سَعِدَ مَنْ وَالَاكُمُ»؛ طبیعی است

۱. فرازی از زیارت جامعه کبیره.

۲. التحقيق قی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۳، ص ۲۰۲.

که اگر کسی محبت شما را داشت و تسلیم شد و خلاصه تولی به شما پیدا کرد، چنین انسانی «سَعِدَ»؛ دیگر به سعادت می‌رسد. چون در حقیقت کسی که به دنبال شما حرکت می‌کند، ملحق به شما می‌شود؛ شمایی که فقط به خدا دلالت می‌کنید و فقط با امر او حرکت می‌کنید. طبیعی است که اگر کسی به دنبال شما حرکت کند، از اهل سعادت خواهد شد.